



## مقالات سیاسی - تاریخی

میر عبدالرحیم عزیز

کتاب سوم

ورجینیا - امریکا

سپتمبر ۲۰۰۳

www.dawatmedia24.com

## فهرست مطالب

۱	پیشگفتار -
۲	اول - تجزیه طلبان آخرین نفس های خود را می کشند
۸	دوم - نگاهی به قرار داد های همکاری استعماری امنیتی - دفاعی بین امریکا و افغانستان
۱۱	سوم - علل برگشت طالبان
۱۹	چهارم - امپریالیزم و تروریزم در افغانستان و شرق میانه
۳۶	پنجم - حامیان خارجی غنی و عبدالله
۴۴	ششم - تعصبات مذهبی - نژادی - قومی نظام های فاسد ایران و پاکستان
۵۴	هفتم - اجماع خاک فروشان در لاهور
۵۸	هشتم - آیا میهن فروشی و مزدوری یک حدی دارد؟
۶۳	نهم - نجیب مایل هروی پسر را سوختاند تا ایرانیستانی شود
۶۹	دهم - طرح انهدام اقتصاد افغانستان توسط ایران و پاکستان
۷۳	یازدهم - جنگ طبقاتی و اولیگارشسی جهانی
۷۹	دوازدهم - گلبدین حکمتیار در دام همیشگی پاکستان
۸۳	سیزدهم - یورش سیاسی و نظامی روسیه به سوی افریقا و افغانستان
۹۴	چهاردهم - پاکستان: از بازدارندگی ستراتیژیک تا بازدارندگی طیف کامل
۹۷	پانزدهم - نصایح بی نتیجه مقامات ویتنامی به وکیل میهن فروش
۹۹	شانزدهم - امرالله صالح و دستگاه استخباراتی امریکا
۱۰۳	هفدهم - شرق میانه در بحران دائمی
۱۱۱	هژدهم - مراکز نظامی امریکا در جهان
۱۱۵	نزددهم - بازتاب جهانی حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱
۱۱۸	نتیجه -

## پیشگفتار

مجموع مقالات سیاسی- تاریخی که به هم میهنان تقدیم میشود، طی سالیان متمادی به رشته تحریر در آمده و در نشرات و ویسایت ها گزارش یافته است. نظر به اصرار و تشویق دوستان گرانقدر، این مقالات را در یک رساله و یا کتاب گرد هم آورده و آن را به دید دوستداران میهن قرار میدهم.

مقالات نظر به حالات سیاسی کشور و جهان در زمان های متفاوت تحریر شده است. مطالب مورد بحث مقالات بیشتر سیاسی، تاریخی، تحلیلی، انتقادی و مبارزاتی بوده که برخورد با افراد و گروه ها را هم شامل میشود. همچنان اوضاع جهان هم با در نظر داشت شرایط زمانی تجزیه و تحلیل شده است. هدف مقالات در کل پرده برداشتن از نیت استعماری متجاوزین و دفاع از هویت ملی و حاکمیت افغانستان است که مورد تاخت و تاز دشمنان داخلی و خارجی میهن ما قرار گرفته است. کشور ما در زیر ضربات ناجوانمردانه اهریمنان اجنبی پرست داخلی و تجاوزگران خون آشام خارجی مصیبت های سهمگینی را متحمل گردیده که به مشکل قادر خواهد شد تا کمر راست نماید. در مقالات خواهیم دید که چطور انسان های خائن به میهن برای پول و قدرت، خود و کشور را به اجنبیان می فروشند و میهن را به سوی برپادی می کشانند. استعمار جهانی هرگز افغانستان و سائر کشور های اسلامی را آرام نمی گذارد و پیوسته کشور های ناتوان را مورد تاخت و تاز قرار میدهد. دزدی منابع طبیعی کشور های برباد رفته هدف اولی استعمار جهانی است. در افغانستان تعصبات قومی، نژادی و سمتی آنقدر در خون و رگ فرومایگان تاریخ دمیده است که برای رفع عطش آن به هر بی آبرویی و بی عزتی تن در میدهند. ما در ۴۵ سال اخیر شاهد حوادث خونینی بودیم که نمایندگان اصلی آن فرزندان ناخلف کشور بوده اند. در اینجا به آن کسانی که خود را در راه آزادی، استقلال و حفظ شرف و عزت مردم خویش قربانی کرده اند، سر تعظیم فرود می آورم و به همه میهن فروشان و خائنان به افغانستان لعنت می فرستم.

این کتاب به هم میهنان ما بالاخص نسل جوان اهداء میشود تا حد اقل بتوانند از مرور مضامین آن کم و بیش از جریانات گذشته کشور آگاه شوند و هویت افراد خائن به میهن را دریابند تا بر مبنای آن آینده سالم را برای کشور و مردم خویش ترسیم نمایند.

## جاوید افغانستان

## اول

### تجزیه طلبان آخرین نفس های خود را می کشند

درین اواخر، یک عده از تجزیه طلبان سابق و نو به هدایت کشورهای رهبر بار دیگر سعی می ورزند که فضای کشور را به نفع اجانب مکرر ساخته و وحدت ملی مردم ما را به باد فنا دهند. این بار اول نیست که تجزیه طلبان فریاد می کشند و سعی می نمایند که بر چیزی که خود مهر تأیید گذاشته اند، آن را بار دیگر تغییر دهند تا زمینیه برای اضمحلال افغانستان یک پارچه آماده شود و این کشور توتّه توتّه گردد. کارت هویت برقی و درج کلمه "افغان"، دشمنان وحدت کشور و متعصبان زبانی و قومی را به تحریک اجانب واداشته است که علیه تمامیت ارضی کشور تبلیغ نمایند و حاکمان بیگانه را در این خصوص یاری دهند. تجزیه طلبان آخرین نفس های ضد ملی خود را می کشند و به یقین که بار دیگر مانند گذشته به شکست شرم آور مواجه خواهند شد.

تجزیه طلبی و افغانستان زدائی در نظام دست نشانده مسکو ریشه گرفت. نیروهای دست پروده مسکو، تهران و اسلام آباد که در جامعه بدبخت ما به کثرت دیده میشوند، در عقب میهن فروشان مذهبی حلقه زده اند و به گروه های نابکار شورای نظار، جمعیت اسلامی، دوستم، حزب وحدت، حزب اسلامی و سیافان مشوره ضد میهنی می دهند. آواز هائی که از حلقوم برادران مسعود، عطاء ها و پدram ها و ستانکزی ها و حکمتیارها می براید، شبیه به دوران مزدوران خلقی و پرچمی و ستمی است که توسط "کی جی بی" هدایت میشدند. متعصبان قومی و نژادی از هر طایفه و قومی که هستند و باشند، جاده صاف کن برای تجزیه طلبان اند. مزدوران استعمار به بهانه مبارزه علیه سلطه یک قوم، در صدد تجزیه کشوری به نام افغانستان هستند. ایران، پاکستان، روسیه سخت در تکاپو اند که کشوری به نام افغانستان از صحنه برداشته شود. امریکا هم از آغاز تجاوز تا کنون، از این نوع مردم کثیف خوب بهره برداری نموده است. به مزدوران اجانب هدایت داده میشود که گاهگاهی صدای فدارالیسم را بلند نمایند و ادعاء کنند که فدرالیسم بهترین سیستم برای افغانستان است که بر مبنای آن هر ولایت بتواند والی خود را انتخاب نماید. در یک کشور فیودالی و یا نیمه فیودالی مانند افغانستان، فدرالیسم مرحله اول تجزیه است که مرحله دوم آن خود تجزیه خواهد بود. مردم ما اکنون به آن مرحله پختگی سیاسی و اجتماعی رسیده اند که حتا میهن فروشان مسلکی هم نمی توانند، آنها را بفریبند. هیچ قوم و طایفه نمی تواند در افغانستان به تنهائی حکمرانی نماید و هیچ کشور اجنبی هم توان جذب اقوام ما را ندارد. در صورت ادغام با یک کشور دیگر بالاخص همسایگان طماع تحت شعارهای اخوت اسلامی و یا حوزه تمدنی و زبانی، بیشتر از نوکری و بردگی نصیب آن قوم تجزیه طلب نخواهد شد. سرنوشت هم میهنان ما در پاکستان و بالاخص در ایران شاهد این ادعا است.

### تجاوز امریکا و نصب نظام دست نشانده

تجاوز امریکا به افغانستان به بهانه انهدام نظام طالبی و مبارزه با تروریسم و شبکه تروریستی القاعده، اما در واقعیت اشغال دائمی کشور به منظور اهداف ستراتیژیک، سبب گردید که گروههای مزدور صفت

دیگری به نام ائتلاف شمال به قدرت رسانیده شوند و جای تاریک اندیشان طالب را بگیرند. شخصی به نام حامد کرزی صرف طور اسمی به حیث رئیس جمهور افغانستان اشغال شده تعیین گردید، اما گردانندگان اصلی، ائتلاف شمال خصوصاً افراد شورای نظار بودند که صاحب همه اختیارات گردیدند. امریکا برای مجازات پشتونهای سرکش، لقب "قهرمانی" را به احمد شاه مسعود تحویل داد و پیروان او را در مقام های حساس و بلند نصب نمود. کمترین تردیدی در همکاری امریکا، روسیه و ایران در انهدام طالبان و نصب گروه ائتلاف شمال در سلسله مراتب قدرت سیاسی افغانستان وجود ندارد. نظام فاشیستی آخندی در انهدام عراق و اعدام صدام حسین با امریکا شریک و همکار شد. در حقیقت، ایران آخندی موفق گردید که دو دشمن خود را در شرق و غرب (طالبان و صدام حسین) توسط امپریالیزم امریکا نابود سازد و خودش با خیال راحت به توسعه طلبی و مزدور پروری در شرق میانه و افغانستان ادامه دهد. بعد از فروپاشی شوروی، یک قسمت از دست پرورده های سوسیال امپریالیزم شوروی به افکار "دست چپی" گذشته خود پشت پا زدند و بر مبنای تنگ نظری قومی، منطقه ئی و لسانی به گروه های مذهبی مربوط به قوم شان پیوستند که هر یک آنها از یک و یا چند کشور بیگانه الهام گرفته و رهنمائی و تمویل میشوند. روسیه، ایران و پاکستان هر سه در بی ثبات ساختن و اضمحلال هویت ملی افغانستان نقش تخریبی دارند: یکی روی دشمنی سیاسی و نظامی و دیگری روی دلایل تاریخی می کوشند که هویت ملی ما را منهدم سازند. عمال داخلی بالاخص ستم ملی "چپی" و "راستی" بهترین وسیله برای مخربان خارجی اند. امریکای متجاوز غافل از نیرنگ روسیه و ایران و دولت سر سپرده پاکستان، از عمال پیش کرده این کشورها استفاده برده که برایش موفقیت موقتی، لاکن ناکامی متداوم بار آورده است.

طوریکه در بالا متذکر شدم، ائتلاف شمال بالاخص گروه شورای نظار و منافقان جمعیت اسلامی در آغاز از عزت و اعتبار خاصی نزد دستگاههای استخباراتی امریکا برخوردار بودند. دوستم مقام خاص خود را داشت و به تعقیب آن حزب وحدت که همیشه سرسپرده ایران بوده است، خود را روی مصلحت سیاسی و بر مبنای دساتیر تهران به امریکا فروخت. ناگفته نباید گذاشت، افرادی که سالها در دستگاه های استخباراتی امریکا تعلیم و تربیه دیده و برای روز مبادا در ذخیره خانه جاسوسی این کشور نگهداری شده بودند، هم بعد از تجاوز امریکا به افغانستان روی صحنه آورده شدند و به مقام های تشریفاتی مورد نظر نصب گردیدند که تا اکنون هم از همین عناصر استفاده میشود. اما قدرت اصلی استخباراتی و نظامی در سالیان اول تجاوز امریکا به افغانستان در نزد شورای نظاری ها و دست نشانندگان ایران و روسیه متمرکز بود. حال همین ها هستند که می خواهند افغانستان را پارچه پارچه نمایند، زیرا نفوذ و قدرت گذشته را از دست داده اند. امریکا چاق ترین قرارداد ها را که به صد ها میلیون میرسید در اختیار مزدوران شورای نظار و منافقان جمعیت اسلامی قرار داد که در نتیجه تعدادی ازین گروه مبالغ هنگفتی را اختلاس کردند و خود را میلیونر ساختند که در گذشته آهی در بساط نداشتند. باید یاد آور شد که کرزی ها و سائر تربیت شدگان امریکا برای روز مبادا هم از الطاف امریکا دور نماندند. برادران کرزی تا که توانستند دزدیدند و خوردند.

به گروه های ضد ملی شورای نظار و جمعیت اسلامی در بدل خدمات میهن فروشانه شان و حمایت از تجاوزات بیگانگان، پست های مهم دولتی اعطاء گردید. لاکن نسبت فقدان ظرفیت انسانی در این دو گروه، آهسته آهسته قسمت اعظم صلاحیت ها و قدرت خود را یکی بعد دیگری به نفع رقبای خود باختند. یونس قانونی یکی از رهبران این گروه ضد ملی همیشه میگفت که "قدرت آنها برگشت ناپذیر است". استعمال این جمله را از خلقیان و پرچمیان آموخته بود که کودتای ثور را "انقلاب برگشت ناپذیر" معرفی می کردند، اما نمیدانستند که هم خود و هم کشور رهبر شان به سوی نیستی روان میگردند. عده دیگر از رهبران شورای نظار و منافقان جمعیت اسلامی نسبت حماقت شان به دیار عدم رهسپار شدند. سیر زندگی

و نابودی نکبتبار برهان الدین ربانی و داوود داوود باید درس عبرت برای همه جیره خواران استعمار باشد و بدانند که اربابان اجنبی حتا به مزدوران خودش هم رحم نمیکنند. مرگ مرموز قسیم قهیم هم نباید از یاد برود که تا چند روز قبل از خدا حافظی اش با جهان فانی میخواست که به کوه آسمانی بالا شود و علم بغاوت را بلند نماید. "متاسفانه" که به این آرزوی خود نرسید و مغضوب قدرت های استعماری گردید که مرگ طبیعی را برایش بهانه آوردند. خلاصه اینکه، بعد از دست دادن قدرت تدریجی، گروه های شورای نظار و جمعیت اسلامی در صدد ضربه زدن به تمامیت ارضی و هویت ملی افغانستان افتاده اند که از حمایت نیرو های چپ دست نشانده شووی سابق و عمال "اف اس بی" کنونی هم برخوردارند.

در جریان تدوین قانون اساسی دولت مستعمراتی کابل در سال ۲۰۰۴، نیروهای تجزیه طلب به ارتباط موضوع هویت ملی با مقاومت مردمی مواجه شدند و ناچار عقب نشینی نمودند. تجزیه طلبان نمی خواستند که کلمه افغان درج قانون اساسی گردد، اما بعداً تن در دادند و پذیرفتند، دلیل آن هم اینکه خود در موضع قدرت قرار داشتند و تصور می کردند که تغییری پدید نخواهد آمد و سالیان طولانی اسپ خود را چهار نعل خواهند دوآند. طرح تجزیه طلبان این بود که افغانستان طبق دساتیر قدرتهای استعماری، باید فاقد هویت معینی باشد تا زمینه برای انهدام کشور و ضم آن به کشورهای همسایه آسان گردد. در ماده چهارم قانون اساسی دولت مستعمراتی ذکر شده است:

**حاکمیت ملی در افغانستان به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نمایندگان خود آن را اعمال می کند**

**ملت افغانستان عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند**  
**ملت افغانستان متشکل از اقوام پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوچ، پشه ای، نورستانی، ایماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام میباشد**  
**بر هر فرد از افراد ملت افغانستان کلمه افغان اطلاق می شود**  
**هیچ فرد از افراد ملت از تابعیت افغانستان محروم نمی گردد**  
**امور مربوط به تابعیت و پناهندگی توسط قانون تنظیم می گردد**

تجزیه طلبان سعی داشتند که عوض کلمه ملت، کلمه کثیرالملت را جانشین آن سازند و عوض کلمه افغان اصطلاح ملیت را داخل نمایند. این همان طرح سوسیال امپریالیستی شوروی بود که برای در بند کشیدن کشورهای آسیای مرکزی به کار برده شده بود. در جریان تدوین قانون اساسی، میهن فروشان چپ در این خصوص به میهن فروشان راست مفکوره میدادند، زیرا خود در این تجربه ضد ملی ناکام شدند و اینبار می خواستند که میخ را در تابوت افغانستان بکوبند و از طریق استعمال نیروهای دست راستی مذهبی به هدف برسند. تجزیه طلبان حد اکثر سعی خود را کردند که تغییراتی در روحیه قانون اساسی خلق نمایند، لکن زور شان نرسید و لاجرم موقتاً تسلیم شدند. اما هیچ زمانی از تخریب سیستم استعماری ای که خود در آن شریک اند خودداری نمی نمایند، زیرا همه جریانات به زعم شان برابر نیست.

افراد مربوط به منافقان جمعیت اسلامی و شورای نظار اعتبار سیاسی خود را نزد امریکا آهسته آهسته از دست داده و دلیل هم نزدیکی تاریخی و سیاسی این دو گروه با ایران و روسیه بوده است. لذاء سخت در تلاش اند که فضای کشور را بار دیگر به نحوی مکرر سازند تا دولت مستعمراتی کابل حاضر شود تغییراتی در ماده چهارم قانون اساسی پدید آورد، کلمه افغان حذف گردد و اصطلاح ملیت جانشین قوم گردد. سایت های "آرمان ملی" و "ماندگار" مربوط شورای نظار و منافقان جمعیت اسلامی، سایت افغان

پیپر (Paper Afghan) متعلق به عُمال ایران و سایت فارسی رو (Farsi Ru) از روسیه و دهها سایت دیگر در دامن زدن نفاق قومی و استعمال مزدوران شان در داخل کشور سخت تلاش دارند که هویت مردم و کشور ما را نابود نمایند. در جریان جنگ های داخلی سالیان ۱۹۹۲-۱۹۹۶ و در سالیان حاکمیت قرون وسطائی طالبان، میهن فروشان حین برپاکردن تظاهرات دستوری در امریکا و اروپا، بیرق منافقان جمعیت اسلامی را بلند میکردند و بیرق ملی را یک "لته کثیف خون پر" می خواندند. روزی رسید که همین گروه بعد از استقرار نظام دست نشانده امریکا به مقامات وزارت و سفارت رسیدند و اجباراً همان "لته کثیف خون پر" را برای حفظ چوکی و مقام، به چشمان خود مالیدند و لیسیدند. ناگفته نباید گذاشت که گروه های حزب اسلامی حکمیتار و سیاف ها با حمایت افرادی ضد ملی مانند تنی و گلاب زوی و دیگران با پخش مفکوره برتری قومی، به تجزیه طلبان یاری می رسانند.

مفکوره تجزیه طلبی و دشمنی با افغانستان از زمان نظام دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی آغاز گردید. اگر خوب دقت شود، همان عناصر چه در جناح چپ و چه در جناح راست اکنون مشترکاً به منظور انهدام وحدت ملی و تمامیت ارضی کشور با هم تشریک مساعی می نمایند. چپی های گذشته برای بقای خود به دین فروشان قوم خود روی آوردند تا در پناه آنان نظرات و تفکرات ضد ملی خود را پخش کنند. کتاب "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" اثر دوکتور محمد حسن شریقی پرده از بسیاری مسائلی برداشته است که فشرده آن را در خصوص نیات ضد ملی تجزیه طلبان درین جا ذکر می کنم. به هم میهنان خود پیشنهاد می نمایم که صفحات ۲۹۶-۴۲۱ این کتاب مهم تاریخی را به دقت مطالعه نمایند تا بتوانند به عمق توطئه های ضد حاکمیت ملی و ضد تمامیت ارضی افغانستان پی ببرند، مزدوران اجانب را خوبتر بشناسند و به عملکرد ضد میهنی شان بهتر آشنا گردند.

زمانی که شکست سوسیال امپریالیزم شوروی در افغانستان تسجیل شد، مسکو در صدد برآمد تا افغانستان را از طریق دست نشانندگان مذهبی و غیر مذهبی خود تخریب نماید. جریان ستم ملی که مانند جریانات خلق و پرچم توسط "کی جی بی" خلق گردیده بود، به دستور مسکو وارد عمل گردید. ایجاد به اصطلاح "جبهه ملی پدر وطن" آغاز توطئه های شوروی سابق در انهدام و تجزیه افغانستان واحد بود. در این جبهه، عده ای از بیکاران و متقاعدان دور هم جمع شده بودند که رهبری آنها در دست سازمان جهنمی "خاد" بود. نظام دست نشانده مسکو در کابل همچنان به سوی روحانیون فاسد روی آوردند و بنای عذر و زاری و توبه را گذاشتند و طور دروغین در صدد اعمار مساجد و مراکز اسلامی شدند. همه این فعالیت های دینی دقیقاً زیر نظر عُمال "کی جی بی" صورت می گرفت تا به هر نحوی که است تفرقه مذهبی سنی و شیعه را دامن بزنند و افغانستان را در منجلا ببدبختی بیشتر بیندازند. کی جی بی هم چنان سعی نمود مفکوره "خود مختاری محلی" را که بر اصل تفرقه و ایجاد و تشویق دشمنی میان اقوام افغانستان بود، پیش کشیده و خواست که آن را در ساحة عمل پیاده نماید. این توطئه هم با مقاومت مردم کشور مواجه شد و خنثی گردید. چند تن از میهن فروشان مسلکی چهار قوم بزرگ مانند نجیب الله و سلیمان لایق پشتون، نجم الدین کاویانی و فرید مزدک تاجیک، عبدالرشید دوستم ازبک و سلطانهلی کشمند هزاره به این وظیفه گماشته شدند. نام وزارت سرحدات به وزارت "اقوام و قبایل" تبدیل شد و میلیون ها دالر در این عرصه مصرف گردید، اما نتیجه بار دیگر سرشکستگی و شکست برای شوروی و مزدورانش در افغانستان بود. اکنون این نوع توطئه ها بار دیگر توسط شرف باختگان شورای نظار و جمعیت اسلامی و ستمیان ملحق به آنان به منظور اضمحلال افغانستان دامن زده میشود. دستگاه های استخباراتی ایران (واواک)، برتانیه (ام آی 6)، روسیه (اف اس بی)، پاکستان (آی اس آی) و امریکا (سی آی ای) سخت تلاش دارند که مردم افغانستان یک پارچه نشوند و وحدت ملی کشور ما تحکیم نیابد، زیرا میدانند که افغانستان متحد و واحد دشمن اصلی خائنان داخلی و تجاوزگران خارجی است.

بعد از این ناکامی، سوسیال امپریالیزم شوروی تلاش دیگری نمود. به مزدوران خود دستور داد که اداره ای به نام "وزارت ملیت ها" تأسیس نمایند. هدف شوروی ایجاد شکاف وسیع در میان اقوام افغانستان بود. بر حسب کتاب "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" روس ها تصمیم گرفتند که ۹ تن را به اسم ۹ ملیت به حیث معین، اما به رتبه وزیر مقرر کنند. " برای اینکه توطئه ها کارگر واقع شوند، بنای توهین کردن پشتون را گذاشتند تا کشمکش های قومی شدت یابد و افغانستان نتواند روی آسایش و آرامی را ببیند. عمال اجانب به دستور مسکو تبلیغ می کردند که "ملیت" نوع پیشرفته قوم و قبیله است و پشتون ها هنوز به آن مرحله تکامل نرسیده و در حالت بدوی قبیله ئی به سر میبرند. اکنون هم چاکران بیگانه این نظر را پرورش میدهند تا تضادهای قومی گسترش یابد و وحدت افغانستان از ریشه تخریب گردد. توطئه مسکو و جواسیس داخلی آن این بار هم به شکست مواجه شد، زیرا مردم ما به عمق آن توطئه پی برده و از هر سو صدای اعتراض را بلند نمودند. بنابراین، با روسیاهی و شکست ذلتبار، شوروی طرح خائنانه دیگری را پیش کشید: **تجزیه افغانستان به شمال و جنوب.**

قبل از شکست و عقب نشینی کامل، شوروی تحت رهبری گوربچوف خواست که آخرین میخ را در تابوت افغانستان بکوبد و کشور واحد ما را مانند کوریا و ویتنام به شمال و جنوب تقسیم نماید و گروه شورای نظر را تحت رهبری احمد شاه مسعود در رأس حکومت شمال تعیین کند. این بار هم مقاومت مردمی و صداقت شرافتمندانه افراد صادق به وحدت کشور، حقه بازی های رهبران کریملین را خنثی ساخت و طرح سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران داخلی اش را برای اضمحلال افغانستان به ناکامی مواجه گردانید. لکن مسکو حد اقل توانست که به کمک برهان الدین ربانی رهبر منافقان جمعیت اسلامی خود را از پرداخت غرامات جنگی به افغانستان معاف بدارد.

با استقرار یک نظام دست نشانده، اینبار توسط امپریالیزم غرب به رهبری امریکا در کابل، تجزیه طلبان تا حال بارها کوشیده اند که افغانستان واحد را به سوی از هم پاشیدگی بکشانند، لکن موفق نشده اند. ایران، پاکستان، روسیه، برتانیه و امریکا که زور مردم ما را چشیده اند، هر یک به نوعی می خواهند که افغانستان حد اقل در هرج و مرج باقی بماند تا این ملت شجاع نتواند به آسانی سر بلند نماید. فکر انتقام از افغانها از یاد روسیه نرفته و شکست و قیحانه شوروی در افغانستان هنوز دل و دماغ وارثین رهبران کریملین را می آزارد. روسیه همچنان در صدد انتقامجویی از امریکا است و سعی دارد که افغانستان را برای امریکا به یک ویتنام دیگر مبدل نماید. افغانستان اکنون در جدال جنگ سرد مسکو و واشنگتن جا دارد و روسیه محفیان طالبان قرون وسطائی را تقویت و تحریک می نماید.

ایران که دشمن تاریخی افغانستان و دشمن عنعنوی قوم پشتون افغانستان است، سعی می ورزد که افغانستان را به سوی تجزیه ببرد تا نامی ازین کشور در جغرافیای جهان باقی نماند. روابط زیرزمینی اش با طالبان دلیل حسن نیت این کشور نسبت به افغانستان نیست، بلکه می خواهد جنگ در افغانستان ادامه یابد تا امریکا را در این کشور مصروف نگهدارد. ایران به این اندیشه است، هرزمانی که امریکا بر افغانستان مسلط گردد، آن وقت متوجه بی ثبات ساختن ایران خواهد شد، پس بهتر است که آتش جنگ همیشه در افغانستان شعله ور باشد. پاکستان دشمن دیگر ما خواهان تسلط کامل بر افغانستان است. در دوکتورین نظامی اسلام آباد، افغانستان هنوز هم منحیث "عمق استراتژیک" پاکستان تلقی میشود. در صورت شکست پاکستان از هند، نیرو های شکست خورده پاکستان به جانب افغانستان عقب نشینی خواهند کرد و بعد دوباره به تعرضات خود علیه نیروهای برتر هند آغاز خواهند نمود. بنابراین، یک افغانستان متلاشی و فاقد وحدت ملی صد در صد به منافع اسلام آباد خدمت می نماید.



برتانیه یک عده از میهن فروشان را در لندن جمع آوری نموده است، تا به ضرر وحدت ملی افغانستان فعالیت نمایند. این گروه مبلغ فدرالیزم که قدم اول تجزیه کشور است علیه نام افغان بر حسب تجویز لندن توطئه گری می نمایند. برتانیه مانند شوروی خاطره تلخ نابودی امپراتوری خود را که از افغانستان آغاز شد، فراموش نکرده است. امریکای اشغالگر بعد از تجاوز، فاسدترین انسان ها را در اریکه قدرت قرار داد و جنگ قومی را شدت بخشید. اینکه می گویند، "قدرت های بزرگ نه دوست دایمی دارند و نه دشمن دایمی"، امریکا هم نظر به ضرورت سیاسی و اقتضائی، مزدوران خود را عوض می کند و نو را جانشین کهنه می سازد. استعمار فقط و فقط سرسپرده می خواهد. یک برده و دست نشانده هرگز نمیتواند از امر سرپیچی کند، در غیر آن نابود خواهد شد. توبه حکمتیاری و خم کردن سر تسلیم به پیشگاه امریکا میتواند مثال عمده باشد.

هم میهنان ما باید بدانند که نیروهای اهریمنی داخلی و خارجی در صدد برپایی افغانستان اند. هیچ قومی و طایفه ئی در افغانستان واحد بر دیگری برتری ندارد، بلکه همه برادر و برابر اند. حس برتری جوئی از جانب کسانی تبلیغ میشود که در صدد متلاشی ساختن افغانستان اند. وحدت ملی مستلزم برابری، مساوات و عدالت اجتماعی است. تبعیض طلبی و برتری جوئی از جانب هر قوم و جناحی که باشد، محکوم است. افغانستان به فرد فرد کشور تعلق دارد و همه در حفظ این خطه مسئولیت مشترک و مساوی دارند.

## دوم

### نگاهی به قرارداد همکاری های استعماری امنیتی - دفاعی بین امریکای اشغالگر و افغانستان اشغال شده

این معاهده که مکمل و متمم معاهده استعماری ستراتیژیک است، به تاریخ ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۴ با جبر و اکراه بر مردم افغانستان تحمیل گردید که حالت کاپیتالیسمون افغانستان را تکمیل نمود، اما دولت مستعمراتی کابل ارادی این سند محکومیت کشور را با دولت اشغالگر امریکا به امضاء رسانید. این معاهده، سند بردگی افغانستان به امریکا است که سالیان طولانی را در بر خواهد گرفت، مگر اینکه مردم ستمکش افغانستان دست به قیام همه جانبه بزنند و زنجیر غلامی را در هم شکنند. در روز امضای این معاهده ننگین، عده ای از میهن فروشان، جام پیروزی را در داخل و خارج کشور بالا کردند و مخالفان فروش خاک میهن را تنگ نظر نامیدند.

تدوین این معاهده در سال ۲۰۱۳ آغاز شد، اما امضای آن تا روز ۳۰ سپتامبر ۲۰۱۴ عمداً روی دو دلیل به تعویق افتاد. اول اینکه، امریکا میخواست که از حامد کرزی ضد ملی یک "آدم ملی" بسازد. کرزی ظاهراً از امضای این معاهده خوداری ورزید که باعث "قهر" تصنعی امریکا شد. دوم اینکه، امریکا خواست که به جهان نشان دهد که افغانستان دارای "حاکمیت ملی" و استقلال و آزادی است که می تواند آزادانه تصمیم بگیرد. سراسر این سناریو، مانند خیمه شب بازی هائی بود که برای فریب مردم کشور مستعمراتی ما به مرحله اجرا در آمد. خوشبختانه، به استثنای یک عده از میهن فروشان مسلکی، دیگران در دام نیرنگ امپریالیزم نیفتاده، بلکه با شجاعت خارق العاده در رد آن به پا خاسته اند.

این معاهده از نظر روحیه شبیه به معاهدات استعماری گلستان و ترکمانچای است که در سال های ۱۸۱۳ و ۱۸۲۱ قرن ۱۹ از جانب روسیه تزاری بر ایران تحمیل گردید و کاپیتالیسمون را در آن کشور تحقق بخشید. همانطوریکه در زمان عقد معاهدات استعماری گلستان و ترکمانچای در ایران، یک نظام ضد ملی و ضد مردمی وجود داشت، در افغانستان فعلی هم یک نظام ضد ملی و ضد مردمی ایجاد گردیده است که هدفش خدمت به استعمار جهانی است. خدمت هم میهنان باید عرض شود که معنی معاهده امنیتی - دفاعی برای امریکائیان متفاوت از تعبیر افغان هاست. امریکا موفقانه سعی کرده است که این معاهده را به نام "قرارداد همکاری های امنیتی و دفاعی میان جمهوری اسلامی افغانستان و ایالات متحده امریکا" سر افغان ها بفروشد تا بتواند ذهن مردم ما را با کلمات مسخر نماید و اذهان را مغشوش سازد. در امریکا این معاهده به اسم "Status of Forces Agreement" یعنی "توافقنامه وضعیت نیرو ها" یاد میگردد که برای امریکا کمترین مسئولیت اخلاقی و نظامی را در حمایت افغانستان از تعرض دیگران خلق نمیکند. باید یاد آور شد که بر مبنای این معاهده ننگین استعماری، نیرو های امریکا مراکز عمده نظامی را تا زمانیکه بخواهند در اختیار خواهند داشت و افغانستان را به یک پس کوچه امریکا مبدل خواهند ساخت. نظر به گفته قیوم کرزی "امریکا برای ما مدنیت می آورد."

مواد این معاهده استعماری پر از تناقضات بوده که هدفش خاک انداختن بر چشمان مردم ماست. جمله بندی ها طوری عیار شده که مردم به اغوا گری امپریالیزم به آسانی پی نبرند. بطور مثال در بخش اول ماده سوم معاهده استعماری چنین آمده است:

**تمامی اعضای نیروهای نظامی و بخش غیرنظامی ایالات متحده وظیفه دارند تا به قانون اساسی و سایر قوانین نافذ افغانستان احترام گذاشته و از هر گونه فعالیت مغایر روحیه این قرارداد بخصوص فعالیت های سیاسی در قلمرو افغانستان، خود داری نمایند. مقامات نیروهای ایالات متحده مسئول اند تا اقدامات لازم را در این زمینه اتخاذ کنند.**

کلمات بالا بسیار زیبا معلوم میشود که گویا این معاهده بین دو دولت مستقل به امضاء رسیده است. اما اگر اعضای نیرو های تجاوز کار امریکا مرتکب یک جنایت شوند و قوانین افغانستان را زیر پا بگذرانند، چه حادثه اتفاق خواهد افتاد؟ بخش اول ماده سیزدهم این معاهده استعماری به یاری تجاوز گران می شتابد. توجه فرمائید:

**افغانستان، با حفظ حق حاکمیت خویش میپذیرد که کنترل انضباطی به شمول اتخاذ تدابیر جزائی و غیر جزائی از جانب مقامات نیرو های ایالات متحده بر اعضای نظامی و بخش ملکی آن اهمیت به سزا دارد. بنابراین افغانستان توافق می کند که ایالات متحده تعمیل صلاحیت قضائی در رسیدگی به تخطی های جنائی و مدنی چنین افراد در قلمرو افغانستان را حق اختصاصی خود می داند. افغانستان به ایالات متحده اجازه میدهد تا محاکمات قضائی و سائر اقدامات دسپلینی مربوط به این قضایا را، عندالضرورت در قلمرو افغانستان انجام دهد.**

طوریکه مشاهده می نمائید، ماده سیزدهم به اعضای نیرو های تجاوز کار امریکا اجازه میدهد که دست به هر جنایتی بزنند، زیرا مطمئن اند که افغانستان اشغال شده صلاحیت به محاکمه کشاندن آن ها را ندارد و با خیال راحت می توانند وحشت خلق نمایند. هم میهنان ما مطلع شده اند که نیرو امریکائی که شفاخانه داکتران بدون مرز را در قندوز ویران کردند و ۴۶ تن را کشتند، در افغانستان محاکمه نگردیدند. دلیل اینکه نظر به بخش اول ماده سیزدهم، افغانستان حق مجازات هیچ فرد نیرو های متجاوز امریکائی را ندارد. چند روز بعد از حادثه خونین در قندوز، وزارت دفاع امریکا اعلام کرد که عمل نیرو های امریکائی در کشتار ۴۶ تن و ویران کردن شفاخانه مربوط به داکتران بدون مرز، جنایت جنگی نبوده بلکه یک خطای انسانی شمرده میشود. داکتران بدون مرز به این فیصله ضد بشری وزارت دفاع امریکا اعتراض کردند. این مثال حالت کاپیتالیسم و مستعمره بودن افغانستان را صد در صد به اثبات می رساند، حتا اگر خاک فروشان خود را قطعه قطعه هم کنند و در دفاع از جنایات نیرو های امریکائی برخیزند. این معاهده استعماری، نیرو های متجاوز امریکا را از پرداخت هر گونه جبران خساره معاف میدارد. در حالیکه اگر در افغانستان یک دولت ملی و مردمی وجود میداشت و دست نگر اجانب نمی بود، چنین یک معاهده ننگین اصلاً به امضاء نمی رسید.

میهن فروشان حامی امپریالیزم دل خوش کرده اند که اگر کشور های همسایه بالاخص (ایران و پاکستان) به افغانستان تجاوز نمایند، امریکا فوری به کمک شان خواهد شتافت، در حالیکه هرگز چنین نیست و امریکا هیچ گونه تعهدی به افغانستان نسپرده است. به بخش های دو، سه و چهار ماده ششم توجه نمائید:

ایالات متحده هر گونه تجاوز خارجی یا تهدید به تجاوز علیه حاکمیت، استقلال و تمامیت ارضی افغانستان را موجب نگرانی شدید خود پنداشته و باور دارد که چنین تجاوزی میتواند منافع مشترک طرفین را در رابطه با ثبات افغانستان، صلح و ثبات منطقه و جهان تهدید کند.

در صورت وقوع چنین تجاوز خارجی و یا تهدید به تجاوز خارجی علیه افغانستان، طرفین با توافق با یکدیگر و به گونه فوری روی اتخاذ و انجام واکنش مناسب بشمول اقدامات سیاسی، دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی که فهرست آن در فقره سوم ذکر شده و مطابق به طرز العمل‌های مندرج قوانین اساسی هر دو طرف، به مشورت می‌پردازند.

هموطنان ما متوجه می‌گردند که چطور امریکا با بازی با کلمات از حمایت افغانستان حین تجاوز سایر کشورها به خاک ما طفره رفته و سر خائنان کلاه گذاشته است. البته کسانی که صاحب شعور انسانی و میهنی اند، به عمق موضوع پی می‌برند. این صرف خاک فروشان مسلکی اند که با سماجت و پرروئی یاوه گوئی می‌نمایند. کدام هفته و یا روزی نیست که پاکستان به افغانستان تجاوز نکند و خاک ما را مورد حمله قرار ندهد. کجاست دوستان امریکائی خائنان ملی که به کمک افغانستان بشتابند و طبق "معاهده" استعماری عمل نمایند.

خلاصه اینکه همه مواد "معاهده امنیتی - دفاعی" بین امریکای اشغاکر و افغانستان اشغال شده به نفع امریکا است که افغانستان را سالیان دراز در تصرف خود خواهد داشت. رهائی ازین حلقه غلامی مستلزم مبارزات عظیم مردمی خواهد بود.

## سوم

### علل برگشت طالبان

نزد یک عده از مردم مصیبت زده ما این سوال خلق گردیده است که چطور و چرا طالبان تاریک اندیش دوباره در صحنه سیاسی و نظامی افغانستان ظاهر شدند و ماجرا های حل نشده کشور را دو برابر ساختند. در آغاز تصور میشد که امریکا بعد از تجاوز به افغانستان، کلاً گلم طالبان را به نفع افراد دست نشانده و گروه های مزدور خود برای همیشه جم کرده باشد، اما دیدیم که در اواخر سال ۲۰۰۳ طالبان "شکست خورده" بار دیگر تبارز نمودند و ضربات خود را بر قوای امریکا و متحدین و قوای دولت مستعمراتی کابل آغاز نمودند. آیا واقعاً امریکا تصمیم ناپودی طالبان را داشت؟ اگر جواب سوال مثبت است، چرا امریکا گذاشت که یک گروه حامی تروریزم (طبق عقیده امریکا) بار دیگر روی صحنه آید و امریکای اشغالگر را به شکست مواجه سازد و تلفات عظیم انسانی را بر مردم مظلوم افغانستان تحمیل نماید؟

شکست تنها نظامی نیست که عساکر طرفین درگیر یک منازعه از صحنه جنگ فرار نمایند تا یک جانب خود را پیروزمند بیندازد و جانب مقابل را شکست خورده. همینکه قدرت اول جهانی نزد طالبان ایلجاری زانو می زند و تقاضای ترحم می نماید، این در نوع خود یک شکست افتضاح آمیز تلقی میشود. عقیده من بر این استوار است که خطاء های سیاسی امریکا و متحدین و همراه با عملکرد مزدوران داخلی، مداخلات کشور های نزدیک و دور و همچنان تغییر در روش امریکا نسبت به افغانستان با در نظر داشت نقش پاکستان و ایران سبب شده است که طالبان دوباره در افغانستان به حیث یک عنصر قابل محاسبه شناخته شوند. ناگفته نباید گذاشت، بعید نیست که مصارف کمرشکن امریکا که بیشتر فساد آفرین شد، این کشور را وادار به تجدید نظر به ارتباط دست آورد های ناکام خود به افغانستان کرده باشد. شاید هم امریکا طرح دیگری در نظر دارد تا از طالبان برای مقاصد سیاسی و نظامی آینده اش در منطقه بهره برداری نماید. بار ها ثابت شده است که مردم ضعیف النفس از هر طیف و گروهی که باشند، در بدست آوردن پول و رشوه های کلان تاب مقاومت را ندارند و طالبان هم از این امر مستثنی نخواهند بود.

بایست یادآور شوم که تحریک طالبان به هیچوجه یک جریان آزادی بخش ملی نیست، بلکه یک سازمان قشری- مذهبی است. چون سائر جریانات سیاسی چپ و راست و "انقلابیون" مضحک گذشته یا تسلیم استعمار شدند و یا اینکه دست از مبارزه کشیده اند، میدان برای تاخت و تاز طالبان خالی مانده است. درینجا، علل جهانی، منطقه ئی و داخلی برگشت طالبان را در صحنه سیاسی و نظامی افغانستان مورد ارزیابی قرار داده و بر مبنای آن نتیجه گیری لازم را ارائه خواهیم داد.

## علل جهانی

### اول: کنفرانس بن

دولت امریکا اجماعی را در بن مرکز آلمان در ماه دسامبر ۲۰۰۱ به راه انداخت تا اشغال افغانستان را قانونیت بخشد و یک دولت مزدور و مستعمراتی را در کابل روی صحنه آورد. از روز تأسیس این دولت مستعمراتی تا اکنون، افغانستان یکی از بدترین دوران تاریخ خود را سپری کرده است. برعلاوه خلق دولت فاسد، امریکا عمداً به ناشریف ترین و جانی ترین انسان ها فرصت تبارز داد. این مفکوره اکنون وجود دارد که اگر یک و یا دو تن از طالبان شکست خورده را در اجماع بن داخل می ساختند، شاید از برگشت آنها قسماً جلوگیری می گردید و یا فعالیت شان به یک نحوی محدود میشد. همچنان این روش میتوانست شکافی را در گروه طالبان ایجاد کرده و آنها را از داخل تضعیف میکرد. لخصر پراهمی دیپلمات الجزایری و فرستاده خاص ملل متحد در امور افغانستان "نبود طالبان را در بن یک اشتباه خواند." بین سالیان ۲۰۰۲-۲۰۰۴، سران طالبان دو بار به حامد کرزی رئیس جمهور دست نشانده امریکا مراجعه کرده تا به آنها اجازه داده شود که سهمی در سیر سیاسی کشور بگیرند، اما هر دو بار توسط حاکمان امریکائی کرزی رد گردید. این هم یکی از عللی است که طالبان را دوباره به سوی جنگ کشانید. امروز امریکا است که نزد طالب زانو می زند و تقاضای ترحم می نماید.

### دوم: بمباران ساحات مردم ملکی

بمباران مردم مناطق مختلف بالاخص نواحی جنوب و شرق افغانستان توسط طیارات امریکائی و متحدین، هزار ها تن از مردم بیگناه را به هلاکت رسانیده است. صد ها محفل عروسی به مراسم جنازه تبدیل شده و عروسان عوض لباس سفید عروسی، کفن را پوشیده اند. اکثر بمبارد ها بر مبنای معلومات نادرست و دشمنی های قومی و قبیله ئی و انتقام گیری شخصی صورت گرفته است. این کشتار ها باعث شده است که مردم برای نجات خویش به طالب پناه ببرند تا از شر دولت مزدور و بادران اجنبی اش نجات یابند. مردم بیگناه آنقدر از عملکرد دولت و متجاوزین امریکائی و شرکا به ستوه آمده اند که ظلم و ستم دوران تاریک طالب را بر زندگی ذلت بار کنونی ترجیح میدهند و به طالبان وعده داده اند که فرزندان خویش را برای جنگیدن نزد آنها خواهند فرستاد. بمباران جنوب و شرق افغانستان که برای سالیان متمادی ادامه یافت، یک نوع نسل کشی قصدی و جبری بود. مردم ما این جنایت امریکا و متحدین خارجی و مزدوران داخلی اش را هرگز فراموش نمیکند. چنین جنایات سبب شده است که طالبان از این حالت برای مقاصد سیاسی و نظامی خود بهره برداری ناجایز نمایند. بعد از هر حمله و خطا کاری، متجاوزین امریکائی به فامیل قربانیان بیگناه پول ناچیز توزیع نموده تا صدای خود را بلند نکنند. خرید و فروش مرده ها در افغانستان کنونی بسیار رایج شده و کمتر خانواده ای است که از این آسیب در امان مانده باشد.

### سوم: دزدی و غارت منابع طبیعی

یکی از اهداف امریکا و سائر استعمار گران غارت منابع زیر زمینی کشور های اشغال شده است. در افغانستان ذخایر با ارزش یورانیوم، لیتیوم و مواد نایاب زمین وجود دارد که اشغال گران به آنها چشم دوخته اند. برای تسلط بر این ذخایر بزرگ ملی که به ملت افغانستان متعلق است، دولت مزدور کابل چشم های خود را کور و گوش ها را کر ساخته و حتا خوب میداند که کدام کشور ها ثروت طبیعی افغانستان را می دزدند. گزارش های چند سال قبل نشان میدهد که به منظور به غارت بردن ذخایر طبیعی افغانستان،

تصادمات نظامی بین اشغالگران انگلیسی و امریکائی در هیرمند اتفاق افتاده بود که به نفع اشغالگر بزرگ یعنی امریکا تمام شد. مردم محل از دزدی های اشغالگران واقف بوده و جریان غارتگری را به اطلاع طالبان رسانیده اند. این موضوع بهترین وسیله تبلیغاتی برای طالبان و حامیان شان گردیده و زمینه را برای گسترش نفوذ تحریک طالبان بیشتر ساخته است. دولت دست نشانده کابل که فاقد هرگونه صلاحیت سیاسی و حقوقی است، فقط تماشا می کند و از غارت ذخایر طبیعی افغانستان سخنی نمی گوید.

## منطقه نی

### اول: پاکستان

پاکستان که دشمن تاریخی افغانستان و محل پیدایش طالبان و گروه های جهادی است، یک روز هم از حمایت طالبان دست بر نداشته است. پاکستان صرف از ترس امریکا یک یا دو سال اول با احتیاط عمل میکرد، اما بعد از سال ۲۰۰۳ به حمایت لوژیستیکی و سیاسی خود از طالبان دوباره آغاز کرد. طالبان بدون حمایت پاکستان اصلاً موجودیت نخواهند داشت. هم میهنان ما میدانند که پاکستان خالق گروه های جهادی هم است که افغانستان را به خاک و خون کشانیده اند. این کشور در تمام ساحات و دستگاه ها دولتی و غیر دولتی، گروه های مذهبی و غیر مذهبی نفوذ قابل ملاحظه ای دارد که به آسانی از شر آنها نجات نخواهیم یافت. همین نفوذ پاکستان است که یک عده از میهن فروشان همیشه طبل شناخت خط دیورند را به نفع پاکستان می نوازند. موجودیت یک دولت مزدور و ضد ملی و حمایت امریکا، پاکستان را در دست اندازی در افغانستان جسور تر و گستاخ تر ساخته است. پاکستان از ضعف دولت دست نشانده کابل آگاه است و میداند که پشتوانه مردمی ندارد. تأمین صلح در افغانستان تا حد زیادی به روش پاکستان مرتبط است. فامیل های اکثر رهبران طالبان در پاکستان گروگان این کشور هستند و اجازه رفت و آمد را ندارند. ازینرو، هرگونه عملکرد طالبان به دقت زیر نظر پاکستان قرار میگیرد. جریان مذاکرات صلح بین طالبان و امریکا، بدون رشوت بزرگ امریکا به این کشور ناممکن بود. ناگفته نباید گذاشت که پاکستان در ستراتیژی امریکا به مراتب مهمتر از افغانستان بوده است. جو بایدن معاون رئیس جمهور اوباما به حامد کرزی به شدت گفت: "پاکستان برای ما پنجاه مرتبه بیشتر نسبت به افغانستان اهمیت دارد." با این طرز دید و پس منظر و موجودیت یک دولت ضد ملی در کابل، نباید متوقع بود که به این آسانی بتوان از شر پاکستان، گروه های جهادی و طالبان نجات یافت.

### دوم: ایران

باوجود قتل عام هشت تن از دیپلمات های ایرانی در مزار شریف توسط طالبان و برخورد احتمالی نظامی بین ایران و طالبان در ماه سپتامبر ۱۹۹۸، روابط ایران و طالبان بطور وسیعی گسترش یافته است. ضرب المثل "دشمن دشمن، دوست من است" درین جا صدق میکند. تا حال چندین بار هیئت طالبان مخفیانه به ایران سفر نموده و مذاکرات مخفی انجام داده اند. ایران از تقویت روابط با طالبان دو هدف دارند: اول، تداوم جنگ و مصروف نگهداشتن امریکا در افغانستان تا متوجه ایران نشود. دوم، افزایش نقش و نفوذ ایران در معادلات سیاسی افغانستان که برای جیوستراتیژی ایران حتمی به نظر میرسد. کمک های ایران به طالبان شامل اسلحه خفیه، راکت های زمین به هوا و مواد عدائی است که بدون تردید بازگشت طالبان را در صحنه سیاسی و نظامی افغانستان سرعت بخشیده است. بعد از انقلاب ارتجاعی خمینی، ایران نفوذ خود را در شرق میانه و افغانستان طور قابل ملاحظه ای افزایش بخشیده و بیلین ها دالر را در این راه مصرف کرده است. خلق حزب الله در لبنان، حزب وحدت در افغانستان و فرستادن افغان ها در جنگ

سوریه تحت عنوان فاطمیون مثال های برجسته از مداخلات ایران در این کشور هاست. برای رسیدن به هدف، ایران دشمنان مذهبی خود را نیز حمایت می نماید. نظر به کتاب "داعش: داخل اردوی ترور" به قلم مایک ویز و حسن حسن (ISIS: Inside The Army of Terror: by Michael Weiss and Hassan Hassan) ایران به افراد القاعده مانند الزرقاوی در رفت و آمد بین افغانستان و عراق کمک کرده است. معاهده صلح بین طالبان و امریکا زمانی برای ایران قابل پذیرش است که امریکا کلاً افغانستان را ترک نماید و خطر تجاوز امریکا به ایران منتفی گردد.

## سوم: روسیه

مسکو روابط نزدیکی با طالبان برقرار کرده است. تا حال چندین بار هیئت طالبان به روسیه سفر نموده و مذاکرات صلح را با گروه ها و افراد مخالف خود در این کشور انجام داده اند. با وجودیکه روسیه از تجاوز امریکا و متحدین به افغانستان و سرنگونی نظام طالبی حمایت نمود، اما با تغییر اوضاع سیاسی جهان و منزوی ساختن روسیه توسط غرب در جریان بحران اوکراین و ضم شدن جزیره کریمیه به این کشور، مسکو دیپلماسی فعال دیگری را در پیش گرفته تا غرب را در تنگنا قرار دهد. نزدیکی با طالبان، کمک به بشر اسد که منجر به شکست غرب در سوریه شد و سعی در دور ساختن ترکیه از غرب همه تعرضات سیاسی روسیه را در منطقه به اثبات میرساند. قابل تذکار است، برعلاوه اعاده حیثیت در افغانستان و جبران خطا های سیاسی گذشته که شکست روسیه را به دنبال داشت، مسکو میخواهد که طالبان حد اقل بتوانند جلو نفوذ داعشیان را از افغانستان به تاجیکستان و سایر کشور های آسیای مرکزی بگیرند. آسیای مرکزی هنوز هم جزء مناطق تحت نفوذ روسیه شمرده میشود و بی امنیتی این منطقه را تحمل نمیکند. بناً از نظر گاه مسکو، تماس های نزدیک با طالبان یک ضرورت سیاسی است که به یک نحوی هم به تحریک طالبان در سیاست افغانستان مشروعیت بخشیده است.

## علل داخلی

### اول: انتقام گیری شخصی

بعد از شکست، تحریک طالبان به چهار دسته تقسیم شدند. دسته اول در شمال افغانستان قتل عام گردیدند که تعداد شان به هزار ها تن رسید. دسته دوم که تعداد شان کوچک بود، تسلیم تجاوزگران امریکائی شدند. دسته سوم که گروه رهبری را تشکیل میداد، مخفی گردیدند و خود را منزوی ساختند. دسته چهارم به خانه های خود برگشتند و به شغل و پیشه قبلی خواه دهقانی بود یا طالبی و ملائی دوباره به فعالیت آغاز نمودند. همین دسته چهارم بود که بیشتر مورد حملات انتقامی قرار گرفتند. طالبان در دور اول تعداد زیاد مردم را قتل عام کردند که این عمل بعد منجر به انتقام گیری از طالبان توسط افراد خانواده های مقتول گردید. از زمره دو تن را مثال می آورم. عبدالرازق قومندان قندهار که از دوستان حامد کرزی بود، همیشه می گفت که "طالب را نزد من زنده نیاورید، بلکه سرش را بیاورید." طالبان در سالیان اقتدار خود پدر و کاکای عبدالرازق را کشته بودند. شخص عبدالرازق به تاریخ ۲۶ میزان سال ۱۳۹۷ شمسی مطابق ۱۸ اکتوبر سال ۲۰۱۸ میلادی بعد از یک دیدار پر از تشنج با جنرال مایک میلر امریکائی کشته شد. فرد دوم اسدالله خالد زمانی رئیس سازمان امنیت ملی و وزیر دفاع نظام فاسد بوده است که او هم در صدد انتقام گیری از طالبان برآمد و تعدادی از آنها را یا خودش یا توسط امریکائیان کشت. طالبان هم در یک حمله تروریستی بر موتر وی در کابل، اسدالله خالد را به شدت مجروح ساختند که مدت مدیدی در یکی از شفاخانه های واشنگتن تحت مداوی بود. همین انتقام گیری های شخصی یکی از علل احیای طالبان گردید. طالبان به این



نتیجه رسیدند که باوجودیکه شکست خوردیم و یا تسلیم شدیم، ما را آرام نمی گذارند، پس بهتر است که در میدان جنگ بمیریم.

## دوم: تبلیغات ضد پشتون

تبلیغات ضد پشتون آب در آسیاب تحریک طالبان ریخت و راه را بیشتر برای تاخت و تاز این گروه هموار ساخت. بعضی سران قبایل پشتون که هیچ میانه خوبی با طالبان نداشتند، بعد از تبلیغات عمدی و گسترده ضد پشتون و اهانت های پیاپی به آنها در دام طالبان افتادند و یا اینکه خود به سوی طالبان گرایش نشان دادند. تبلیغات ضد پشتون از جانب امریکائیان و عمال داخلی شان طبق برنامه آغاز شد و تدوام یافته است. کتاب "بوش در جنگ" (Bush at War) نشان میدهد که اداره بوش از نزدیک پشتون ها را زیرنظر دارد.

مزدوران امریکا در حوزه واشنگتن شب و روز در زمان حاکمیت طالبان به کانگرس و وزارت خارجه امریکا می رفتند و گریان و فغان میکردند که ما را از شر پشتون ها نجات دهید. در این گروه ده ها مرد و زن خود فروخته شده حضور داشتند که ظاهراً به بهانه مداخلات پاکستان همیشه به مردم خود دشنام نثار میکردند و علیه قوم پشتون بدگویی می نمودند. اما بعد از اینکه، طالبان از قدرت رانده شدند و چند تن از این شرف باختگان به مقامات وزارت و سفارت رسیدند و وجدان انسانی خود را ( آنها را ) انهم اگر قبلاً وجدان داشتند) بدور انداختند، یک روز هم علیه مداخلات مکرر پاکستان که تا حال ادامه دارد، مظاهره و صف آرایی نکردند. تمام عربده کشیدن های این حرامزادگان تاریخ صرف علیه قوم پشتون بود که کمک زیادی در برگشت طالبان نموده است. قابل تذکار است که یک عده از این ناخلفان که در نظام های قبل از ۱۹۷۸، از ناز و نعمت زیادی برخوردار بودند، از خون ملت افغان دور دنیا گشتند و از بورس های تحصیلی بدون استحقاق مستفید شدند، اما در عوض در بدل چند دالر و مقام به میهن و مردم "خود" خیانت عظیم کردند. اگر من روزی بتوانم جنایتکاران را محاکمه نمایم، همین مزدوران اجنبی حوزه واشنگتن را اول به پای میز محکمه می کشانم که چرا در آوردن دوباره طالبان به این گروه یاری رسانیدند؟

## سوم: تجاوز به حریم خانواده ها

عساکر وحشی امریکائی به خانه های مردم داخل میشدند و مردان را مقابل زنان و فرزندان شان برهنه نموده تا آنها را برای همیشه سرافکنده ساخته و از مقاومت بازدارند. مزدوران افغانی حتماً به باداران امریکائی خود گفته اند که افغان ها به برهنه شدن مقابل یک دیگر حساسیت دارند و آنرا خلاف عرف و دین خود میدانند. پس بهتر است که آنها را مقابل یک دیگر بی حرمت ساخت تا عزت و آبروی شان برباد رود و در نتیجه دست از مقاومت بکشند. این رذالت امریکائیان آنقدر نفرت انگیز بود که حتا "انسانی" مانند حامد کرزی را ظاهراً به وحشت انداخت و او را وادار به اعتراض نمود. پس می بینیم وقتیکه یک فردی مانند حامد کرزی از حرکت ضد بشری امریکائیان احساس نارامی نماید، خود مردم ما چه احساسی نسبت به این عملکرد متجاوزین داشته اند؟ ناگفته نباید گذاشت اعمال وحشیانه متجاوزین امریکائی مورد تأیید گروه ائتلاف شمال هم بوده است. از مضامین متعددی که در مورد زندانیان طالب در بگرام، قندهار، گواتاناما و ده ها جای دیگر تحریر گردیده، بر می آید که زنان امریکائی با مواد سوزنده انگشتان خود را در مقعد زندانیان طالب داخل می کردند و فریاد شان را به آسمان بلند می نمودند تا برحسب آرزوی امریکائیان اقرار نمایند. این نوع عمل حیوانی متجاوزین امریکائی سبب شد که طالبان بار دیگر به پا خیزند و از همکاری مردم "محل" مستفید شوند.

## چهارم: خلق دولت فاسد و آوردن جنایتکاران

یکی دیگر از علل عروج طالبان، خلق یک دولت فاسد و دست نشانده و حاکم ساختن جانیان و جنگ سالاران بر سرنوشت مردم ما بوده است. دلچسپ اینکه، امریکا همان افرادی را روی صحنه آورد که افغانستان را در دهه نود قرن بیست ویران کردند و باعث ظهور طالبان در صحنه سیاسی و نظامی افغانستان شده بودند. از کرزی تا غنی و عبدالله تا سیاف و قانونی تا محقق و خلیلی تا حضرت و نقیب همه دست پروده های استعمار جهانی بوده و با زور برچه متجاوزین به اریکه قدرت نصب شده اند. بر علاوه، تعداد زیادی از جانیان، دزدان و قاتلان حرفه ئی را در خدمت گرفته اند تا اوامر ضد بشری بداران استعماری خود را در عمل پیاده کنند. رشوه ستانی، خیانت، پستی، بی امنیتی، دزدی، بی ناموسی، دختر ربائی جزء برنامه روزانه دولت مزدور امریکا در خلال بیست سال اشغال کشور ما بوده است. مردم جرأت برآمدن از خانه را به آسانی نداشته اند. ماموران دولت تا حلق در کثافت و خیانت غرق اند. روی همین دلیل است که دولت مزدور کابل یکی از فاسد ترین دولت ها در جهان شناخته شده است. انسان کشی و گروگان گیری، اطفال ربائی و زن ربائی کارنامه سیاه دولت کابل و مؤتلفان دولت را تشکیل میدهد. کجاست آن زنان بی شعور و فاقد شرف که زمانی برای فریب مردم شعار "عدالت اجتماعی" را کاذبانه بلند می کردند که اکنون به حال فرخنده شهید بگیریند؟ این چه وحشت در افغانستان حکمفرماست که مردم بدبخت ما آرزوی امنیت دوران طالبان سیاه اندیش را می نمایند، دورانی که همراه با چهار سال جنگ های داخلی گروه های جهادی ساخت پاکستان، افغانستان عقب افتاده را بیشتر ویران ساخت و ده ها سال به عقب برد. یکی دیگر از پدیده های استعمار جهانی و اشغال افغانستان، ترویج فساد اخلاق و شیوع هرزگی اجتماعی است که اینهم تبر طالبان را دسته داده است. بیلیون ها دالر کمکی برای اعمار مجدد کشور در جیب دزدان و قراردادی های داخلی و خارجی افتاده و به غارت رفته است. قسمت اعظم این پول ها دوباره به امریکا سرازیر شده که به موجب آن دزدان داخلی و خارجی سرمایه گذاری های هنگفتی نموده اند. دستگاه های استخباراتی امریکا هویت همه دزدان و چپاولگران را می شناسند، اما چون یک عده از امریکائیان خود در این چور و سرقت شامل اند، نمی خواهند که بوی گنده رسوائی ها بیشتر افشاء گردد و به سمع مردم برسد.

## پنجم: ضعف اردوی دولت مستعمراتی و خیانت ماموران امنیتی

ضعف و ناتوانی اردوی دولت مستعمراتی کابل در رویارویی با طالبان ایلجاری یکی از علل بسط و توسعه نفوذ سیاسی و نظامی طالبان بوده است. اردوی دولت مستعمراتی نتوانسته است که حفاظت شهر ها و قصبات افغانستان را به دوش گرفته و از تعرض طالبان جلوگیری نماید. دلیلش واضح است: یک اردوی دست نشانده و مدافع استعمار جهانی نمیتواند در مقابل یورش طالبان استادگی نماید. قصه دهه هشتاد بار دیگر تکرار میشود. ما دیدیم که چطور اردوی نظام مزدور شوروی جوقه جوقه به مجاهدین ملحق میشدند تا از شر و ظلم نظام خلقی و آمران روسی نجات یابند. اردوی دولت مستعمراتی کابل هم مانند اردوی دولت خلقی از هم پاشیده است. هزار ها تن از افراد و صاحب منصبان دولت کابل وظایف خود را رها نموده و به سوی طالبان رفته اند. همچنان روش توهین آمیز امریکائیان، افراد و صاحب منصبان افغان را وادار به حمله بر آمران امریکائی نموده که سپس به سوی طالبان فرا کرده اند. عدم موجودیت یک اردوی ملی با تفکر ملی، فرصت را برای قدرت نمائی طالبان بیشتر مهیا ساخته است. طالبان بدون کمک از

داخل نمیتوانند در محلات امن رخنه نمایند و جا های مهم را منفجر سازند. دست ماموران امنیتی در توطئه ها و همکاری با طالبان قابل تشخیص است.

### ششم: مواد مخدره

طالبان در جریان حاکمیت شش ساله شان موفق به ریشه کن ساختن کشت خشخاش و تولید تریاک شده بودند. اما بعد از سرنگونی، به تولید و تجارت مواد مخدره رو آوردند تا ماشین جنگی خود را به حرکت اندازند. اکنون مواد مخدره یکی از منابع اصلی درآمد طالبان به شمار میرود. گفته میشود که غرب تحت رهبری امریکا از جریان کشت خشخاش و تولید تریاک توسط طالبان کاملاً آگاه است و به عقیده ای یک عده از محققان شاید غرب شریک جرم هم باشد. تجارت مواد مخدره بسیار پرمفعت است و کسی به آسانی از آن نمیگذرد. پولی که طالبان از مواد مخدره بدست می آورند، صرف خریداری اسلحه نموده و معاشات جنگجویان خود را می پردازند. به حرکت درآوردن موتر ها و وسائل نقلیه نظامی منبع پولی میخاهد. فروش مواد مخدره در بازار آزاد جهانی یک از منابع مهم تمویل تحریک طالبان است که سبب گردیده این گروه بتوانند بدون دست تنگی بار دیگر خود را در تیاتر افغانستان ظاهر سازند.

### هفتم: خیره سری طالبان

یکی از علل موفقیت طالبان لجاجت و خیره سری آنها در میدان جنگ است. صرف نظر ازینکه کدام کشور ها طالبان را حمایت می نمایند، حد اقل میتوان فهمید که در میدان نبرد خود طالب است که می کشد و کشته میدهد. همین بسته بودن صفوف و سرسختی نشان دادن در میدان جنگ، یکی از علل موفقیت طالبان را در رویارویی با اردوی بی غیرت دولت مستعمراتی نشان میدهد. طالبان به آسانی از میدان جنگ فرار نمیکنند. این گروه به این عقیده اند که اگر بکشند، غازی میشوند و اگر کشته شوند، شهید شده و به جنت می روند. با این طرز دید و نبود ترس، در میدان جنگ بر اردوی دولت مستعمراتی کابل پیروز شده و ضربات کاری بر عساکر امریکائی و متحدین وارد می نمایند. روی همین دلیل است که طالبان قسمت زیادی از خاک کشور را در دست گرفته و امریکا و اردوی دست نشانده اش را به شکست مواجه ساخته اند.

### هشتم: طالبان – القاعده – داعش و حملات خود کشانه

عده ای از محققان داخلی و خارجی امور افغانستان معتقد اند که طالبان رابطه خود را با القاعده قطع نکرده، بلکه بیشتر افزایش بخشیده است. حملات خودکشانه که در فرهنگ افغانستان اصلاً جا نداشت، اکنون جزء برنامه روزانه طالبان گشته است. در جریان جنگ های آزادی بخش ضد شوروی، مردم ما هرگز به حملات خودکشانه دست نزدند. این پدیده شوم از شرق میانه به وسیله القاعده با کمک استخباراتی غرب به افغانستان آورده شد که اکنون به نام داعش نقش بازی می کنند. اگر طالبان ادعا می کنند که کدام ارتباطی با القاعده و یا داعش ندارند، باید از عمل ضد انسانی خودکشانه خودداری ورزند. همچنان، مردم ما معتقد شده اند که دستگاه استخباراتی دولت مستعمراتی به نام "ریاست عمومی امنیت ملی" که زیر نظر متجاوزین امریکائی عمل می کند، هم در بعضی قتل ها دست داشته است. بطور مثال، قتل وحید مژده یک انسان وطنخواه، اما منتقد روش امریکا و دولت دست نشانده اش، مرگ نا به هنگام مرحوم آصف جلالی

کمیدین معروف و راستگو و اخیراً ترور ایاز نیازی امام مسجد وزیر اکبر خان را به توطئه های ریاست عمومی امنیت ملی نسبت می‌دهند. به هر صورت خواه طالب یا دولت، مردم بدبخت ما قربانی میشوند.

## نتیجه

از گفتار بالا بر می آید که علل متعددی در سطوح جهانی، منطقه ای و داخلی در برگشت و نشو و نمای طالبان دخیل بوده است. خواه بپذیریم یا نپذیریم، تحریک طالبان حد اقل در حال کنونی به یک واقعیت سیاسی کشور تبدیل شده است. نه تنها اجنبیان، بلکه همکاری و یا بی تفاوتی افراد به اصطلاح روشنفکر هم در رشد و برگشت طالبان نقش خود را بازی کرده است.

امریکا نه تنها در افغانستان، بلکه در عراق و سوریه هم به شکست های سیاسی و نظامی مواجه گشته است. صد ها هزار کشته در هر سه کشور مورد تجاوز و نابود شدن هزار ها عسکر امریکائی در جنگ های امپریالیستی بیهوده، شاید امریکا را وادار به تجدید نظر در روش خود در افغانستان نموده باشد. فعلاً امریکا با دو دشمن قوی مانند چین و روسیه و یک دشمن مزاحم مانند ایران دست به گریبان است. برای مقابله با این دشمنان، امریکا ضرورت به تجدید نظر در روش خود دارد. بیلیون ها دالر پول در افغانستان مصرف شده، لکن نتیجه اقتصادی و سیاسی آن به مراتب کمتر از سرمایه گذاری ها و مصارف غیر منطقی بوده است. امریکا یک قشر فاسد را در افغانستان آموزش داده و آنها را بر سرنوشت جان و مال مردم حاکم ساخته است. یکی از دلایل بی امنیتی و ناکامی امریکا و عروج طالبان بار دوم نیز همین است. اندیشه اینست که امریکا برای رویارویی با ایران، روسیه و چین با طالبان راه آشتی را در پیش گرفته تا در موقع اش از این گروه در منطقه استفاده نماید.

اشتباهات سیاسی و نظامی امریکا در افغانستان و عملکرد دولت دست نشانده اش در کابل همراه با مداخلات پی در پی پاکستان، ایران و روسیه، نقش طالبان را در سطح کنونی رسانیده است. دشمنی های قومی و نژادی و روش خاینانه عده ای از میهن فروشان در دامن زدن منازعات قومی، طالبان را تقویت کرده و مردم ما را در مانده ساخته است.

چه باید کرد؟ یک قیام ملی و همه جانبه برای ایجاد یک دولت مستقل ملی و ایجاد فضای دوستی میان مردم کشور یک امر حتمی است. در چنین فضائی هیچ تنگ نظر و خائنی جا نخواهد داشت. روشنفکران قرضدار ملت اند و باید این قرض را بپردازند.

## چهارم

### امپریالیسم و تروریسم در افغانستان و شرق میانه

تجاوزات پی در پی امریکا و سایر اعضای پیمان تجاوزکار ناتو به افغانستان و شرق میانه، تروریسم را ترویج و توسعه داده است. در واقعیت ما می توانیم یک نوع علت و معلول را بین این دو پدیده ضد بشری ببینیم. امپریالیسم خود یک نوع تروریسم است: تروریسم جهانی که توسط دولت های حریص و متجاوز اعمال میشود و تروریسم گروهی و فردی را سبب میگردد. تجاوز به افغانستان و انهدام عراق، لیبیا، سومالی و طرح به نابودی کشتاندن سوریه مثال های عمده به شمار میروند. غرب در مجموع مسئول قسمت عمده نابسامانی و خلق تروریسم در شرق میانه است. بدون تردید که عراق و لیبیا تحت زعامت صدام حسین و معمر القذافی دارای نظام های دموکراتیک نبودند، اما حداقل توانستند که جلو فعالیت گروه های دست راستی ضد انسانی را بگیرند. حال این سرپوش به کمک توطئه و تجاوزات غرب منهدم شده و راه برای گسترش تروریسم در شرق میانه و ماورای آن هموار گردیده است. ناگفته نباید گذاشت که عوامل مختلف داخلی مانند موجودیت نظام های ضد ملی مورد حمایت امپریالیسم، فقدان عدالت اجتماعی و اقتصادی، عقب ماندگی فکری، نابسامانی های سیاسی و تعصبات مذهبی و سکتاریستی و بالاخص تحریکات نظام فاسد آخندی ایران نیز در شیوع تروریسم در شرق میانه نقش داشته است. درینجا صرف رابطه امپریالیسم و تروریسم را مورد ارزیابی قرار داده و خواهیم دید که تا چه اندازه برای شرق میانه و جهان مصیبت بار بوده است. از هم میهنان عزیز متوقع ام که این بحث را بیشتر مورد توجه قرار داده و نقش سایر کشور ها مانند روسیه، فرانسه، برتانیه، ایران، عربستان سعودی، ترکیه، اسرائیل، قطر و امارات را که در تقویت نیرو های تروریستی در شرق میانه دست داشته اند، نیز ارزیابی نمایند.

حادثه تروریستی سپتمبر ۱۱ سال ۲۰۰۱ بهترین بهانه را برای امریکا داد تا به تجاوزات خود نه تنها به افغانستان بلکه در سراسر شرق میانه آغاز کرده و حاکمیت جهانی امریکا را تثبیت نماید. سقوط شوروی این فرصت را بهتر در اختیار امریکا گذاشت تا یکه تاز میدان گردد و آقای بلا منازع جهان شود. نمی خواهیم که دلیل و یا دلایل حادثه سپتمبر ۱۱ را مورد تبصره قرار دهیم، زیرا مورد بحث این تحریر نیست. اما صرف یادآور می شوم که نظرات گوناگونی در این خصوص از جانب دانشمندان و اهل خبره ابراز شده است که تا حدی دولت امریکا را مسئول وقوع این حادثه میدانند. عده ای سوال می کنند که چطور یک قدرت عظیم جهانی مانند امریکا با دستگاه های استخباراتی وسیع و اقمار مصنوعی جاسوسی اش که از صد ها مایل (صد ها کیلومتر) حرکت یک مورچه را به روی زمین با دقت مشاهده کرده میتوانند نفهمیدند که یک توطئه عظیم در خلال مدت چند ماه یا سال پخته میشود و عملی میگردد؟ این حادثه سبب گردید که اداره جورج بوش بر علاوه اشغال افغانستان، طرح نابودی هفت کشور را در شرق میانه و افریقا یک بعد دیگری رویدست بگیرد. این کشور ها عبارت بودند از عراق، سوریه، لبنان، لیبیا، سومالی، سودان و ایران. با این تصمیم ضد انسانی، امریکا و ناتو عمداً منطقه را بی ثبات ساخت و تروریسم را در شرق میانه و شمال افریقا گسترش داد که در نهایت گوی متجاوزان را هم فشرده است.

## افغانستان

بعد از سپتامبر ۱۱، ۲۰۰۱ آمریکا به رهبری جورج بوش و حمایت محافظه کاران جدید به تجاوزاتش آغاز نمود. افغانستان آماج اول تجاوز امریکا شد، در حالیکه تروریست هائی که برج های تجارت جهانی را منهدم کردند و سائر نقاط را هدف قرار دادند، همه عرب بودند نه افغان. امریکا ادعا نمود بن لادن که توسط طالبان حمایت و محافظت میشد، دستور حمله به امریکا را صادر کرده بود. ناگفته نباید گذاشت که بن لادن در دهه هشتاد به کمک غرب در جریان اشغال کشور ما توسط قوای شوروی به افغانستان آورده شد. هدف این بود به هر قیمتی که باشد جنگ تا زمان شکست نهائی شوروی و دولت دست نشانده اش در کابل ادامه یابد. زمانیکه طالبان با تائید امریکا به قدرت رسانیده شدند، از زبگنیو برژینسکی (Zbigniew Brzezinski) مشاور امنیت ملی جیمی کارتر و یکی از ستراتژیست های با اهمیت طبقه حاکم امریکا سوال شد که آیا از کمک تان به مجاهدین افغان که بعداً نظام طالبی را به دنبال داشت، نادم نیستید؟ برژینسکی جواب داد "کدام یک برای ما مهم تر است، سقوط شوروی و یا عروج طالبان." باید یادآور شوم که بن لادن نه تنها در سالیان حاکمیت طالبان، بلکه در جریان جنگ های داخلی کشور بین سالیان ۱۹۹۶-۱۹۹۲ از آزادی و نفوذ قابل ملاحظه ای در افغانستان برخوردار بود. بن لادن با برهان الدین ربانی، رسول سیاف، احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار در تماس دایمی بود.

کتی گنن (Kathy Gannon) مولف کتاب "از جنگ مقدس تا ترور مقدس: ۱۸ سال داخل افغانستان" در صفحه ۱۷ از قول یک افغان می نویسد که "بعد از آمدنش از سودان، بن لادن حکمتیار و مسعود را آشتی داد." لکن با عروج طالبان، بن لادن با قدرت بیشتر در افغانستان فعالیت میکرد تا اینکه مصیبت ۱۱ سپتمبر بر افغانستان نازل گردید که بهترین بهانه برای تجاوز امریکا شد. ارمغان تجاوز امریکا به افغانستان، نصب فاسد ترین نظام و به قدرت رسانیدن جانی ترین انسان ها در اریکه قدرت بود که به مافیای جهانی مرتبط میگرددند. نظام مستعمراتی کابل از آغاز تا انتها آنقدر فاسد بوده است که حتا حامد کرزی اولین رئیس جمهور دست نشانده و اشنگتن لب شکایت کشوده و به تاریخ ۱۰ دسمبر ۲۰۱۹، به خبرگزاری اسوشیت پرس در کابل گفت: "امریکا با صرف صد ها میلیون دالر در افغانستان در دوهه اخیر، باعث گسترش فساد در افغانستان شده است." پس وقتیکه حامد کرزی در مورد فساد در افغانستان صحبت می کند، حس زده می توانیم که فساد به مفهوم واقعی آن در افغانستان چگونه است؟

اشغال افغانستان، تروریزم را در داخل کشور بیشتر پرورش داده و کشت تریاک و تجارت مواد مخدره را هفتاد فیصد افزایش بخشیده است. افغانستان نه تنها آرام نگردید، بلکه از زمره نا امن ترین کشور ها نامیده شده است. بعد از ۲۰ سال بمباران، کشتار ها، ویرانگری و تحمیل یک نظام ضد میهنی، طالبان دوباره با قدرت بیشتر بر میگرددند و امریکا هم نزد همین گروه عقب گرا و به عقیده و اشنگتن "حامی القاعده" زانو می زند و تقاضای ترحم می نماید. اکنون مردم ستمکش ما نه تنها با طالبان، بلکه با داعشیان آورده شده از عراق و سوریه، گروه های نابکار حزب اسلامی و جمعیت اسلامی، عمال و اواک ایران و آی اس آی پاکستان، انسان کشان حزب وحدت، گلم جمان وحشی و قتل های زنجیره ئی توسط میلیشیا های ساخت امپریالیزم دست به گریبان اند. شهادت وحید مژده مفسر و منتقد سیاسی نمونه قتل هائی است که بار ها از سال ۲۰۰۱ بدینسو اتفاق افتاده است.

گزارش اخبار و اشنگتن پوست مورخه ۹ دسمبر ۲۰۱۹، حاکیست که دولت امریکا واقیعت های جنگ افغانستان را از مردم پنهان کرده است. این سند بیش از دو هزار صفحه را در بر میگیرد و با بیش از

۴۰۰ تن که بیشتر آنها امریکائی اند و تجربه جنگ افغانستان را داشته اند، مصاحبه شده است. آنها در مورد علل ناکامی در جنگ افغانستان صحبت کرده و گفته اند که پیروزی درین جنگ امکان ندارد. مقام‌های دولت امریکا طی ۲۰ سال گذشته از بیان حقایق پشت پرده جنگ افغانستان عمداً خودداری نموده و مردم خود و جهان را در تاریکی گذاشته اند. واشنگتن پست براساس این اسناد گزارش داده است که از سال ۲۰۰۱ تا کنون طور تخمینی بیش از ۱۵۷ هزار تن در افغانستان کشته شده‌اند که بیشترین رقم آن مربوط به اردو و قوای امنیتی دولت مستعمراتی افغانستان بوده است. نیروهای امنیتی دولت مستعمراتی کابل با از دست دادن ۶۲۱۲۴ تن مقام اول را دارد. تلفات مردم ملکی به اثر بمباران و حملات خودکشانه به ۴۳۰۷۴ نفر میرسد. طالبان هم ۴۲۱۰۰ کشته داده اند. نظر به ارقام گزارش متذکره، در خلال ۱۸ سال، ۷۷۵ هزار تن عسکر امریکائی در افغانستان اعزام گردیده که از زمره، ۲۳۰۰ تن کشته و ۲۰۵۸۹ تن زخمی شده اند. گزارش همچنان می‌رساند که امریکا تقریباً مبلغ ۹۷۸ بلیون دالر که نزدیک به یک تریلیون دالر میشود، در افغانستان مصرف نموده است. دلچسپ اینکه جیمز دوبینز (James Dobbins) نماینده اختصاصی امریکا در افغانستان و پاکستان (۲۰۱۳-۲۰۱۴) اظهار داشت:

**ما کشورهای فقیر را اشغال نمی کنیم که آنها را ثروتمند سازیم، ما به دیکتاتوری‌ها حمله نمی کنیم که آنجا دموکراسی برقرار سازیم، بلکه ما به کشورهای پرخاشگر و خشن حمله میکنیم تا آنجا صلح برقرار نماییم و آنچه آشکار است در انجام این ماموریت در افغانستان ناکام ماندیم.**

یکی از نظامیان امریکائی به اسم دنی جرسن (Danny Sjrusen) که با قوای متجاوز امریکا در افغانستان و عراق خدمت نمود، بعد از افشاگری اخبار واشنگتن پست به ارتباط جنگ در افغانستان، به تاریخ ۱۰ دسمبر ۲۰۱۹ در سایت ضد جنگ ([www.antiwar.com](http://www.antiwar.com)) نوشت: "من میدانستم که جنگ در افغانستان یک دروغ بود." پس دلایل عمده تجاوز امریکا به افغانستان و ادامه اشغال کشور ما چه بوده است؟ یک عده از اهل خبره در داخل و خارج امریکا معتقدند که امریکا قبلاً تصمیم تجاوز به افغانستان را داشت، خواه حادثه تروریستی سپتمبر ۱۱ اتفاق می افتاد یا خیر.

### **نظر گاه ستراتژیک**

افغانستان بهترین موقعیت جغرافیائی را دارد که امریکا میتواند ایران را در محاصره داشته باشد و چین و روسیه را از نزدیک زیر نظر بگیرد. امریکا بعد از شکست شوروی در افغانستان و بالاخص فروپاشی این کشور تصمیم گرفت تا مراکز نظامی در افغانستان تأسیس نماید و حاکمیت خود را در این قسمت از جهان تحکیم بخشد. حادثه تروریستی سپتمبر ۱۱ سال ۲۰۰۱ بهترین بهانه را برای امریکا داد تا سریعتر دست به کار شود و بر منطقه مسلط گردد. به نقشه پائین نظر افکنده و در می یابید که امریکا و ناتو به چه تعداد مراکز نظامی در مناطق حساس کشور تأسیس نموده اند.



مراکز نظامی امریکا و اعضای ناتو در افغانستان

## غارث ثروت کشور

امریکا از روز اول تجاوز به افغانستان طرح غارت منابع زیر زمینی افغانستان را ریخته بود. دستگاه های استخباراتی امریکا قبلاً میدانستند که افغانستان از منابع سرشار طبیعی زیر زمینی مانند لیتیم، مواد نایاب زمین و اورانیوم برخوردار است. افغانستان فقیر و عقب مانده توانائی بهره برداری از منابع زیر زمینی خود را ندارد. با استفاده از اشغال کشور، امریکا مقدار عظیم مواد نایاب زیر زمین، یورانیوم و لیتیم افغانستان را استخراج نموده و به سرقت برده است. دولت مستعمراتی کابل کمترین صلاحیت ندارد تا مانع این چپاولگری شود.

## مواد مخدره

گزارش ها مختلف نشان میدهد که مواد مخدره یکی از طرق تمویل جنگ هم برای طلبان و هم برای نیرو های متجاوز امریکا است. مضامین متعددی درین خصوص در سطح جهانی به نشر رسیده است. "سایت تحقیق جهانی" (Global Research) به تاریخ ۱۷ اکتوبر ۲۰۱۸ نوشت که "قوای امریکا در افغانستان از کشت تریاک حمایت می کنند و تولید هروئین در جریان اشغال این کشور توسط امریکا به حد اعلی رسیده است."

**تشدید کشمکش قومی و مذهبی:** یکی از طرق عمده نفوذ استعمار در کشور های جهان سوم، خصوصاً جوامع اسلامی که در سطح پائین رشد فکری و توسعه اقتصادی قرار دارند، دامن زدن و تشدید نمودن اختلافات قومی و مذهبی است. امریکا در همه اقوام و طوایف افغانستان به زور دالر جاسوس تربیه نموده است. در روز های حملات نظامی امریکا به افغانستان در سال ۲۰۰۱، این کشور از میهن فروشان ازبک و تاجیک و هزاره استفاده نموده تا طالبان پشتون را از صحنه بردارد. با عین تکنیک، امریکا از بی مسلکان پشتون مستفید شده و حس برتری جوئی را در یک عده از پشتون های ضد ملی علیه سائر اقوام افغانستان تقویت نموده است. امپریالیزم همچنان تضاد های کودکانه سنی و شیعه را بیشتر وسعت بخشیده



که درین راستا یک نوع هم آهنگی میان واشنگتن، تهران و اسلام آباد مشاهده میشود. نبود اتحاد در جوامع اسلامی و تدوام و تشدید کشمکش میان اقوام این کشور ها به یک ستراتیژی دایمی امپریالیزم غرب تبدیل شده است.

تصور نمیشود که امریکا به این زودی و به این آسانی از افغانستان خارج شود، مگر اینکه فشار فزاینده را احساس نماید. در جائی امریکا و هر کشور متجاوز دیگر تجاوز کند و کشته بدهد، متجاوزین آنجا را جزء ملکیت خود میدانند، مگر اینکه مبارزات هم جانبۀ ملی (نه طالبی) نیرو های اشغالگر را وادار به ترک منطقه اشغال شده نماید. اگر احیاناً جریان مذاکرات صلح بین امریکا و تحریک طالبان به نتیجۀ هم برسد، با اعطای رشوه و امتیازات سیاسی به طالبان، امریکا یک تعداد مراکز نظامی خود را در افغانستان حفظ خواهد کرد و اشغال کشور به یک نحو دیگری برای سالیان متوالی ادامه خواهد یافت. نسبت موجودیت یک نظام مستعمراتی مورد حمایت امپریالیزم، ناامنی، تروریزم، بی ثباتی و تعمیق تضاد های قومی و مذهبی تشدید خواهد شد. باید تأکید نمایم که یک افغانستان نارام بهتر میتواند منافع امپریالیزم را برآورده سازد، زیرا آرامش و وحدت میان مردم ما مانع بزرگ برای توسعه طلبی متجاوزین خواهد بود. مش "تفرقه بیانداز و حکومت کن" که هنوز هم در افغانستان و جوامع اسلامی مرعی الاجراست، جزء ستراتیژی همیشگی امپریالیزم است. سطح پائین دانش سیاسی، عقب ماندگی اقتصادی و عدم ثبات اجتماعی در کشور های اسلامی در تدوام سیطرۀ غرب بر جهان اسلام کمک می نماید.

اینست نتیجۀ تجاوز امپریالیزم به کشور ما که یک عده از شرف باختگان بی هویت و میهن فروشان حرفه ئی به آن می بالند و آنرا دموکراسی "واقعی" میخوانند.

## عراق

در سال ۲۰۰۳، اداره جوج بوش مصمم به انهدام عراق و سرنگونی نظام صدام حسین شد تا عراق را چند پارچه نماید. قابل یادآوری است که تجاوز اول امریکا به عراق در زمان جورج بوش اول در جنوری ۱۹۹۱، صورت گرفت. صدام حسین با غرور ابلهانه و فریب ماهرانۀ امریکا، در اگست ۱۹۹۰، به کویت تجاوز نمود و زمینۀ بربادی عراق را مهیا ساخت. کورپوریشن های نفت و گاز امریکا از سال ها قبل به ثروت زیر زمینی عراق چشم دوخته بودند تا به هر طریقی که میسر شود، بتوانند منابع طبیعی این کشور را بدزدند و عراق را به نفع اسرائیل بزرگ مضمحل نمایند. این بهانه را صدام حسین نادان در دست امریکا گذاشت. صدام باید از تجربه ده سال جنگ با ایران می آموخت که غرب چطور ماهرانه دو کشور همسایه را به هم انداخت و هر دو جانب را به جنگ تشویق کرد تا منابع مالی و حیاتی هر دو جانب به هدر برود و تضاد های جاهلانه سنی و شیعه گسترش یابد. فقدان دانش و بیخبری صدام از سیاست جهان و منطقه، چشمان او را از دید پیچیدگی حوادث سیاسی جهان کور ساخته بود.

تجاوز اول امریکا به عراق، القاعده را رشد داد و فعالیتش را وسعت بخشید. قابل تذکار است که بی عدالتی علیه مردم فلسطین و اشغال سرزمین های عرب توسط اسرائیل، حضور نظامی امریکا در کشور های اسلامی بالاخص عربستان سعودی که جایگاه مقدس مسلمانان جهان است و تاراج ثروت کشور های اسلامی توسط "صلیبیون" و حمایت غرب از نظام های ضد ملی در شرق میانه، ظهور سازمان تروریستی القاعده را ریشه داد. تجاوز شوروی به افغانستان بهترین وسیلۀ و بهانه برای بن لادن و سازمان القاعده شد که بتوانند نفوذ خود را در ماورای شرق میانه پخش نمایند. آوردن بن لادن به افغانستان خود یک داستان جداگانه است که سازمان های عمده جاسوسی غرب، پاکستان و ایران در آن شامل بودند که

جنگ را علیه شوروی و دولت دست نشانده اش در کابل تشدید نمایند. ناممکن بود که بن لادن و سازمان تروریستی القاعده میتوانند بدون حمایت قدرت های بزرگ در پاکستان و افغانستان ریشه بدوانند و شبکه خود را وسعت بخشند. بن لادن آنقدر دست آزاد در افغانستان پیدا نمود که در زمان طالبان خود فرمان میداد و یک قسمت از مصارف طالبان را تمویل میکرد. سرانجام، قدرتش آنقدر در افغانستان بالا گرفت که از آنجا دستور انهدام برج های تجارت جهانی امریکا را صادر کرد و هزار ها تن را به قتل رسانید. بار اول بود که امریکا از بیرون مورد حمله قرار گرفت که تخلیش را هم نمی کرد.

باوجودیکه امریکا توانست شبکه تروریستی القاعده را طور قابل ملاحظه ای تضعیف نماید و تعداد کثیری از اعضای این شبکه تروریستی را به قتل برساند، اما مخلوق دیگری پا به عرصه وجود گذاشت که خطرناکتر از القاعده است: داعش. تجاوز دوم امریکا به عراق به بهانه موجودیت اسلحه کیمیائی که در ماه مارچ ۲۰۰۳ اتفاق افتاد، مار چند سره داعش را خلق کرد که نه تنها در عراق بلکه بعداً در سوریه و سایر کشور ها به شمول افغانستان بیدادگری هائی انجام داده که در تاریخ بشریت کمتر دیده شده است. در آغاز ظهور داعش، عزت الدوری یکی از معاونان صدام حسین فرماندهی نظامی را به دوش گرفته و داعش را رهبری میکرد. یکی از دختران صدام به اسم رگاد حسین هم در پیشاپیش نیرو های داعش در حرکت بود. عزت الدوری در ماه اپریل سال ۲۰۱۵ در جریان جنگ کشته شد و رگاد حسین هم بعد از قتل این افسر نظامی حزب بعث از صحنه کنار رفت، لکن توانست که تابوت پدرش را از زیر خاک در شهر تگرگ کشیده و با خود ببرد. اینکه تابوت صدام بار دیگر در کجا به خاک سپرده شده است، تا حال معلوم نیست.

قابل تذکار است، صدام زمانیکه فهمید که حیات سیاسی و شخصی اش با تجاوز غیر موجه امریکا به عراق به پایان میرسد، قسمت اعظم سلاح های اردوی عراق را در اختیار تندروان اسلامی گذاشت و گفت: "وقتیکه عراق را نابود می کنید، شما هم روزگار خوش نخواهید داشت." همان بود شبکه مخوف داعش آهسته آهسته جان گرفت تا اینکه در سالیان ۲۰۱۳-۲۰۱۴ به اوج خود رسید و وحشت را در سراسر عراق و سوریه به راه انداخت. امریکا و متحدین مسئولیت بزرگ در نشو و نما و توسعه داعش دارند. خواه عمدی و یا سهوی، غرب در ایجاد این مخلوق مخوف محکوم تاریخ خواهد شد.



ساحات تحت حاکمیت سازمان تروریستی داعش

سوال اینجاست که چرا امریکا عراق را منهدم کرد، در حالیکه میدانست عراق اسلحه کیمیائی اش زیر فشار غرب و تفتیش سازمان منع اسلحه کیمیائی از بین رفته است؟ محافظه کاران جدید تحت رهبری دک چینی معاون بوش، رمزفیلد وزیر دفاع و ولف ویتز تیورپسن و معاون وزارت دفاع اداره بوش تصمیم داشتند که هفت کشور شرق میانه و شمال افریقا را نابود نمایند. عراق اولین کشور بود که آماج امپریالیزم قرار گرفت. بعد از تجاوز اول امریکا به عراق در سال ۱۹۹۱، تعزیرات شدید اقتصادی و نظامی بر این کشور تحمیل شد که حتا اجازه پرواز طیارات نظامی را در فضای خود نداشت. اقتصاد عراق به کلی مضمحل گردید و این کشور غنی و پیشرفته شرق میانه را ۵۰ سال به عقب بردند. عراق ناتوان بهترین طعمه اول محافظه کاران جدید بود که این کشور را به نفع اسرائیل از صحنه بردارند و به چند حاکمیت های کوچک تقسیمش کنند که بار دیگر "تهدیدی" علیه اسرائیل نباشد. با عملی ساختن این طرح استعماری، امریکا به آسانی میتوانست مواد خام و تیل عراق را غارت کند. امریکا از سال ها قبل مخفیانه کرد های عراق را حمایت نموده و شبکه های استخباراتی خود را در منطقه کرد نشین عراق به راه انداخته بود. محافظه کاران جدید همراه با مذهبیین دست راستی مسیح و تندروان اسرائیلی، خیال اسرائیل بزرگ را به سر می پروراندند که از دریای نیل تا دجله و فرات وسعت داشته باشد. بنابراین باید هر گونه مانع از سر راه اسرائیل بزرگ برداشته شود. به نقشه پائین نظر اندازید و خواهید دید که اسرائیل بزرگ شامل اسرائیل کنونی، سرزمین های فلسطین، اردن، سوریه، لبنان و عراق خواهد بود.



مذهبیین چهار آتش مسیحی امریکائی معتقدند که همه یهودان به شمول اسرائیل در روز قیامت و بازگشت "حضرت عیسی" سرانجام عیسوی خواهند شد. پس بهتر است که سائر سرزمین را از شر مسلمانان نجات داد تا همه به دین عیسی رو آورند. این مذهبیین همچنان به این عقیده اند تا زمانیکه بیت المقدس در دست مسلمانان باشد، بازگشت حضرت عیسی اتفاق نخواهد افتاد. پس خواه امروز یا فردا و یا ۱۰۰۰ سال بعد باید بیت المقدس از دست مسلمین رهائی یابد.

از نگاه منابع زیر زمینی، عراق یک کشور بسیار غنی است که کورپوریشن های تیل امریکا از سال ها بدینسو به غارت آن چشم دوخته اند. در روز های اول تجاوز، نیرو های اختصاصی امریکا، تصفیه خانه و چشمه های تیل عراق را زیر نظر گرفتند تا کسی به آن آسیب نرساند در حالیکه افراد از قبل تربیه شده را رهنمائی نمودند که موزیم ها و دیگر محلات تاریخی عراق را که در نوع خود بی نظیر بود، تاراج نمایند تا عراق از عظمت تاریخی اش محروم شود. همان بود که بعد از انهدام نظام صدام حسین

کورپوریشن های تیل امریکا وارد عراق شده و کنترل چشمه ها و تصفیه خانه های تیل عراق را در دست گرفتند. روزی که رسوایی و دروغگوئی امریکا در ملل متحد و جهان به ارتباط ادعای داشتن اسلحه کیمیائی توسط عراق به اثبات رسید، جورج بوش از مردم امریکا نه عراق در مورد کشته شدن بیش از ۵۰۰۰ عساکر امریکائی معذرت خواست. اینکه صد ها هزار عراقی در اثر بمباران عراق جان خود را از دست دادند و شهر های متعدد عراق مانند فلوجه به ویرانه تبدیل گردید، برای جورج بوش و همراهان اهمیت نداشت.

اینجا ارزش دارد که از مقاومت مردم عراق یادآور شوم. سنی و شیعه هر دو در آغاز علیه نیرو های متجاوز امریکا می جنگیدند. با دید اینکه تلفات عساکر امریکائی سرسام آور بالا رفت، امریکا تادیبه پول را به افراد مورد نظر آغاز نمود. گفته میشود که امریکا مبلغ ۲۵۰ میلیون دالر به آیت الله سیستانی رهبر شیعیان عراق رشوه داد که به موجب آن آیت الله سیستانی فتوا صادر نمود که "حمله بر نیرو های امریکائی حرام است." بعد از این فتوا، جنگ علیه نیرو های متجاوز امریکا که به ناحق عراق را به نابودی کشاندند، فروکش کرد، اما پدیده داعش، نا امنی، گسترش اختلافات جاهلانه سنی و شیعه و توسعه تروریسم عراق را به تباهی کشانده است. قابل تذکار است که خیانت کرد های عراق و همکاری با امپریالیسم در نوع خود سابقه نداشته است.

## لیبیا

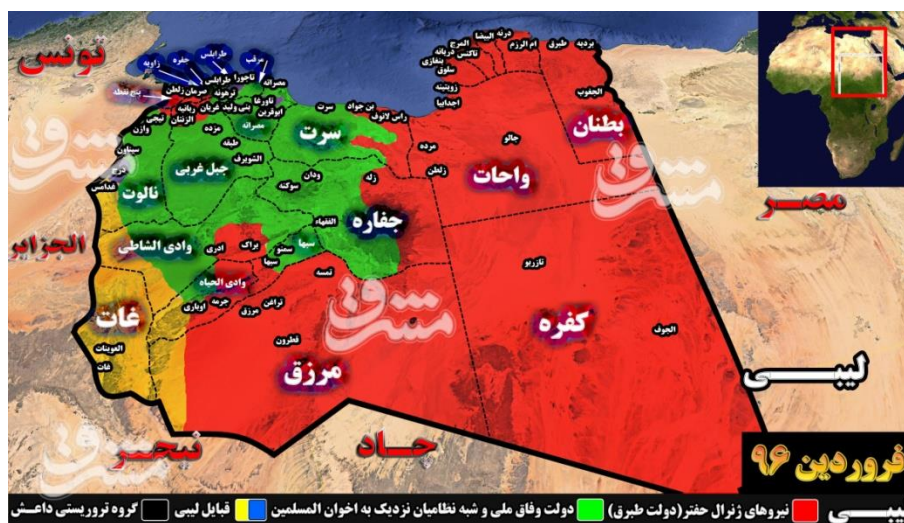
خیزش های مردمی جهان عرب که به نام "بهار عرب" مسمی است، از ماه دسمبر ۲۰۱۰ آغاز شد و به سائر کشور های عرب گسترش یافت. بهار عرب زاده بیداری شعور سیاسی مردم و اشتباهات سیاسی بعضی رهبران مغرور کشور های عربی بود. باوجودیکه این جنبش ها در آغاز روحیه ملی داشت، اما امپریالیسم غرب با استفاده از وضع ناهنجار شرق میانه، بیشترین بهره داری را نمود که با انهدام و سرنگونی تعدادی از نظام های شرق میانه منجر گردید. کشور هائی که قبلاً به یک نحوی مورد حمایت شوروی سابق بودند و یا از مش مسکو در قضایای بین المللی پشتیبانی میکردند مانند عراق، لیبیا، سوریه و یمن اول در تیررس امپریالیسم غرب قرار گرفتند که در نتیجه جنبش های اصیل مردمی و میهنی را در این کشور ها خنثی نموده و جای آنها را به تندروان اسلامی مورد حمایت غرب سپردند. هدف غرب دلسوزی به حال مردم این کشور ها نبود، بلکه به بهانه جانبداری از مردمان این کشور، خواستار تجزیه و اضمحلال نظام های مستقر و اعدام رهبران آنها بود. ما شاهد سرنگونی و قتل بیرحمانه صدام حسین در عراق و معمر القذافی در لیبیا بوده ایم.

بهار عرب لیبیا را در ماه اگست ۲۰۱۱ بلعید و قذافی را در ماه اکتوبر ۲۰۱۱ به کام مرگ کشانید. دول فرانسه، ایتالیه، برتانیه و امریکا نقش اساسی در انهدام لیبیا داشتند. ناتو ۲۳۰۰۰ حمله هوائی بر لیبیا انجام داد که ۹۰۰۰ آن بر تأسیسات نظامی این کشور بود. از همین جا تروریسم گسترش یافت که نه تنها شرق میانه، بلکه اروپا را هم بی تاثیر نگذاشته است. صد ها هزار لیبیائی وطن خود را ترک گفتند و به کشور های همسایه و اروپا سرازیر شدند. قذافی قربانی اشتباهات خود و توطئه های جهانی شد. او می خواست که پول دینار لیبیائی را با پشتوانه طلا روی صحنه بیاورد و از کشور های مسلمان افریقا تقاضا نمود که بعد از آن خریداری تیل را از لیبیا به طلا و دینار بپردازند. اگر قذافی میتوانست که این طرح خود را عملی سازد، در آن صورت دالر و یورو به اسعار بی ارزش تبدیل میشدند که نه برای امریکا و نه برای کشور های حوزه یورو قابل تحمل بود. انهدام لیبیا و قتل قذافی یک اخطار برای رهبران سایر کشور ها هم است که هرگز به فکر پشتوانه طلا برای پول خود نباشند و الا به سرنوشت مرگبار قذافی مواجه

خواهند شد. همچنان نفوذ رو به تزاید چین در لیبیا و شمال افریقا، جهان غرب و طور خاص امریکا را وادار ساخت که قذافی را از صحنه بردارند. در اواخر، قذافی یک سلسله افشاگری هائی کرد که برای غربیان هم قابل هضم بود. در یک مصاحبه تلویزیونی، قذافی فاش ساخت مبلغ ۵۰ میلیون دالر به نیکولاس سرکوزی (Nicolas Sarkozy) رئیس جمهور وقت فرانسه به منظور انتخاب شدنش کمک کرده بود. همچنان او افشاء نمود که مقدار عظیم پول در جیب سلفیو برلوسکانی (Silvio Berlusconi) صدراعظم ایتالیه ریخته بود. در یک ویدیوی کوتاه که هنوز هم در یوتوپ موجود است، نشان میدهد که برلوسکانی دست قذافی را می بوسد. به این آدرس یوتوپ توجه فرمائید:  
<https://www.youtube.com/watch?v=dYCVfnnb0os>



افشاء ساختن چنین راز ها همراه با قد بلندی های قذافی و رخنه فزاینده چین، امپریالیزم غرب را واداشت که با استفاده از نارامی های سیاسی و اجتماعی، لیبیا را منهدم نماید، قذافی را نابود کند و ثروت این کشور را به یغما ببرد و سازمان های تروریستی را به منظور خاص حمایت نماید.



حالت کنونی لیبیا بعد از قذافی

بیش از ۱۲ سال از تجاوز ناتو و انهدام لیبیا می گذرد. در خلال این مدت اژدهای تروریزم از هر سو زبانه کشیده و خون هزار ها تن را ریخته است. اگر تجاوزات امپریالیزم اتفاق نمی افتاد و لیبیا به نابودی کشانده نمیشد، گروه های تروریستی برخاسته از هرج و مرج این کشور بشریت را تهدید نمی توانستند. اما



حرص و ولع امپریالیزم در غارت ثروت کشور های جهان سوم بالاخص شرق میانه، چشمان زعامت کشور های متجاوز را کور ساخته است. تجاوز کشور های پیمان ناتو به لیبیا همراه با گروه های اسلامی مخالف قذافی، فضای نشو و نما و گسترش تروریسم را نه تنها در لیبیا بلکه در سایر کشور های شرق میانه آماده نموده است. سوریه اولین کشوری بود که به این مصیبت مواجه شد. بیش از ۳۰۰۰ تن جنگجویان تربیه شده در لیبیا روانه سوریه شدند تا آتش جنگ و بی ثباتی را در این کشور بیافروزند که بعداً درین مورد صحبت خواهیم کرد.



اوباما و تحفه اش برای مردم لیبیا



آرزومندی امپریالیزم: یک شهر زیبای لیبیا قبل از جنگ و بعد از جنگ



قبل از جنگ



بعد از جنگ

ارمغان امپریالیزم برای لیبیا

تجاوز اعضای پیمان تجاوزکار ناتو در لیبیا آغاز انارشیزم در این کشور بود که باعث خلق سازمان های تروریستی جدیدی در لیبیا گردید. داعش قوت گرفت و شاخه های متعدد القاعده به نام های مختلف در کنج و کنار لیبیا سر کشیدند. یک شعبه داعش تحت عنوان "شورای مجاهدان درنه" به وجود آمد که از برجسته ترین گروه های تکفیری حاضر در شهر درنه واقع در شمال شرق لیبی معرفی شده است. رهبر این گروه را شخصی به اسم "سالم دربی" یکی از مبارزان سابق سازمان تروریستی القاعده در افغانستان به عهده دارد. سالم دربی پدر معنوی تمامی تشکیلات های تروریستی مربوط به القاعده در این کشور به شمار می رود. "النواصی" یکی دیگر از گروه های نظامی مسلح در طرابلس است که رهبری آن را متعصبین جنبش های جهادی در دست دارند. سرکردگی آن را فرد متعصبی به نام "مصطفی ابراهیم قدور" به عهده دارد. سازمان جدیدی به اسم "الصمود" یا مقاومت پا به عرصه وجود گذاشت که با خشن ترین روش مخالفان را نابود میکند. بعداً این گروه با یک سازمان دیگر به نام "فجر لیبیا" در یک ائتلاف داخل شده و یک جبهه وسیع تری را به وجود آوردند. همچنان جبهه "الفاروق" که یکی از وحشی ترین تشکیلات تروریستی در لیبیا شمرده میشود، خلق گردید. شخصی به اسم "التهامی بوزیان" این جبهه را تأسیس نمود و با استفاده از انارشیزم و بی قانونی در لیبیا، مرتکب جنایات عظیمی گردیده است. قابل یادآوری است که بوزیان از حمایت ترکیه برخوردار بوده است. جماعت "المرابطون" یعنی نگهبانان یک سازمان دیگر تروریستی است که از برکت تجاوز ناتو به لیبیا روی صحنه آمد. رهبر این گروه در دست "هشام عثمانوی" یکی از نظامیان سابق مصر بود که مرتکب اعمال تروریستی بی شمار گردید. او در انفجار قونسوگری ایتالیه در قاهره دست داشت. این تروریست توسط اردوی لیبیا در اکتوبر ۲۰۱۸ به قتل رسید که ضربه کشنده ای بر این سازمان تروریستی وارد کرد. پس مشاهده می نمایم که چطور بعد از تجاوز ناتو و سرنگونی قذافی و انهدام لیبیا، سازمان های تروریستی یکی پی دیگری روی صحنه آمدند و این کشور را در یک منجلاب بدبختی قرار دادند که کشیدن از این ورطه چندین دهه را در بر خواهد گرفت.

کشور هائی که خبر کشته شدن قذافی را جشن گرفتند، خود قربانی فعالیت تروریستی برخاسته از لیبیا شدند. برتانیه اولین کشوری بود که مزه تجاوز خود را در لیبیا چشید. فردی به نام "سلمان عابدی" در سال ۲۰۱۷، ۲۲ تن را در یک کنسرت در شهر منچستر برتانیه به هلاکت رسانید. فرد دیگری به اسم "عبدالحمید اباود" حادثه تروریستی پاریس را در سالی ۲۰۱۵ خلق نمود که به اثر آن ۱۳۰ تن کشته شدند. این شخص مربوط به یکی از سازمان های تروریستی "کاتیبات البتر ال لیبیا" بود. حملات متعدد تروریستی در کشور های بلجیم، ایتالیه، و آلمان اتفاق افتاد که همه زاده عملکرد امپریالیزم در لیبیا و سائر

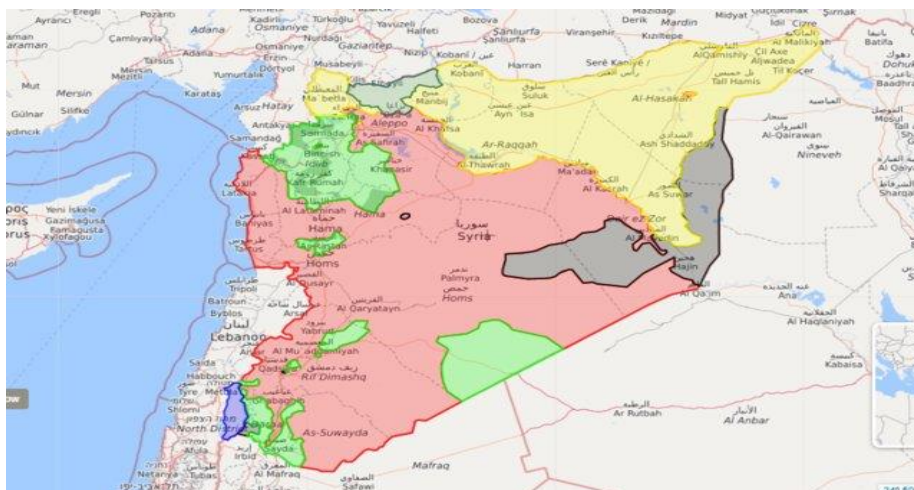
کشور های شرق میانه بوده است. قذافی به غرب اخطار داده بود که بعد از نابودی من، شما هم آرام نخواهید بود.

همسایه های لیبیا هم از حملات تروریستی در امان نمانده اند. تروریستی های تربیه شده در لیبیا، کشور های تونس، مصر، الجزایر، مالی و مراکش را بعد از مرگ قذافی زیر ضربه گرفتند. یک گروه تروریستی موسوم به "انصار بیت المقدس" که در لیبیا نشو و نما نمود در صحرای سینا در مصر دست به قتل عام زد و در قاهره ۲۹ تن از مسیحیان مصری را در سال های ۲۰۱۵، ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ کشت. در نتیجه، دولت مصر مجبور شد از قوای هوایی خود استفاده نموده و مراکز این گروه تروریستی را در لیبیا بمباران نماید. داعش در لیبیا و یک گروه تروریستی در نائجریا به اسم "باکو حرام" به توافق رسیدند که به موجب آن فعالیت های تروریستی مشترک را در نائجریا به راه اندازند. باکو حرام یکی از خونخوار ترین و وحشی ترین سازمان های تروریستی است که حد و حصر نمی شناسد. اکثر تروریست های داعش در لیبیا، لیبیائی نیستند بلکه برای آموزش از کشور های کینیا، چاد، سینیگال و مراکش آمده و بعد از آموزش طرق به راه انداختن تروریزم دوباره برای انجام اعمال تروریستی به کشور های مورد نظر اعزام میشوند. مصیبتی را که تجاوز امپریالیزم در لیبیا خلق کرد، دامنگیر عده کثیری از کشور ها شده که هنوز پایان نیافته است. قابل تذکار است که اداره اوباما در انهدام لیبیا و خلق سازمان های تروریستی جنایت نا بخشودنی را مرتکب گردید. اکثر مردم در شرق میانه در آغاز معتقد بودند که با قدرت رسیدن اوباما منحنی یک فرد ستمدیده مربوط به یک اقلیت مظلوم سیاه پوست، شاید تغییرات مثبت در سیاست خارجی امریکا پدید آید، لکن در بعضی جهات بدتر از بوش اول و دوم بود.

## سوریه

بحران سوریه به تعقیب انهدام لیبیا آغاز گردید. سوریه از زمره هفت کشوری است که باید منهدم میشد و به قطعات مختلف تقسیم می گردید. باوجودیکه امپریالیزم عجلتاً در سوریه شکست خورده است، اما طرح نابودی هفت کشور که در بالا از آن ذکر کردم، به حال خودش باقی است. بشر اسد علوی است که یکی از شاخه های مذهب شیعه به شمار میرود، اما با شیعه دوازده امامی و اسماعلیه تفاوت دارد. علویان یک اقلیت اند که قدرت نظامی، سیاسی و استخباراتی را از زمان استعمار فرانسه در دست داشته اند. سنی های سوریه سخت با علویان در تضاد اند و باوجودیکه تا حال چندین بار کوشیده اند که علویان را از قدرت بیاندازند، هنوز به موفقیت نرسیده اند. حافظ اسد، پدر بشر اسد، یکی از اعضای برجسته حزب بعث به شمار میرفت و به حیث "بسمارک" شرق میانه مسمی شده بود. او مدت ۳۰ سال حکمرانی نمود و با روش ضد دموکراتیک هر مخالف را با بیرحمی نابود میکرد. در سیاست خارجی و دفاعی به سوی مسکو میلان داشت که تا حال پابرجاست. اگر حمایت قاطع مسکو از سوریه نمیبود، شاید ما امروز شاهد چند پارچه شدن سوریه میبودیم. روسیه پوتین نه به خاطر دلسوزی از بشر اسد، بلکه به منظور حفظ مراکز نظامی و منافع اش در سوریه، حمایت خود را از این کشور اعلام نمود. اگر سوریه سقوط میکرد، روسیه بعد از ۲۳۰ سال از شرق میانه و مدیترانه اخراج میشد که برگشتش به آسانی کار ساده نخواهد بود. نقش "سپاه قدس" ایران هم قابل ملاحظه بود. بحران سوریه این امکان را برای نظام فاشیستی ایران داد تا در پشتیبانی از بشر اسد، نیرو های خاص قدس را به سوریه بفرستد تا علیه نیرو های مخالف اسد بجنگند. نظام ملا ها در ایران درک کرد که اگر سوریه سقوط نماید، بعد نوبت لبنان خواهد بود و سپس ایران از پا خواهد افتاد.





### سوریه پس از 5 سال جنگ میان چهار گروه اصلی تقسیم شده است: دولت سوریه (سرخ)، کردها و همکاران آنها (زرد)، مخالفان سوری (سبز) و گروه های تند رو اسلامی (خاکستری)

جنبش های مردمی ضد نظام بشر اسد آهسته آهسته شکل می گرفت و مردم از هر قوم و دین طایفه به خیابان ها می ریختند و تقاضای اجرای عدالت اجتماعی را می کردند. نظام اسد در زیر فشار روز افزون مردم حاضر به تن دادن شد و وعده داد که اصلاحات جدی سیاسی و اجتماعی را رویدست گیرد. لکن استعمار جهانی و شرکای آن در شرق میانه مانند ترکیه و امرای عقب گرای عرب (عربستان سعودی، قطر، اردن و امارات عربی) صرف به تغییرات روبنایی سوریه اکتفاء نکردند، بلکه خواستار انهدام کامل نظام اسد و در مجموع کشور سوریه شدند. مرکز عملیات ضد سوریه در اردن بود که از آنجا مخالفان اسد رهنمائی و تقویت میشدند. حالت دلخراش سوریه بهترین گزینه برای اسرائیل بود که یک دشمن قوی اش به سوی نابودی رفته که در نتیجه توازن قوا در منطقه کلاً به نفع اش تغییر خورده و در دوکتورین نظامی اش تغییرات کیفیتی پدید خواهد آمد. در صورت انهدام سوریه، ارتفاعات جولان و قسمتی از خاک سوریه به اسرائیل ضم میشد و آرزوی تشکیل اسرائیل بزرگ آهسته آهسته تحقق می یافت. امپریالیزم غرب و شرکاء می خواستند که سوریه را چند پارچه نمایند و مانند لیبیا شهر های آن را به ویرانه تبدیل سازند و مواد خام آنرا به یغما ببرند که این قسمت از طرح انهدام سوریه عملی شده است. باوجودیکه سوریه هنوز هم طور کامل آرام نگردیده، مقاومت نظام اسد و حمایت روسیه و ایران از سوریه، طرح های امپریالیستی غرب و ارتجاع عرب را در شکست کامل نظام اسد در حال کنونی عقیم ساخته است. سوریه خسارات جبران ناپذیری در کلیه ساحات متقبل شده است. شهر های آن به ویرانه تبدیل گردیده و اقتصاد آن به رکود مواجه شده است. به منظره پائین نظر افکنید و مشاهده می نمائید که چه مصیبتی متوجه سوریه و مردم آن شده است. باید یادآور شد که روسیه و ایران روی احساس انساندوستی به نظام اسد کمک نرسانده اند، بلکه هر یک ازین کشور ها منافع خاص خود را تعقیب میکردند که بعداً بیشتر پیرامون آن صحبت خواهیم کرد.



### ویرانی های جنگ در سوریه



### تحفة امپریالیزم و تروریسم برای مردم سوریه

در اواسط ۲۰۱۴، سه گروه در سوریه علیه نظام اسد جبهه گیری نمودند: گروه اول اردوی آزاد سوریه بود که توسط امپریالیزم غرب و اسرائیل حمایت میشد. اعضای این گروه با درک اینکه نظام اسد سرانجام سقوط خواهد کرد، خود را از اردوی دولت اسد جدا ساخته و جبهه مستقلی را به وجود آوردند که هدف آن سهمگیری در تشکیل دولت آینده بود. گروه دوم شورسینان اسلامی سوریه بودند که از داخل نشو نما کردند، مانند "جیش الاسلام" و "احرار الشام". گروه سوم خطرناک تر از همه بود که شامل تروریست های بین المللی میشد: داعش و جبهه النصره که یکی از وابستگان القاعده به شمار میرود. "النصره" در سال ۲۰۱۳ از داعش برید و داعش خود خلافت اسلامی عراق و سوریه را اعلام کرد. عربستان سعودی، امارات متحد عربی و ترکیه تروریست متعددی را از لیبیا روانه سوریه ساختند که یک سازمان دیگری را به اسم "اردوی پیروزی" به وجود آوردند. با استفاده از وضع نا هنجار سوریه، گرد های این کشور هم با حمایت غرب خصوصاً امریکا در تیاتر سوریه داخل شدند و تحت نام "حمایت مردمی گرد" تقاضای سهم خود را در آینده نمودند. دولت ترکیه مخالف سرسخت هرگونه رستاخیز گرد های سوریه است، زیرا میدانند که تشکیل یک دولت مستقل گرد، قسماً به تجزیه ترکیه خواهد انجامید.

دولت بشر اسد به جنگ و مقاومت همه جانبه علیه مخالفان خود و حامیان بین المللی آنها برخاسته است: نبرد دولت سوریه علیه گروه تروریستی داعش و النصره که غیر مستقیم از حمایت امرای عرب

برخوردار بوده اند. جنگ دولت اسد علیه تجزیه طلبان کرد که از پشتیبانی امریکا، برتانیه و فرانسه مستفید شده اند. همچنان رویارویی دولت مرکزی علیه اردوی آزاد سوریه که از جانب امپریالیزم غرب کمک شده اند. مرکز فرماندهی در اردن به هر گروهی که در تضاد با نظام اسد قرار داشت، معاونت میکرد. پول از عربستان و امارات و قطر، اسلحه از امریکا و فرانسه و برتانیه. در جریان جنگ های داخلی سوریه مهم نیست که چه نوع کمک به کدام گروه میرسد، صرف هدف این بوده است که نظام بشر اسد سرنگون و سوریه پارچه پارچه شود. ناگفته نباید گذاشت که تیاتر سوریه صرف محدود به جنگ دولت و مخالفان نبود، بلکه گروه های شورشی برای امتیاز گیری میان خود هم در نبرد تباه کن بودند. داعشیان علیه گرد های سوریه داخل جنگ شدند. داعشیان همچنان به نیرو های اردوی آزاد سوریه حمله بردند و همچنان میان گرد ها و اردوی آزاد سوریه تصادمات جدی اتفاق افتاد. خلاصه اینکه حالت وحشت در سوریه حکمفرما شد و در نتیجه وحشیگری نیرو های داخل در جنگ صد ها هزار تن به هلاکت رسید و شهر های زیبای سوریه با خاک یکسان شد و بزرگترین و با ارزش ترین آثار تاریخی آن توسط تروریست های مورد حمایت امپریالیزم و امرای عرب برباد رفته است.

لازم است درینجا از یک توطئه دیگر امپریالیزم به منظور یافتن بهانه برای انهدام سوریه ذکر نمایم. امپریالیزم غرب در ماه اپریل ۲۰۱۸ اعلام نمود که قوای هوایی بشر اسد اسلحه کیمیایی در منطقه دوما علیه مخالفان استعمال نموده که به اثر آن چند تن زخمی و کشته شدند. با این بهانه، قوای هوایی سه کشور متجاوز امریکا، فرانسه و برتانیه مواضع نیرو های دولت سوریه را بمباران کردند تا نظام اسد بیشتر بی ثبات گردد و زوالش سرعت یابد. به تاریخ ۱۶ ماه دسامبر ۲۰۱۹، دیو دیکمپ (Dave DeCamp) یکی از معاونان سایت ضد جنگ افشاء نمود که این توطئه بزرگ امپریالیزم بود که سازمان منع اسلحه کیمیایی هم با نیرو ها امپریالیستی همکاری نمود و واقعیت ها را مخفی نگهداشت. در واقعیت، عمال امپریالیزم عمداً بیبرل های مواد کیمیایی را در محلات مخصوص در منطقه دوما طوری تعبیه کرده بودند که مردم به این عقیده شوند که این کار نظام بشر اسد بود. طرح این توطئه سرانجام افشاء گردید و امپریالیزم و دست نشاندهانش ناکام و سرفکنده شدند.

بحران سوریه پای دو کشور دیگر را در حمایت از نظام اسد داخل ساخت: ایران و روسیه. طوریکه در بالا ذکر نمودم، سوریه از زمره هفت کشوری بود که نظر به طرح امریکا باید نابود میشد. در آغاز، طرح امریکا این بود بعد از عراق، ایران را نابود کند و بعد به سراغ سوریه و لبنان و حزب الله برود. اما دستگاه های استخباراتی امریکا زعامت این کشور را آگاه ساختند که اگر امریکا اول ایران را مورد حمله قرار دهد، شاید سوریه، حماس و حزب الله که همه از حمایت مالی ایران مستفید شده اند، دسته جمعی به اسرائیل حمله نموده و این کشور را به آتش بکشند. پس از نظر امریکا بهتر این شد که اول سوریه، دوم حماس و لبنان و حزب الله را از صحنه برداشته و بعداً حساب ایران را برسد. امرای کشور ها عرب تابع امریکا هم به این موافقت رسیدند که اول باید گلم بشر اسد و نظامش را جم کرد و از شر دشمن مذهبی و ایده لوژیک در سوریه نجات یافت. نیرو های دولت سوریه برای بقای خود سرسختانه می جنگیدند، لکن قوای شان در جریان نبرد همه جانبه رو به تقلیل میرفت. علویان دانستند که شکست آنها، پایان حیات شان در سوریه و منطقه خواهد بود. در این وقت، ایران و حزب الله با موافقت اسد وارد میدان نبرد سوریه شدند و تمام قوت خود را برای شکست غرب و شرکاء به کار انداخته و توانستند که نظام اسد را در پایداری علیه نیرو های متخاصم داخلی و خارجی با موفقیت یاری دهند. در واقعیت این غرب بود که پای ایران را به سوریه کشاند و این جنایت را در عراق هم انجام داد و رایگان این کشور را منحیث تحفه به نظام فاشیستی ایران تقدیم کرد. ایران در زمان صدام حسین شهادت اینرا نداشت که علیه عراق توطئه کند.

محور واشنگتن - تهران در سرنگونی نظام طالبی نیز همکار شدند. از خیرات امریکا، ایران از شر دو دشمن مذهبی در غرب و شرق (صدام حسین و طالبان) این کشور نجات یافت.

کمک نظام فاشیستی ایران به سوریه صرف در ساحة نظامی باقی نماند، بلکه ایران با فرستادن ملا های متعصب شیعه، فعالیت و تبلیغات مذهبی را هم آغاز کرد و کوشید که مردم فرقه علوی را به سوی شیعه داوزده امامی بکشاند و آنها را از مذهب شان دور سازد. شکایت مردم علوی شدت گرفت و از بشر اسد خواستند که جلو تبلیغات ملا های ایران را بگیرد. درین زمان، غرب اجازه پرواز طیارات جنگنده دولت سوریه را در بعضی ساحات این کشور غیر مجاز اعلام کرد و عملاً نظام اسد را از استفاده قوای هوایی اش محروم ساخت. بنابراین، نظام اسد با استفاده ازین حالت، خواست توازن سیاسی و نظامی را به نفع دولت سوریه برقرار ساز و ایران را هم از یک تازی محروم گرداند. فلهاذ از روسیه دعوت کرد که در سوریه مداخله نظامی نماید. ارسال کمک نظامی روسیه به سوریه بود که نظام اسد در نبرد علیه مخالفان مذهبی و غیر مذهبی و تجزیه طلبان دست بالا پیدا کرد و جنگ را به نفع خود به سوی پیروزی سوق داد. طیارات جنگنده روسیه مواضع دشمنان اسد را شب و روز بمباران کردند و نیرو های آنها را خرد و خمیر نمودند. اختطاری که غرب به دولت سوریه در خصوص پرواز طیارات جنگنده اش داده بود، در مورد طیارات روسی غیر قابل تطبیق بود. با دعوت از روسیه، بشر اسد توانست که هم جلو زیاده روی های ایران را بگیرد و هم توطئه امپریالیزم غرب را تا حدی خنثی سازد. اگر مبالغه نشود، این دومین شکست امریکا بعد از ویتنام تلقی میشود. البته که شکست سوم امریکا هم در افغانستان گورستان امپراتوری ها اتفاق افتاد. امریکا اکنون صرف به چپاول چاه ها تیل سوریه اکتفاء می کند و از این طریق ۳۰ میلیون دالر را در ماه به یغما میبرد. توجیه امریکا اینست که چاه های تیل را به منظور حفاظت از دستبرد ذریعه تروریستان حمایت میکند، دلیلی که برای هیچ فرد عاقل قابل پذیرش نیست. امریکا البغدادی را زمانی از بین برد که نیرو های مخالف اسد کاری از پیش برده نتوانستند. شاید طور موقت، زمان مصرف داعش و سایر نیرو های تروریستی در سوریه برای امپریالیزم به پایان رسیده است. باید منتظر باشیم که کدام کشور دیگر شرق میانه بعداً مورد هدف قرار میگیرد و سناریو عراق و سوریه و لیبیا بار دیگر تکرار میشود. درین جا به کارنامه سیاه امپریالیزم صرف در افغانستان و سه کشور شرق میانه و افریقا بسنده می نمایم و راه تحقیق بیشتر را برای هم میهنان باز می گذارم.

از توضیحات فوق درمیابیم که تجاوزات متداوم امپریالیزم غرب به یک نحوی در خلق و پرورش تروریزم نقش داشته است. امپریالیزم، به این زودی افغانستان و شرق میانه را ترک نمی گوید و جهان اسلام را آرام نمیگذارد. برای امپریالیزم ظهور چند گروه تروریستی اینجا و آنجا مهم نیست، چیزیکه غرب میخواهد حاکمیت دائمی اش در شرق میانه است. بار دیگر، مقوله برژینسکی را تکرار میکنم که گفته بود: "کدام یک برای ما مهم تر است، سقوط شوروی و یا عروج طالبان". برای امپریالیزم کدام یک مهم تر است: "ظهور سازمان های تروریستی و یا حاکمیت غرب بر شرق میانه و چپاول ثروت آن". غرب معتقد است که توانائی مهار کردن تروریزمی را دارد که به نفعش نباشد، اما اگر از شرق میانه رانده شود، برگشتش در این منطقه بسیار دشوار خواهد بود. بنابراین برای رسیدن به هدف، امپریالیزم طرق ذیل را در پیش گرفته است:

1. تقویت نظامی اسرائیل که در منطقه بی رقیب باشد. اسرائیل باید مافوق همه کشور های مسلمان شرق میانه به شمول کشور های وابسته به امریکا باقی بماند. خلق اسرائیل بزرگ از نیل تا دجله و فرات جزء همین طرح است. در این روز ها در امریکا، زمزمه ارسال طیارات بم افکن بی ۵۲

- (B-52) به اسرائیل به گوش میرسد. اگر این طرح تحقق یابد، تفوق و توانائی قوای هوائی اسرائیل نسبت به هر کشور شرق میانه بیشتر خواهد شد.
2. نظام های ارتجاعی عرب باید در تقابل با نظام های غیر وابسته به غرب مانند نظام فاشیستی ایران و سوریه مورد حمایت قرار گیرند تا حاکمیت غرب بیشتر تحکیم شود.
  3. نزاع سنی و شیعه وسعت یابد تا بدینوسیله امپریالیزم بتواند یکی را علیه دیگری استعمال نماید تا جهان اسلام برای مدت مدیدی در آتش نزاع بسوزد.
  4. تیل و گاز شرق میانه باید کلاً در اختیار غرب قرار گیرد و با دالر فروخته شود و در بانک های کشور های غربی خاصاً امریکا ذخیره گردد.
  5. از صنعتی شدن کشور های مسلمان شرق میانه جلوگیری شود تا این کشور ها برای همیشه محتاج غرب صنعتی باقی بمانند.
  6. نفوذ روسیه و چین در شرق میانه حد اکثر تقلیل یابد و این منطقه در مجموع به حیث ساحه تحت الحمایگی غرب شناخته شود.

چطور کشور ما و شرق میانه میتواند ازین ورطه نجات یابد و از شر امپریالیزم رهائی بجوید؟ قیام های مردمی علیه نظام های ضد ملی، زدودن تعصبات مذهبی و قومی، گسترش دانش و علم فرهنگ، تعمیم عدالت اجتماعی و دموکراسی واقعی، درک درست از نیات قدرت های تجاوزگر و در مجموع سیاست جهان و پیشرفت سالم اقتصادی میتواند افغانستان و شرق میانه را به پای خود استاده کند و توطئه های امپریالیزم را در نطفه خنثی نماید. در غیر آن افغانستان و شرق میانه تا چند دهه دیگر در اشغال استعمار جهانی باقی خواهد ماند.



## پنجم

### حامیان خارجی غنی و عبدالله



داد و فریاد زیادی از جانب عبدالله عبدالله و گروه منافقین جمعیت اسلامی به ارتباط "تقلب در انتخابات" ریاست جمهوری به راه افتاده است. به عقیده ای این گروه ضد ملی، در واقعیت عبدالله برنده انتخابات میبود اگر صرف "رای پاک" حساب میشد. مردم ما با چه انسان های کودن و احمق دست به گریبانند. اینرا نمیدانند و اگر میدانند شهادت اظهار نظر را ندارند که افغانستان آزاد نیست و در یک کشور تحت الحمایه، انتخابات مفهوم ندارد. نظام کنونی افغانستان مستعمراتی است و حاکمیت خارجی اش ار دست رفته است. به راه انداختن انتخابات یک نوع تقلب دیگر بر علاوه انواع تقلب ها در افغانستان محسوب میگردد. زمانیکه تهداب یک نظام به هدایت اشغالگران بر مبنای دروغ و تزویر بنا شده باشد، انتخاباتش در هر سطحی که صورت گیرد، واقعی و مردمی نخواهد بود. جالب اینکه، عبدالله تقاضا دارد که غنی او را به حیث صدراعظم بپذیرد و قانون اساسی دولت مستعمراتی را تغییر دهد. اگر عبدالله صدراعظم مقرر شود، در آن صورت نتایج انتخابات برای خود و حامیانش واقعی خواهد بود. به عقیده من، هیچ یک از مدعیان قدرت در افغانستان، افراد ملی و میهن دوست نیستند. گروه های جهادی که عبدالله یکی از آنهاست، هراس دارند که با از دست دادن قدرت سیاسی، دست شان از غارت و چپاول ثروت کشور نیز کوتاه شده و اعمال شان مورد سوال مردم قرار خواهند گرفت. غنی هم وجه ملی ندارد، اگر میداشت، هرگز رئیس جمهور افغانستان اشغال شده تعیین نمی گردید. هر دو از حمایت کشور های دخیل در تیاتر سیاسی و نظامی افغانستان برخوردارند و هر دو مشکل بزرگ برای مردم افغانستان تلقی می شوند. حال خواهیم دید که کدام کشور ها از کدام فرد خاص و روی چه دلایلی حمایت می نمایند.

### حامیان خارجی اشرف غنی

#### ۱. امریکا



غنی و ترمپ

ریاست جمهوری دولت مستعمراتی کابل صد در صد حق امریکاست. کسی را که امریکا بخواهد به ذریع مختلف رئیس جمهور افغانستان اشغال شده مقرر میکند. بعد از حامد کرزی فاسد (پشتون پولزائی- درانی)، اشرف غنی (پشتون غلجائی) دومین رئیس جمهور دولت دست نشاندۀ امریکا در افغانستان است. غنی در پوهنتون امریکائی بیروت و پوهنتون کلمبیا در نیویارک درس خوانده و سالیان زیادی در امریکا کار کرده و شناخت خوبی با دستگاه های استخباراتی امریکا دارد. هر کشور استعماری برای رسیدن به هدف از تکتیک و ستراتیژی مختلف استفاده می کند. امریکا با به راه انداختن انتخابات تقلبی، کودتای های پارلمانی، آزادی های لجام گسیخته و ترویج اقتصاد آزاد سرمایه داری به اهداف سیاسی و اقتصادی خود نائل میشود. امریکا همچنان از افراد و گروه های نابکار و خائن به میهن مانند منافقان جمعیت اسلامی، حزب اسلامی، دوستم، نادری (کیان) و هزار ها همچو افراد استفاده میبرد. در به اصطلاح "انتخابات" ریاست جمهوری سال گذشته، از آغاز معلوم بود که تمایل امریکا به سوی اشرف غنی است، اما در حین وقت به عبدالله عبدالله مبتدل اجازه داد که در تقابل با اشرف غنی قرار بگیرد تا نشان دهد که امریکا چه دموکراسی پر طمطراقی را برای افغانستان به ارمغان آورده است. ناگفته نباید گذاشت که امریکا و دیگر کشور های استعماری و متجاوز، همه تخم ها را در یک سبد نمیگذارند. استعمار گروه ها و افراد مختلف را پرورش میدهد تا هر یک را در زمانش استعمال نموده و یا اینکه یکی را علیه دیگر بشوراند و حس بی اعتمادی را در میان دست نشاندهانش خلق نموده تا هیچ کدام به نیت استعماری کشور حاکم پی نبرد و همچنان هر دست نشاندۀ فکر کند که او بیشتر مورد توجه است. لاکن، همان فردی که بیشتر مورد اعتمادش باشد برای وظیفه خاص توظیف می گردد. شوروی هم عین تکتیک را در افغانستان و اروپای شرقی به کار میبرد. بطور مثال مسکو در زمان نجیب هم به دستگیر پنجشیری و هم به ظاهر افق اشاره داده بود که برای رهبری آینده منتظر فرصت باشند. دستگیر پنجشیری که نام مستعار وی در دستگاه جاسوسی کی جی بی "ریچارد" بود، همیش می گفت که "برادران شمال بر من اعتماد کامل دارد." سرانجام برادران شمال اش در قعر تاریخ فرو رفتند و خودش اکنون با کمال بی عزتی بر سر زانوی سی آی ای لمیده است.

در "انتخابات" ریاست جمهوری دولت مستعمراتی در سال ۲۰۱۹، در آغاز تعداد زیاد بیخبر ها از دنیا خود را کاندید کرده بودند که یک موفقیت بی ارزش برای دموکراسی صادراتی امریکا تلقی میشد. بعد از مدتی همه کنار رفتند و صرف دو تن از آنها غنی و عبدالله تا اخیر باقی ماندند. ما شاهد اقتضای "انتخابات" روز ۲۹ سپتمبر ۲۰۱۹ بودیم که تعداد قلیل مردم با بی علاقهگی به پای صندوق های رأی رفتند. در واقعیت، این یک شکست بزرگ برای امریکا و دست پرورده هایش بود. نتایج "انتخابات" تا ماه فروری سال ۲۰۲۰ اعلام نگردید. زمانی که عبدالله درک کرد که بازنده است، بنای قیل و قال را گذاشت که گویا در "انتخابات" تقلب صورت گرفته بود. امریکا منتظر فرصت بود که امر اعلام نتیجه "انتخابات" را بدهد و این فرصت را عبدالله و گروه منافقین جمعیت اسلامی و حزب وحدت متحد عبدالله برای امریکا

تحویل دادند. امریکا به تاریخ ۳ جنوری ۲۰۲۰ قاسم سلیمانی یکی از جنرالان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران را در بغداد به قتل رساند. عبدالله و پیروانش در قتل او به ماتم نشستند. این عمل ناشیانه عبدالله و یارانش سبب شد که امریکا غنی را به موشن به بهانه سهمگیری در کنفرانس امنیتی احضار نماید و برایش چراغ سبز بدهد که رئیس جمهور افغانستان تعیین شده است. اعلام نتایج "انتخابات" به نفع غنی، عبدالله را سخت عصبانی ساخت که برای امریکا مهم نیست. بعضی ها سوال می کنند که چرا امریکا، عبدالله و گروه متعلق به او را کلاً بدور نمی اندازد، در حالیکه از روابط نزدیک آنها با مسکو و تهران با خبر است؟ دلیل این است که امریکا بر این گروه های خائن و میهن فروش سرمایه گذاری نموده و هنوز هم از خدمات ضد میهنی شرف باختگان شورای نظار و منافقان جمعیت اسلامی و حزب وحدت اسلامی در مواقع لازم مستفید میشود. شاید بدور انداختن یک بارگی این خائنان به نفع امریکا نباشد. غنی هم تا حال یک قدم از موضع خود به ارتباط عدم پذیرش عبدالله منحیث فرد دوم عقب نشینی نکرده است. سفر اخیر مایک پمپئو وزیر خارجه امریکا هم برای عبدالله ثمربخش نبود. تصور میشود که مسیر حوادث سیاسی کشور زیاد به نفع عبدالله نباشد و تهدید گروه جمعیت اسلامی و شورای نظاری ها در به راه انداختن یک جنگ داخلی و یا تهدید به تجزیه کشور، غنی را وادار به تسلیم نساخته است.

## ۲. عربستان سعودی



اشرف غنی و شاه سلمان

بعد از امریکا، عربستان سعودی دومین کشور حامی اشرف غنی شمرده میشود. طبق اظهار یک عده از هموطنان، عربستان سعودی قسمت اعظم مصارف "انتخاباتی" غنی را در هر دو دوره (۲۰۱۴ و ۲۰۱۹) پرداخته است. عربستان و ایران رقبای سیاسی و مذهبی یک دیگر شمرده شده و در بسا کشور های شرق میانه و افغانستان به رقابت برخاسته اند. یمن در آتش جنگ رقابت این دو کشور میسوزد و لبنان هم در زیر فشار هر دو کشور در مضیقه بزرگ سیاسی و مذهبی قرار گرفته است. کشمکش این دو کشور بعد از انقلاب اسلامی ایران برای پخش نفوذ و رهبری جهان اسلام ده چند بالا رفته است. از زمان جهاد ضد شوروی، پای عربستان به افغانستان باز شد و زمینه برای رشد و هابیت در افغانستان آماده گردید. یک افغانستان ضعیف و ناتوان با رهبریت ضد ملی، پذیرای نفوذ بیگانگان است. زمانیکه ایران از عبدالله و تیمش حمایت می کند، خواهی نخواهی عربستان سعودی از رقیب عبدالله یعنی غنی پشتیبانی می نماید. مجاورت ایران به افغانستان، دست ایران را در کشور ما بسیار بالا برده و عربستان نمی تواند موضع جغرافیائی ایران را در همسایگی افغانستان ناپدید بگیرد. امارات متحده عرب که نقش یک تحت



الحمايه عربستان را در منطقه بازی ميکند، نيز از اشرف غني حمايت نموده و شايد هم به وي کمک مادي نموده باشد. تصور ميشود که بين امريکا و عربستان در مورد اشرف غني تفاهم صورت گرفته که در غير آن عربستان شهادت داخل شدن در ساحات تحت نفوذ امريکا را ندارد.

۳. هند



غني و مودي

هر فرد و گروهی که در افغانستان با پاکستان به مخالفت برخيزد، هند از آن فرد و گروه جانبداری می نماید. از زمان خلق نظام مستعمراتی کابل در اواخر سال ۲۰۰۱، روابط نزديک بين کابل و دهلی برقرار شده و کرزی و غني هر دو با زعامت هند در تساند و همکاری قرار داشته اند. اکنون هند و پاکستان از زمره بازیگران عمده در صحنه سیاسی افغانستان شمرده ميشوند. کشت و مات یکی، موفقیت دیگری است. هند بيش از دو بيليون دالر در افغانستان سرمايه گذاری نموده و از دولت مرکزی افغانستان که با پاکستان در تضاد است، پشتیبانی می نماید. در جريان حاکمیت طالبان، هند از ائتلاف شمال حمايت کرد و به اين گروه کمک های طبي و مادي ارسال می نمود. هند هنوز هم با شورای نظار و منافقین جمعیت اسلامی روابط حسنه دارد، باوجود اینکه صمیمیت سابق باقی نمانده است. ائتلاف شمال تحت رهبری منافقان جمعیت اسلامی اصرار دارد که افغانستان خط ديورند را به رسمیت بشناسد. در ماه جون سال ۲۰۱۹، اکثریت اعضای گروه ائتلاف شمال به شمول نقیب ها به لاهور رفتند و سر عبودیت به درگاه آی اس آی خم کردند و به شناخت خط ديورند توسط دولت مستعمراتی کابل اصرار ورزیدند. اين عملکرد ائتلاف شمال از دید تيز دستگاه استخباراتی هند (راو-RAW) دور نمانده است. به عقیده ستراتژیست های هند، شناخت خط ديورند توسط افغانستان ميتواند پاکستان را از ناحیه سرحداتش با افغانستان آسوده ساخته و در عوض فشار را بر هند در کشمير افزايش دهد. نقش ضد میهنی ائتلاف شمال در لاهور هم به افغانستان صدمه رساند و هم هند را نسبی ازین گروه دور ساخت. در روز حلف وفاداری، سفير هند در محفل اشرف غني اشتراک نمود و وقعی به دعوت عبدالله عبدالله قایل نشد. ناگفته نباید گذاشت که همسر و دیگر اعضای فامیل عبدالله تا حال در هند به سر برده و حیات خوشی را در آن کشور سپری می نمایند.

حامیان خارجی عبدالله

۱. روسیه



پوتین، عبدالله، ربانی و قسیم فهیم

روسیه از حامیان عبدالله عبدالله و گروه وی به شمار می‌رود. روسیه وارث شوروی است که خالق جناح های خلق و پرچم و ستم ملی بود. شوروی توجه زیادی به سمت شمال افغانستان داشت تا در روز موعود افغانستان را به شمال و جنوب تقسیم نماید. روی همین دلیل، شوروی جریان ستم ملی را به وجود آورد که بعداً به دو شعبه تقسیم گردید. جناح مارکسیست تحت رهبری طاهر بدخشی و جناح مسلمان به رهبری برهان الدین ربانی. در جریان تجاوز شوروی به افغانستان، شوروی روابط تنگاتنگ با احمد شاه مسعود و ربانی داشت که منجر به عقد معاهده مخفی بین مسعود و متجاوزین گردید. همچنان اگر شوروی بقاء میکرد و افغانستان به شمال و جنوب تقسیم میشد، شاید احمد شاه مسعود از جانب مسکو به حیث رهبر (امیر) افغانستان شمالی اجرای وظیفه میکرد. شوروی توانست که در روز های سقوط نجیب، حاکمیت را به شورای نظار و جمعیت اسلامی انتقال بدهد که در حقیقت انتقال قدرت و حاکمیت از پشتون به تاجیک بود.

در زمان حاکمیت طالبان، روسیه از شورای نظار و جمعیت اسلامی حمایت نموده و به آنها پول و اسلحه تحویل میداد. بعد از فرار مسعود از کابل، کولاب تاجیکستان مرکز فعالیت مسعود و طرفدارانش گردید. باوجود فروپاشی تاریخی شوروی، تاجیکستان تا اکنون حیثیت تحت الحمایه روسیه را دارد و جا گرفتن مسعود در کولاب بدون اشاره و موافقت روسیه امکان ناپذیر بود. روسیه از سرمایه گذاری های سیاسی دوره شوروی در افغانستان مستفید میشود و وابستگان خود را در لباس دیگر پرورش میدهد. مسکو روابط نزدیک با افراد شورای نظار و جمعیت اسلامی برقرار ساخته و حاضر نیست که به آسانی این دارائی خود را در افغانستان از دست بدهد. باوجودیکه سفیر روسیه در محفل حلف وفاداری غنی اشتراک نموده بود، اما روابط تاریخی روسیه با جناح های ضد میهنی شورای نظار و جمعیت اسلامی برای سال های دیگر پا برجا باقی خواهد ماند.

## ۲. ایران

نظام فاشیستی آخندی ایران از حامیان با حرارت عبدالله و گروهش به شمار می‌رود. ایران دشمن عنعنوی و تاریخی افغانستان است که به هیچ وجه کشوری بنام افغانستان را تحمل کرده نمیتواند. دشمنی ایران اول با قوم پشتون است که جواسیس ایران هم به هدایت تهران به تبلیغات ضد پشتون و ضد موجودیت افغانستان جانفشانی می نمایند. نظام فاشیستی آخندی ایران از دو جهت به افغانستان یورش می برد: **جهت مذهبی و جهت فرهنگی.**



عبدالله و روحانی و تنها بیرق ایران

در ساحة مذهبی، ایران مردم شیعه مذهب هزاره افغانستان را مانند بردگان خود میداند و همیشه قوم هزاره افغانستان را روی تعصبات نژادی توهین می کند. حزب وحدت ساخت ایران را برای تخریب افغانستان خلق نموده و تمویل می کند تا هدایات ایران را قدم به قدم به مرحله اجراء بگذارد. محقق و خلیلی که حامیان سیاسی عبدالله عبدالله اند، به هدایت ایران از وی حمایت نموده در حالیکه خوب میدانند که شورای نظار و جمعیت اسلامی همراه با سیاف وهابی هزار ها تن هزاره و شیعه را در سال های جنگ داخلی ۱۹۹۶-۱۹۹۲ به قتل رسانیدند. ائتلاف مصلحتی این دو گروه ضد ملی بر مبنای هدایت استخبارات ایران (واواک) استوار است که بتواند جبهه مشترکی را ظاهراً علیه طالبان اما در واقعیت علیه پشتون ها به راه اندازند.



احمد شاه مسعود با قاسم سلیمانی و همراهان

در ساحة فرهنگی، یورش واواک ایران به افغانستان زیر بهانه حوزه تمدنی صورت میگیرد. ازینرو، ایران تاجیکان ضد ملی افغانستان را متحد طبیعی خود میداند. چنگیز پهلوان یکی از جواسیس نظام آخندی در افغانستان که به احمد شاه مسعود درس جاسوسی و خیانت به میهن میداد، در کتاب خود به نام "افغانستان: عصر مجاهدین و برآمدن طالبان" تاجیکان افغانستان را جزء حوزه تمدنی ایران معرفی میدارد که ایران محور آن است. به دستور ایران، این خائنان خود را افغان نه نامیده بلکه "افغانستانی" می

نامند. بعد از تجاوز امریکا به افغانستان و روی کار شدن یک نظام ضد ملی در کابل، یورش فرهنگی ایران در کشور ما شدت گرفته و بر فعالیت و اواک بالاخص در عهد حامد کرزی فاسد بیش از گذشته افزایش به عمل آمد که همچنان ادامه دارد. گفتار و اصطلاحات ایران آهسته آهسته جانشین فرهنگ و زبان زیبای دری ما میشود که هدف نهائی آن محو هویت مردم ماست. درین خصوص، خیانت وزیر اطلاعات و کلتور نظام مستعمراتی کابل و یکی از عمال سابقه دارساواک و اواک ایران قابل نکوهش است. این شخص بود که به یورش فرهنگی ایران میدان داد و تاریخ و فرهنگ کشور و مردم ما را به باد تمسخر گرفت. این شخص بود که بیرق ملی ما را لته سرخ کثیف نامید و سفارش نمود که افغانستان باید بین ایران و پاکستان تقسیم شود.

ایران مقدار عظیم پول به کرزی فاسد و گروه ضد میهنی شورای نظار و منافقین جمعیت اسلامی پرداخته است. طبق گزارش های غیر رسمی، در جریان "انتخابات" ریاست جمهوری افغانستان در سال ۲۰۱۹، ایران پول فراوان در اختیار عبدالله و یارانش قرار داد. در جریان حاکمیت طالبان، ایران پول، اسلحه و سایر وسایل لازم از طریق ترکمنستان و تاجیکستان به احمد شاه مسعود و جمعیت اسلامی می فرستاد. این روابط حسنه بین عبدالله شورای نظاری و ایران تا امروز ادامه دارد. سفیر ایران در محفل وفاداری غنی شرکت نکرد و ایران هنوز هم ریاست جمهوری غنی را به رسمیت نشناخته است. قابل یادآوری است که گروه های ضد ملی شورای نظار و جمعیت اسلامی با همه دشمنان داخلی و خارجی افغانستان در همکاری و تساند قرار دارند که هدف شان تنها و تنها انهدام کشوری به نام افغانستان است.

### ۳. پاکستان



مسعود و گلبدین در خدمت آی اس آی

هر فرد و گروهی که حامی شناخت خط دیورند باشد، دوست پاکستان محسوب میشود. از این لحاظ، عبدالله عبدالله و یارانش از مقام ارجمندی نزد پاکستانی ها برخوردارند. اسلام آباد از روابط تنگاتنگ عبدالله با مسکو و تهران آگاه است، اما برای پاکستان مهم اینست که کسی در جبهه مقابل پاکستان قرار نگیرد و این کشور را تخریب نکند. در حال کنونی، نه تنها طالبان بلکه شورای نظار و منافقان جمعیت اسلامی هم مورد تائید پاکستان اند. اجماع خائنان ملی در لاهور در ماه جون ۲۰۱۹، برای اسلام آباد این امیدواری را داد که شاید عبدالله به حیث رئیس جمهور روی صحنه آید و موضوع خط دیورند را برای همیشه به نفع پاکستان خاتمه دهد.



اجماع خاک فروشان در لاهور

در زمان ریاست جمهوری محمد داوود، عده ای از رهبران اخوان که چپی آنها را اخوان الشیاطین می گفتند به پاکستان فرار کردند و در خدمت سازمان مخوف استخباراتی پاکستان یعنی آی اس آی قرار گرفتند. در میان فراریان برهان الدین ربانی، گلبدین حکمتیار، احمد شاه مسعود و صد های دیگر قرار داشتند. آی اس آی ازین گروه میهن فروش برای تخریب افغانستان استفاده نموده که تا حال ادامه دارد. همه میدانند که ربانی و نواز شریف در ۷ جولای سال ۱۹۹۲ معاهده مخفی به امضاء رسانیدند که به موجب آن ربانی منحیث رئیس دولت کابل تمام تجهیزات اردوی افغانستان را باید به پاکستان تحویل دهد. این دومین قرار داد مخفی این گروه خائن به میهن محسوب میشود. معاهده اول مخفی را احمد شاه مسعود در سال ۱۹۸۲ با قوای اشغالگر شوروی بسته بود. وطنفروشی و خیانت به میهن برای این گروه بی هویت به یک فرهنگ جبلی بدل شده است. اگر زمانی روابط آنها با پاکستان تیره میشود، این یک امر عادی تلقی شده زیرا گاه گاهی هم روابط مزدور و بادار برهم میخورد. ناگفته نباید گذاشت، باوجودیکه سفیر پاکستان در کابل در محفل حلف وفاداری غنی سهم گرفته بود، اما روباه بازی پاکستان در افغانستان ادامه یافته و هرگز میهن فروشان شورای نظار، جمعیت اسلامی، حزب اسلامی و حزب وحدت را فراموش نخواهد کرد.

\*\*\*\*\*

تا زمانیکه افراد و گروه های خائن به میهن به حیات نکبتبار خود ادامه داده و افغانستان را به نفع اجانب تخریب می نمایند، مردم ما روی سعادت و آرامش را نخواهند دید. این خاک فروشان و دشمنان قسم خورده ناموس وطن، کشور را به صد ها بیگانه می فروشند. قبل از همه، مردم داغدیده ما باید به پا خیزند و خود و کشور را از شر این میهن فروشان حرفه ئی نجات بخشیده و وطن را به سوی ترقی و پیشرفت و صلح و ثبات سوق دهند.

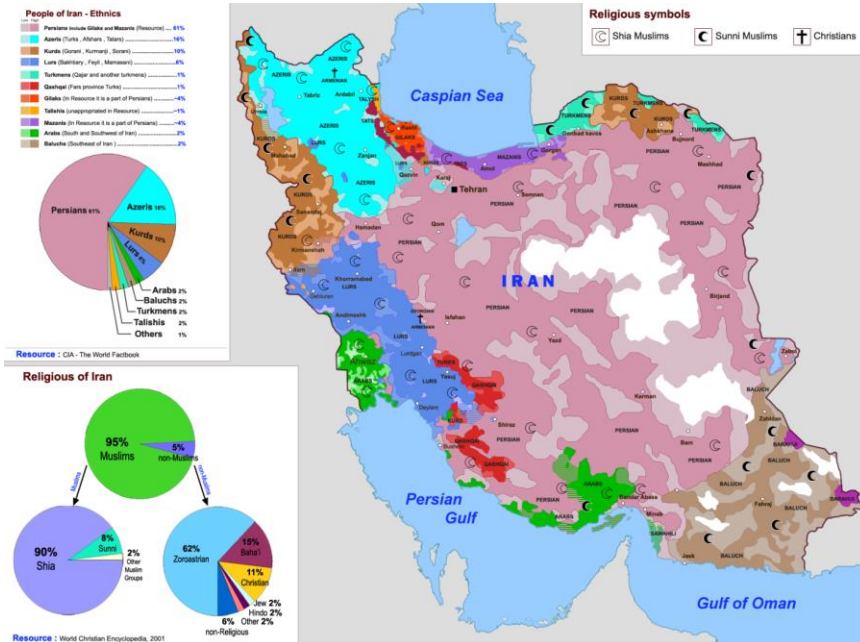


## ششم

# تعصبات مذهبی - نژادی - قومی در نظام های فاسد ایران و پاکستان

## الف

### نگاهی به شوونیسم فارس



### جمعیت شناسی ایران: ویکی پدیا

مزدوران ایران در افغانستان خواه قباای مذهبی دارند و خواه تحصیلی، خواه ملاء اند و خواه وزیر و سفیر همه در دفاع از نظام فاسد آخندی برخاسته اند. این شرف باختگان تاریخ روی عقده ها مذهبی و یا قومی تبلیغ "خوبی" های ولایت فقیه ایران را می نمایند که در ذات خود فاقد همه صفات عالیة انسانی است. نظام آخندی در آتش تعصبات مذهبی و نژادی و قومی میسوزد و وقعی به حقوق بشری سائر اقلیت های مذهبی و قومی در ایران قائل نمیشود. این نظام سیاه اندیش با کذب و ریاء و بزرگمنشی مبتدل که از نظام پهلوی به ارث برده و آن را در خورد مزدوران خود در افغانستان میدهد، با مصرف و تادیة پول فراوان، به پیروانش دستور میدهد که به نفع طرح عظمت طلبانة ایران تبلیغ نموده و افغانستان را کوچک و حقیر جلوه دهند.

نظام آخندی ایران مانند پاکستان به قدر کافی در افغانستان جاسوس و دست پرورده دارد که بدون هراس فعالیت می کنند و گفتار می نمایند. رمضان بشر دوست یکی از وکلای "شریف" شورای دولت مستعمراتی کابل به تاریخ اول جنوری سال ۲۰۱۲ به پروگرام دری صدای آلمان چنین گفت:

مشکل افغانستان این است که برخی از سران سیاسی کابل را قبیله سیاسی شان نمی دانند بلکه از تهران، اسلام آباد و کشورهای دیگر پیروی می نمایند. تنها افراد بی دست و پا و کم پول به وطن فروشی متهم می شوند؛ اما آنهایی که در کابینه هستند و جاسوسی می کنند، مجازات نمی شوند. کسانی که واقعاً برای کشورهای خارجی کار می کنند، دارای قصر و لنگرورز هستند. طرف آنها کسی چپ نگاه کرده نمی تواند. خود کرزی به زبان خود گفت که دو جاسوس در کابینه اش وجود دارد، اما تا امروز خارنوالان و امنیت ملی ما کر هستند. نتیجه این وضعیت چنان است که افغانستان از بی ثباتی، عدم تعهد، نفاق گسترده قومی و دامن زدن به تشنجات مذهبی رنج می برد و این حاصل همه مسامحه حکومت در برابر جاسوسان ایران و پاکستان است.

یکی از سازمان های نظام فاسد آخندی ایران که در افغانستان جاسوس پرورش میدهد "کمیته امداد امام خمینی" است که ظاهراً یک بنیاد خیریه عادی پنداشته میشود و به تعبیر خود شان کمک های "انسانی" در اختیار ساکنان مناطق محروم افغانستان می گذارد، اما واقعیت چیزی دیگر است: این کمیته توظیف شده است که شیوه های متفاوتی را به کار ببندد تا مرام سیاسی و عقیدتی نظام آخندی ایران را در عمل پیاده کند که همانا تضعیف کشور ما، توسعه نفوذ ایران و دامن زدن اختلافات قومی، زبانی و مذهبی و سرانجام تجزیه افغانستان است. باوجودیکه ایران از فشار و تعزیرات شدید اقتصادی رنج می کشد و مردم بدبخت آن در حالت گدائی به سر میبرند، کمیته امداد خمینی سالانه صد ها میلیون ها دالر پول مردم ایران را صرف ترویج تروریسم و اعمال ضد بشری و جنایات خود در افغانستان وسائر کشور ها شرق میانه می نماید.

یکی از وظایف عمال ایران در افغانستان خوب جلوه دادن چهره ضد انسانی نظام شیطانی آخندی ایران بوده که گویا ولایت فقیه ایران در همه جهات بهتر نسبت به افغانستان است. وابستگان و اواک (سازمان جاسوسی ایران) می کوشند که موجودیت افغانستان را به نفع ایران زیر سوال ببرند. نشرات و سایت های انترنیتی که از پول نظام آخندی (در واقعیت پول مردم ایران) تمویل میشوند، در دامن زدن نفاق قومی و مذهبی سخت کوشا اند. تهران بوجی های پول را در اختیار رئیس جمهور و وزرای افغانستان قرار میدهد تا جواسیس ایران را در افغانستان اذیت نکنند و مزدوران این کشور را در پست های حساس مانند وزارت اطلاعات و کلتور و رادیو و تلویزیون تعیین نمایند. بهتر است ملاحظه نمائیم که آیا نظام آخندی در داخل ایران چه اندازه در مقابل مردم خود بالاخص اقلیت های مذهبی و قومی روش انسانی دارد که مزدورانش در افغانستان به آن می بالند.

## تعصبات مذهبی

نظام فاسد آخندی ایران مظالم بیشماری را بر اقلیت های مذهبی روا میدارد. فردی و یا گروهی که تابع دساتیر شیعه دوازده امامی نظام آخندی نیست، ملعون شمرده میشود. فشار ضد انسانی نظام آخندی بیشتر بر یهودیان، بهائیان، زردشتیان و سنی مذهبان تحمیل میشود. خمینی ها بهائیان را "نجس" خطاب می نمایند و زردشتیان را بدون وقفه اذیت می کنند. زمانیکه من در دفتر خدمات اجتماعی شهر الکسندریه در

ایالت ورجینیا مصروف کار بودم و پروگرام پناه‌گزینان را پیش می‌بردم، تعداد زیادی از پناه‌گزینان بهائی و زردشتی ایران نزد من آمدند و تقاضای کمک می‌نمودند. در جریان صحبت، آنها از گفتار و کردار، اعمال زشت و ظلم و ستم نظام آخندی که بر ایشان روا می‌داشت، قصه‌های می‌کردند که موبر اندام انسان استاد میشد. همین خشونت و کردار ضد بشری نظام شیطان‌آخندی است که اقلیت‌های ایران به سرعت از این کشور فرار می‌کنند تا خود را از شر و مظالم ولایت فقیه نجات دهند.

به تعقیب به اصطلاح پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ مطابق ۱۳۵۷ هجری شمسی، افراد و گروه متعصب و تاریک‌اندیشی که وظیفه ایجاد دولت آخندی را در ایران به عهده گرفتند، نظام سیاسی جدید را بر پایه هویت مذهبی شیعه و برتری طلبی قوم فارس بنا نهادند. در نتیجه این گرایش مذهبی و قومی در ایران، یک نظام متعصب شیعه اسلامی بر مبنای شوونیسم فارس پا بر عرصه وجود گذاشت. با وجودیکه همه اقلیت‌های اجتماعی و مذهبی در برانداختن نظام شاهی ایران سهیم بودند، لکن بعد از اینکه متعصبین مذهبی شیعه با فریب و شعارهای کاذب و به کمک استخبارات غرب زمام امور را در دست گرفتند بقیه گروه‌های اجتماعی و مذهبی را از صحنه سیاسی حذف کردند. طبق احصائیه‌های مختلف، شیعیان تقریباً ۸۷ فیصد نفوس ایران را تشکیل می‌دهند. سنی‌ها ۱۰ فیصد و ۳ فیصد دیگر شامل بهائیان، زردشتیان، یهودیان و مسیحیان می‌شود. قدرت سیاسی و مؤسسات تولیدی و مالی همه در دست "شیعیان فارس" قرار دارد. برای اقلیت‌های مذهبی کمتر فرصت تبارز سیاسی و اقتصادی داده می‌شود. البته نظام آخندی مانند سایر نظام‌های استعماری در جهان که بر مبنای مکر و فریب عمل می‌کنند، در قانون اساسی خود از احترام به حقوق اقلیت‌ها نکرده است، اما در ساحة عمل کمترین ارزشی به حقوق اقلیت‌های قائل نیست.

نظام فاسد و شیطان‌آخندی در بیرون از ایران هم فعالیت سری ضد انسانی دارد تا مردم سایر کشورها بخصوص شرق میانه را به سوی ایران بکشاند. با استفاده از حالت بد سوریه و جنگ داخلی در این کشور، مبلغین مذهبی ایران داخل صحنه شده و فعالیت وسیع مذهبی را به راه انداخته‌اند. علویان سوری به بشر اسد شکایت کردند که "ملاء‌های ایران می‌خواهند مساجد ما را به مساجد شیعه دوازده امامی تبدیل نمایند و ایران را پیشوای شیعیان جهان معرفی بدارند." همان بود که بشر اسد با زرنگی توانست پای روسیه را در تیاتر نظامی و سیاسی سوریه داخل نماید تا از یکسو پیروزی نظامی اش بر گروه‌های تروریستی مورد حمایت غرب تثبیت گردد و از سوی دیگر دست بالای ایران را در سوریه تضعیف نماید. تا زمان آمدن روسیه، ایران یکی تاز میدان سوریه بود که به اثر آن سازمان تروریستی قدس همراه با مذهبیون شیعه دوازده امامی اسب خود را چهار نعل میدواند.

سنی‌های ایران که تقریباً ۱۸ میلیون نفوس ایران را تشکیل می‌دهند، سخت زیر فشار اند و نمی‌توانند آزادانه مراسم مذهبی خود را به جا آورند. سنی‌ها حق ندارند که رئیس‌جمهور شوند، زیرا این پست مختص شیعیان فارس است. سنی بودن در ایران درد آور و رنج‌دهنده است. سنی‌مذهبان هراس دارند که خود را سنی اعلام بدارند. نظام آخندی از اسمای "عمر" و "ابوبکر" و سایر نام‌های سنی‌مذهبان نفرت دارد. تعصب علیه سنی‌ها مؤسسه شده است. ماده ۱۱۵ قانون اساسی ایران به صراحت بیان میدارد که تنها یک شیعه مذهب می‌تواند رئیس‌جمهور ایران انتخاب گردد. سنی‌ها همچنان حق ندارند که در کدرهای عالی دولتی و مذهبی شامل گردند.

نظام شوینیستی آخندی ایران از میان پناه‌گزینان مردم هزاره و شیعه افغانستان، حزب الهی‌ها را تربیه نموده و به افغانستان فرستاده است که در صورت لزوم و بنا بر هدایت تهران به اقدامات وسیع تخریبی و



تروریستی دست زده تا زمینه را برای مداخلات غیر مشروع ایران در افغانستان تأمین نمایند. درین اواخر، نظام شیطانی و ضد بشری ایران، افراد و گروه فاطمیون را که متشکل از افغان های مهاجر است که از آنها در سوریه استفاده نامشروع نموده، به افغانستان فرستاده است که اکنون تحت رهبری ارشدالخائنین محمد محقق معاون عبدالله عبدالله فعالیت می کنند. این گروه توظیف شده است که در روز مبادا و به امر تهران در افغانستان آشوب برپا نموده و نظم و ثبات را در این کشور برهم بزنند.

پس مشاهده می نمایم که چطور نظام ضد بشری آخندی ایران در صدد بی هویت ساختن اقلیت ها در داخل و در پی بی ثبات ساختن کشور های دیگر است که منافع مذهبی و سیاسی ایران را تأمین و تثبیت نماید.

## تبعیضات نژادی و قومی

کمیته ناظر بر رفع تبعیض نژادی سازمان ملل متحد در گزارشات خود از وضع نا هنجار اقوام و نژاد های مختلف در ایران انتقاد کرده است. محققان امور ایران به این عقیده رسیده اند که نظر به روش و رهنمائی نظام آخندی در ۴۰ سال اخیر، تبعیضات مذهبی و قومی و نژادی در ایران مختص دولت و حکومت نبوده، بلکه برخورد های تبعیض آمیز در بطن جامعه ایران مؤسسه شده و در بسیاری از موارد افراد تبعیض کننده لاشعوری متوصل به چنین کردار و گفتار ضد بشری میشوند.

قانون اساسی نظام شیطانی آخندی ایران که در روز های اول تأسیس این نظام قرون وسطائی مرعی الاجرا گردید، بر مبنای افکار نژاد پرستانه و برتری جویانه نژاد و قوم فارس علیه سائر مذاهب و اقوام بناء شده است. در خلال مدت ۴۰ سال که از عمر شونیزم نظام آخندی میگذرد، مواد ۱۵ و ۱۹ قانون اساسی رژیم سفاک ایران مبنی بر آموزش زبان ها قومی اصلاً به مرحله تطبیق قرار نگرفته است. نظام آخندی همیشه ادعا دارد که "ما عدالت اجتماعی را در ایران برقرار ساخته و به حقوق اقلیت ها احترام میگذاریم." حرف تا عمل فرق دارد. عملکرد نظام شونیزمی آخندی بر مبنای تسلط کامل فارس ها بر کلیه جهات زندگی سایر مردم ایران است و اقلیت ها حق ندارند که صدای خود را بلند نمایند. نظام آخندی هر کسی را که برای حشش مجادله میکند، جاسوس اجنبی معرفی میدارد که حد اکثر مجازات مرگ را در بر دارد. اکثراً هم از ترس اینکه برچسب جاسوسی و اجنت اجنبی بر آنها نخورد، صدای خود را نمی کشند. در مجموع اقلیت ها از کمترین حقوق انسانی برخوردار نیستند.

بر طبق قانون اساسی نظام فاسد آخندی، فارسی زبان رسمی بوده و رژیم عمداً روش نابودی فرهنگ و زبان های مردم غیر فارس را در پیش گرفته است. زبان مهمترین وسیله برای تکلم و تفاهم میان بشر است که باید هر فرد و گروه به نشو و نمای زبان خویش کوشا باشد، اما در ایران اقلیت های این کشور از آموزش زبان و فرهنگ خود محروم اند. تعجب اینکه، مزدوران ایران در افغانستان هم می خواهند همان روش بادران ایرانی خود را در عمل پیاده نموده و فرهنگ فارس را بر دیگران حاکم سازند. اقلیت های ایران مانند کرد ها، بلوچ ها، ترکمن ها و اعراب از آموزش زبان های خود به صورت اکادمیک محروم شده اند و نظام نمی گذارد که به زبان مادری خویش درس بخوانند و آموزش ببینند. اگر این رویه شونیزمی نیست، پس چه است؟ روش نژاد پرستانه نظام آخندی را میتوان در دیگر جا هم مشاهده کرد. نظام فاسد آخندی به سیاست ترویج فرهنگ فارسی از طریق شبکه های تلویزیونی، اخبار، مجلات و سایت های انترنیتی و سایر شاخه های مطبوعاتی وابسته به خمینیزم در فعالیت اند، ولی در مقابل، مردم اقوام غیر فارس از داشتن مطبوعات آزاد برای ترویج و تشویق فرهنگ اجدادی خود محروم شده اند. قابل

یاد آوری است که خود نظام اداره شبکه های تلویزیونی و مجلات و اخبار های متعدد را برای ایجاد تفرقه و فتنه در کشور های شرق میانه و افغانستان در دست دارد و در این راه میلیون ها دالر مصرف می نماید. امروز اکثریت عظیم مردم غیرفارس ایران توانائی خواندن و نوشتن به زبان های مادری خود را نداشته و نظام فاسد آخندی عملاً جلو رشد فرهنگ اقلیت ها را گرفته است. جالب اینکه مزدوران ایران در افغانستان از یکسو از عدالت اجتماعی و مساوات حرف می زنند، اما از سوی دیگر مانند نظام آخندی سایر زبان ها و فرهنگ را به باد تمسخر می گیرند.

نظام فاسد آخندی بر مبنای شوونیسم فارس، تاریخ قوم فارس و آموزش آن را بر همه مردم ایران خصوصاً اقلیت ها تحمیل می کند و اجازه تدریس تاریخ سائر مردم و اقوام ایران را نمیدهد. اقلیت های کرد، عرب، بلوچ، ترکمن و دیگران از آموزش و حتا آشنائی با تاریخ خود محروم اند و به عوض تاریخ جعلی وحشیان هخامنشی و ساسانیان را اجباراً می آموزند. تخریب شخصیت های غیر فارس به سرعت ادامه دارد تا مردم نتواند بر محور افراد تاریخی خویش گرد هم آیند. قهرمان کسی است که از فارس باشد. این مرض توسط مزدوران ایران به افغانستان هم آورده شده است که به اساس آن قهرمان پرستی های تهوع آور ترویج و تبلیغ میشود. خوشبختانه که اقلیت های مهاجر ایران با استفاده از آزادی های مطبوعاتی کشور های خارجی توانسته اند که از هویت فرهنگی خود دفاع نموده و قسماً تبلیغات ضد اقلیت های نظام آخندی را خنثی نمایند. عین روش مبارزاتی در داخل افغانستان و هم در بیرون از کشور دنبال شده و میهن دوستان توانسته اند که گفتار و کردار تجزیه طلبانه عمال ایران را به منظور تحکیم وحدت ملی و یک پارچگی خاک کشور به ناکامی مواجه سازند.

نظام فاسد ولایت فقیه ایران، پالیسی اعدام، تبعید و روش های خفقان آوری برای مبارزان راه آزادی و حقوق بشری مردم غیر فارس به کار برده تا بدینوسیله بتواند جلو بیداری و رشد فکری اقلیت ها را بگیرد و ندای آزادی خواهی آنها را در گلو خفه نماید. نظام برای بکار برد سیاست زور و فشار از سازمان تروریستی "سپاه پاسداران" و دستگاه های استخباراتی استفاده می کند. سپاه پاسداران وظیفه دارد که مخالفان ولایت فقیه را شناسائی نموده و آنها را بدون طی مراحل قانونی از صحنه بردارد. اعمال فشار بالاخص در مناطق بلوچستان، کردستان و اهواز به نحوی وحشتباری تطبیق میشود. سپاه پاسداران با دست بالا در این مناطق عمل می نمایند و میزنند و می کشند.

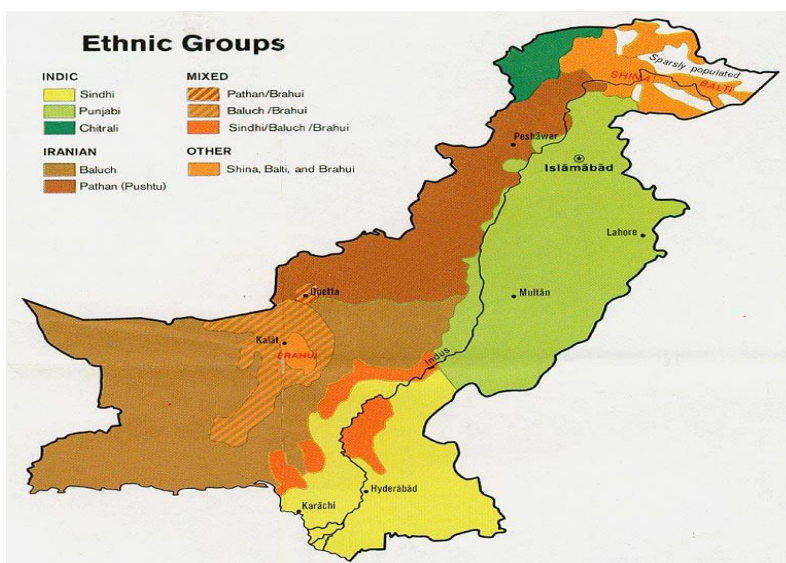
نژاد پرستی بر مبنای قوم و مذهب در سیستم سیاسی ولایت فقیه ایران دقیقاً طرح ریزی شده است که هدف نهائی آن خلق اختناق در داخل و ایجاد فتنه مذهبی بین شیعه و سنی در افغانستان و شرق میانه است. نظام فاسد آخندی می خواهد که از گروه های مورد حمایت ایران درین کشور ها برای فعالیت استخباراتی خود، ستون پنجم بسازد تا راه را برای تسلط فرهنگی و سیاسی ایران باز سازند.

نظام فاسد آخندی دو روش را در جهت اجرای سیاست های قوم پرستانه و نژاد پرستانه خود علیه اقلیت های غیر فارس به کار می برد: ، اول، استفاده ابزاری از مذهب شیعه و ارسال مبلغین متعصب شیعه به مناطق مورد نظر در ایران تا فکر و دماغ مردم را تحت بازرسی دایمی داشته باشند. دوم، حفظ ریاست جمهوری در دست افراتیون پیرو عقیده شوونیسم فارس بزرگ که برای تحت فشار قرار دادن و محکوم ساختن اقلیت ها بکار برده میشود. این طرز کار در سالیان اول استقرار نظام ولایت فقیه موفقیت هائی به همراه داشت، اما اکنون نسبت بیداری و رشد فکری اقلیت ها، روش تبعیضی نظام فاسد آخندی در حالت شکست بوده و رویه ضد انسانی اش روز به روز رسوا شده و بی اعتبار میگردد.

در اینجا تأکید می‌نمایم که مردم ما باید هشیاری خود را از دست ندهند و در مقابل مزدوران ایران که هدف‌شان تجزیه و نابودی افغانستان است استادگی نمایند. همه مردم شریف و با وجدان ما وجیه دارند که هویت ضد ملی مزدوران شرف‌باخته ایران را در هر سطحی که اند، افشاء نمایند و آنها را در پیشگاه تاریخ شرمسار سازند. من به فقدان مساوات و عدالت اجتماعی در افغانستان واقف و معترفم، ولی نظام فاسد آخندی ایران هرگز نمیتواند نماد و تجلی مساوات و عدالت برای مردم ما باشد.

## ب

### نگاهی به شوونیزم پنجاب



سایت نقشه جهان

پاکستان مانند ایران یکی از کشورهای متعصب جهان است. در واقعیت پاکستان بر مبنای تعصب دینی توسط استعمار جهانی خلق شده است. تعصبات از زمان محمد علی جناح آغاز و در دوران ضیاالحق به اوج خود رسید که تا اکنون تداوم یافته است. باوجودیکه حکومت ظاهراً در دست افراد ملکی است و گاه گاهی انتخابات صورت میگیرد، لکن نظامیان پاکستان همراه با دستگاه مخوف استخباراتی این کشور یعنی آی اس آی قدرت و صلاحیت بلا منازع در عرصه سیاسی و نظامی دارند که "مشروعیت" خود را از جانب گروه‌های متعصب سنی مذهب بدست می‌آورند. عکس ایران، سنی‌مذهبان متعصب علیه شیعیان، فرقه احمدیه و مسیحیان منتهای تعصب و بدبینی را بکار می‌برند. سنی‌ها متعصب و شیعیان متعصب در پاکستان یک وجه مشترک دارند: "هر دو فرقه احمدیه را مرتد و گمراه می‌خوانند."

همراه با تعصبات بی‌معنی مذهبی، افکار شوونیستی پنجاب هر روز اوج می‌گیرد. نژادپرستان پنجاب سایر اقلیت‌ها را به دید نیک نمی‌بینند و از آنها نفرت دارند. قدرت مالی و اقتصادی بیشتر در دست

پنجابی‌ها متمرکز شده است. پنجابی‌ها همچنان در ساحات امنیت و استخبارات دست بالا دارند. اگر احیاناً تعدادی از اقلیت‌ها در سکتور امنیتی و یا سیاسی کار میکنند، حتماً آمران شان پنجابی‌اند و یا اینکه همان افراد مربوط به گروه‌های اقلیت در استخدام پنجابی‌ها درآمده و از اعتبار و اعتماد خاصی نزد مقامات پاکستانی برخوردار هستند.

نظام فاشیستی پاکستان بعد از کودتای مزدوران روس که تجاوز شوروی را به دنبال داشت، در تار و پود افغانستان داخل شده است. گروه‌های جهادی مخلوق پاکستان دروازه افغانستان را به روی استخبارات پاکستان باز کردند و رهبران خائن این گروه‌ها و حواریون شان کلاً در خدمت آی اس آی قرار گرفتند. ظهور طالبان و حاکمیت این گروه اوج رخنه پاکستان را در افغانستان تثبیت نمود. ناگفته نماند که عده‌ای از خلقیان و پرچمیان هم مانند شنهواز تنی، سلیمان لایق، دستگیر پنجشیری و تعداد زیاد دیگر مستخدم آی اس آی شدند. از زمره، دستگیر پنجشیری خدمت با ارزشی به پاکستان نمود. او بعد از توقف چند ماهه در پاکستان و تحویل اسرار مهم دولت خلقی به آی اس آی، اسلام آباد او را به امریکا فروخت که فعلاً حیات سفالت بار خود را در ایالت واشنگتن سپری می‌نماید و برای این کشور جاسوس معرفی می‌دارد. در گذشته‌ها این انسان شرف باخته، در هر صحبتش ده‌ها بار امپریالیزم امریکا را نشخوار می‌کرد و به استعمار غرب در ظاهر نفرین می‌فرستاد. اکنون این هیولا مدافع استعمار غرب شده است. عجیب تحول دیالکتیکی!

ناگفته نباید گذاشت که پاکستان مانند ایران در عالیترین کدر دولت مستعمراتی کابل جاسوس و دست‌نشانده دارد. علاوه بر رهبران جهادی و حواریون، افرادی دیگری مانند حامد کرزی هم از زمره معاش خوران آس آی بود که بعداً توسط امپریالیزم غرب در تخت ریاست جمهوری افغانستان نصب گردید. تا زمانی که افغانستان از شر جواسیس پاکستان و ایران رهائی نیابد، کشور ما روی سعادت و آرامش را نخواهد دید. این حالت زمانی تحقق می‌یابد که افغانستان به استقلال خود دست یابد و یک دولت مستقل مردمی و ملی در کشور روی صحنه آید. نه نظام فاسد پاکستان و نه نظام متحجر ایران میتواند مثال نیک و شایسته برای افغانستان باشد. بهتر است که مزدوران این دو کشور مزدوری را ترک جویند و وجدان انسانی خود را باز یابند و در خدمت مردم و کشور خویش باشند. حال تعصبات مذهبی، نژادی و قومی را در پاکستان مورد ارزیابی قرار داده و خواهیم دید که چه سیستم کثیفی بر مردم پاکستان خصوصاً اقلیت‌های این کشور حاکم شده است.

## تعصبات مذهبی

دین اسلام پایه اصلی دولت دست‌نشانده پاکستان را تشکیل میدهد، لکن از دین استفاده ناجایز و ضد بشری صورت گرفته است. این واقعیت در رویارویی با هند به وجود آمد و پاکستان نمیتواند یک روز هم بدون دین اسلام بقاء نماید. گزارشات سازمان حقوق بشر نشان میدهد که کُتب درسی در مدارس و مکاتب پاکستان در پرورش تبعیض و تعصب علیه هندوها و سایر اقلیت‌های مذهبی نقش عمده دارد. به عبارت ساده‌تر، پاکستانی‌ها تعصب مذهبی را از متون درسی شان می‌آموزند. جهاد ضد شوروی و تأسیس هزاران مدرسه با پول شیوخ عرب سبب گردید که این مدارس صد‌ها هزار متعصب مذهبی را تحویل پاکستان و افغانستان دهند. اسلام‌گرایان پاکستان و سیاست‌مداران دست راستی این کشور علیه هر تلاشی برای اصلاح نصاب درسی مکاتب به پا می‌خیزند و با تهدید و خلق وحشت هر طرح انسانی را خنثی می‌نمایند. حکومت این کشور نیز کمترین علاقمندی برای ایجاد تغییر در متون درسی مکاتب از خود نشان

نداده است. برای زعامت مفسد پاکستان و نظامیان تشنه به خون این کشور همراه با دستگاه جهانی استخبارات آن یعنی آی اس آی، دین و مذهب بهترین وسیله برای نفوذ در افغانستان شده است.

تعصب از ارکان عالیۀ دولت مفسد پاکستان آغاز میگردد. اقلیت های مذهبی مانند شیعیان، اهل هندو، مسیحیان و بالاخص گروه احمدیه به شدت مورد اذیت قرار میگیرند. متعصبین سنی فتواء صادر می کنند که قتل شیعه ها و احمدیه ها رواست. اقلیت های مذهبی و هر فردی که علیه دولت فاسد پاکستان و حامیان مذهبی این دولت دهن باز نمایند، توسط متعصبین مذهبی بی هراس به قتل میرسند. قابل تذکار است که حکومت ظاهراً ملکی، نظامیان و آی اس آی روابط تنگاتنگ با گروه های مذهبی مانند "جماعت اسلامی" و "جمعیت علمای اسلام" دارند و از جانب آنها حمایت میشوند. طبق آخرین تحقیق، این دو گروه همراه با متعصبین سنی در مناطق پشتون نشین شمال و غرب پاکستان در عقب بسیاری بم گذاری ها علیه مساجد شیعه در کوئته و کراچی بوده و در فعالیت های تروریستی علیه کلیسای های مسیحیان دست داشته اند. تندروان مذهبی پاکستان و سیاسیون دست راستی این کشور هیچگونه علاقمندی در تغییر روش خود نشان نمیدهند، زیرا هم دولت دست نشاندۀ پاکستان و هم مذهبیون بی لگام از این وضع برای تداوم حاکمیت خود و خاموش ساختن مخالفان حد اکثر بهره برداری را می نمایند. قابل یادآوری است که حزب اسلامی حکمتیار و جمعیت اسلامی ربانی از سال ها بدین سو با این دو گروه متعصب مذهبی پاکستان در تماس دائمی بوده و از آنها برای کشتار مردم ما و تخریب افغانستان الهام گرفته اند.

سنی مذهب های متعصب پاکستان با ریشه پنجابی، شیعیان را مسلمانان واقعی نمی پندارند و خشونت را علیه آنها جایز می شمارند. هندو را نجس گفته و کشتار آنها روا میدانند. تحقیقات نشان میدهد که شیعیان بین ۵ تا ۱۰ فیصد، هندو ها یک فیصد و مسیحیان، سک ها و بودائی ها تقریباً بیش از دو فیصد نفوس پاکستان را تشکیل میدهند، بقیه همه سنی مذهب اند. اقلیت های مذهبی به حیث مردم درجه دو در پاکستان شناخته شده و متعصبین سنی معتقدند که این اقلیت های باید شکر گزار هم باشند که پاکستان به آنها جا داده است تا در این کشور زندگی نمایند. هرگونه شکایت از وضع زندگی به شمول بیعدالتی و یا حتا ظلم و ستم بر آنها معنی ندارد. تعداد کثیری از معلمان مذهبی پاکستان نیز غیرمسلمانان را دشمنان اسلام تلقی نموده و واجب القتل میدانند.



متعصبین مذهبی از پسران صغیر برای فعالیت ها تروریستی استفاده میکنند

تعصب علیه زنان پاکستان به طرز بیرحمانه عملی میگردد. خصوصاً در مناطق دور از شهر ها، زنان ارزش انسانی خود را از دست داده اند. این مرض خانمانسوز از طریق وابستگان پاکستان به افغانستان سرایت کرده است. زجر و شکنجه، شلاق زدن و حبس زنان در خانه یک امر عادی در پاکستان تلقی میشود. بیدادگری علیه زنان در همه اکناف پاکستان رایج است. صرف عده کمی از زنان پاکستان آن هم صرف در شهر ها از بعضی امتیازات برخوردار بوده و در مشاغل دولتی مشغول کار اند، بقیه حیات قرون وسطائی دارند.

## تعصبات نژادی و قومی

پاکستان یکی از فاسد ترین کشور های جهان است که هر گونه تبعیض در این کشور بر مردم خصوصاً اقلیت ها و مخالفان نظام تحمیل میشود. سازمان حقوق بشر، پاکستان را یکی از بدترین جا ها برای زندگی دانسته است. در رأس تبعیضات نژادی و قومی، شوونیزم پنجاب قرار دارد که ۴۵ فیصد نفوس پاکستان را تشکیل میدهد. اقلیت ها مشتمل اند بر: پشتون ها ۱۵ فیصد، سندی ها ۱۴ فیصد، ساریاکی ۸ فیصد، مهاجر ۷ فیصد و دیگران مانند بلوچ ها، براهوی ها، بنگالی ها، هزاره ها، مسیحیان، سک ها و هندو ها جمعاً ۵.۶ فیصد. اگر این احصائیه درست و دقیق باشد، پنجابی ها دست بالا در سیاست و اقتصاد پاکستان دارند و ازینرو، قدرت اول سیاسی و اقتصادی شمرده میشوند. فیودال های پنجاب بیشترین زمین را در ایالت پنجاب و ایالات ماحول متصرف شده اند. مؤسسات مالی و تولیدی اکثراً در دست پنجابی هاست که از حمایت خاص دولت وابسته پاکستان برخوردارند. پنجاب منبع تغذیه دولت مرکزی، اردو و استخبارات پاکستان است. بدون تردید که یک عده از افراد مربوط به اقلیت ها هم در دولت پاکستان سهمیه بوده و تابع دساتیر پنجابی ها اند. پاکستان بدینوسیله می خواهد که به جهان ثابت نماید که در این کشور تعصب علیه اقلیت ها وجود ندارد. پنجابی ها متعصب ترین قوم را در پاکستان تشکیل میدهند که اساس نژادی هم دارد. پنجابی های شوونیزست معتقد اند که ریشه آریائی دارند که همین احساس واقعی یا دروغی سبب شده است که سایر اقلیت ها را سیال خود ندانسته و به سوی شان به دیده تحقیر بنگرند. پنجابی ها نمیگذارند که اقلیت ها به نشو و نمای زبان خود بپردازند. زبان "اردو" بر همه مردم تحمیل شده و جلو رشد زبان اقلیت ها را محدود ساخته اند. این عین روشی است که ایران در تحمیل زبان "فارسی" بر اقلیت های آن کشور به کار می بندد.

بعد از حادثه تروریستی سپتمبر ۱۱ سال ۲۰۰۱، تحقیقات ایشافوندیشن و "مؤسسه انکشافی پتان" نشان داد که تبعیض نژادی و قومی از جانب پنجابی ها بر همه اقلیت ها تحمیل میشود. دولت فاسد و دست نشانده پاکستان مانند نظام ضد انسانی آخندی ایران ادعا دارد که تعصب اصلاً در پاکستان وجود ندارد، اما اقلیت های پاکستان و همه جهان از روش ضد بشری دولت پاکستان که بر مبنای شوونیزم پنجاب استوار است، انتقاد می نمایند. تحقیقات به اثبات رسانید که پنجابی ها از رستاخیز و جنبش های سیاسی پشتون های پاکستان در هراس اند. روی همین دلیل است که شوونیزم پنجاب می کوشد تا جلو رشد سیاسی و فرهنگی پشتون را بگیرد و آنها را در محوطه جغرافیائی شان محصور نگهدارد. شوونیزم پنجاب در لاهور در سال ۲۰۱۷ از پنجابی ها خواست که از هر حرکت و رفت و آمد پشتون ها، پولیس محل را مطلع سازند. پشتون ها هم بیکار نه نشسته و سازمانی را به نام "سازمان حمایت پشتون ها" به راه انداخته اند تا به جنگ شوونیزم پنجاب بروند. موفقیت این گروه منوط میشود به طرز دید، خواست و شیوه کار شان که باید بر مبنای حمایت توده های مردم استوار باشد.

تفوق نژادی و قومی بر مبنای شوونیزم پنجاب در پاکستان مؤسسه شده است. محمد علی جناح مؤسس ظاهری پاکستان برای این کشور بعد مذهبی داد که پاکستان را از دشمن اصلی اش هند متمایز بسازد. در داخل محمد علی جناح تفوق مذهب سنی بر شیعه را تبلیغ می کرد. زعامت بعد از جناح بعد تر به آن رنگ و بوی پنجابی داده و تیوری شوونیزم پنجاب را پیش کشید که تصادمات نژادی و قومی در پاکستان از همینجا گسترش یافته است. در بیرون از کشور، زعامت در اسلام آباد هنوز دکتورین عمق ستراتیژیک خود را به ارتباط افغانستان فراموش نکرده است. این دوکتورین ساخته شوونیزم پنجاب است که در صورت یورش هند به سوی پاکستان و شکست اردوی این کشور در رویارویی با قوه نظامی برتر هند، اردوی شکست خورده پاکستان به سوی فلات افغانستان عقب نشینی خواهند کرد و از سرزمین ما برای حملات دوباره علیه قوای هند آمادگی خواهد گرفت.

با این شیوه حکومت داری، چطور مزدوران پاکستان میخوانند که افغانستان در مدار پاکستان بچرخد و یا اینکه در یک کنفدریشن با پاکستان کنار آید که مرکزش اسلام آباد باشد؟ حکمیتار هنوز هم در این راه برای پاکستان جافشانی میکند. حزب اسلامی و جمعیت اسلامی از گروه های بودند که سالیان طولانی در خدمت پاکستان قرار داشتند و رهبران این دو گروه ضد ملی را آس آی تربیه نموده و آموزش داده بود تا برای محو هویت افغانستان بکوشند و کشور ما را تحویل پاکستان دهند. بایست یادآور شد که احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار یکجا در مکتب آس آی آموزش دیدند تا روزی به امر این سازمان کشور مادری شان را تخریب نمایند. این امر در شب های جشن سال ۱۹۷۵ تحقق یافت و هر دو تن به امر اسلام آباد (آس آی) دست به عمل تروریستی علیه افغانستان زدند.

کدام مؤسسه و عملکرد دولت فاسد و ضد بشری پاکستان میتواند قابل تقلید برای افغانستان و مردمش باشد؟ آیا پاکستان دارای مؤسسات سیاسی دموکراتیک است که افغانستان از آن بیاموزد؟ باوجودیکه در کابل یک دولت ضد ملی و مستعمراتی مستقر است، با آنهم همین دولت مستعمراتی با مؤسسات سیاسی اش نسبت به مؤسسات پاکستان برتری دارد. کشور و مردم رنج کشیده ما محتاج یک نظام سالم دموکراتیک بر مبنای ارزش های ملی خود اند تا بتوانند در فضای سالم و عاری از حاکمیت اجنبی حیات شرافتمندانه خود را بنیان گذاری نمایند.

## هفتم

### اجماع خاک فروشان مسلکی در لاهور

عده ای از خائن ترین و بی مسلک ترین انسان های شرف باخته به بهانه کنفرانس صلح به پاکستان رفتند تا بار دیگر قسمتی از خاک میهن را در اختیار پاکستان قرار دهند. به چهره های کثیف این میهن فروشان نیم نگاهی اندازید، خواهی دید که چه خون آشامانی به این ذلت و پستی تن در داده و چطور خود را با قبای خیانت به پاکستان به فروش می‌رسانند. مزدوری این فزله های حیوانی تازگی ندارد. پاکستان همان افرادی را احضار نموده که سال ها آنها را در اختیار خود داشته و از وجود کثیف شان علیه افغانستان استفاده نموده است. دولت مستعمراتی کابل آنقدر در زد و بند های سیاسی مصروف است که کمتر متوجه جریانات ضد میهنی میشود. البته نباید تعجب کرد، زیرا دولت مستعمراتی کابل خود تا گلو در اعمال ضد میهنی غرق است.



به بی عزتان دایمی نظر اندازید

در سال های حاکمیت طالبان سیاه اندیش، مزدوران شورای نظار در حوزه واشنگتن ماه چند بار مقابل سفارت پاکستان مظاهرات جعلی به راه می انداختند و این کشور را در مداخله در امور افغانستان و حمایت از طالبان "محکوم" نموده و شکوه داشتند که چرا پاکستان به آنها کم مهری می نماید. بعد از تجاوز امریکا و سرنگونی طالبان، مزدوران شورای نظار به یک بارگی از مظاهره علیه پاکستان دست کشیدند که گویا این کشور اصلاً بیش ازین در امور افغانستان مداخله نمی نماید. زمانیکه مرد و زن مزدوران شورای نظار در بعضی پست های دولت دست نشانده کابل نصب شدند و در استخدام امپریالیزم جهانی درآمدند، موضوع مداخله پاکستان به کلی فراموش شد. همه این انسان های کثیف و آلوده مصروف جمع آوری دلار و بدست آوردن مقام شدند. بعداً آشکار شد که فعالیت ضد پاکستان این جرثومه ها کاملاً تصنعی و بر مبنای دستور و اوامر دیگران بود.



همان بود که این بی هویتان مادرزاد بعداً به نفع پاکستان داخل فعالیت شدند و تقاضا نمودند که افغانستان خط دیورند را به رسمیت بشناسد. یکی از فرومایگان مونت و شوونیست شورای نظار چند سال قبل در یکی از نشست ها در پاریس پهلوی خائن اعظم روان فرهادی نشسته و با الهام از افکار ضد میهنی دیپلمات سابق وزارت خارجه، اظهار داشت که "افغانستان باید خط دیورند را به رسمیت بشناسد." این لوده و بی دانش که بعداً مشاور عبدالله مقرر شد، اصلاً نمیداند که خط دیورند چطور به وجود آمد و پس منظر تاریخی آن چه است. در سال های مظاهرات جعلی ضد پاکستان، رهبری این گروه در دست وزیر اطلاعات و کلتور نظام مستعمراتی بود که از حامیان تجزیه افغانستان به شمار میرود.



به این عکس نگاهی اندازید که چه فرومایگانی را مشاهده می نمایند

دلیلی که جریان بالا را ذکر کردم این است که در اجماع میهن فروشان در لاهور دو جاسوس و خاک فروش معروف مانند مسعود و عطاء نور و همراهان شان از شورای نظار و منافقان جمعیت اسلامی اشتراک نمودند. اینها کسانی اند تا حال ده ها بار افغانستان را به فروش رسانیده اند: بار اول به پاکستان، بار دوم به شوروی و روسیه و ایران، بار سوم به آمریکا، بار چهارم باز هم به پاکستان که هنوز خیانت ضد افغانستان این فزله ها ادامه دارد. اعضای این گروه بی مسلک و بی وجدان آنقدر فرومایه اند که اگر روزی کشور افریقائی حبشه به افغانستان تجاوز نماید، باز هم در خدمت تجاوز گران حبشی قرار خواهند گرفت، زیرا خیانت به افغانستان برای شان به یک فرهنگ جبلی مبدل شده است.

با درک تیرگی در روابط آمریکا و ایران، میهن فروشان شورای نظار خود را دوباره به کشوری نزدیک می سازند که ایشان را در اواسط دهه هفتاد قرن بیستم علیه افغانستان تربیه و آموزش داده بود. شب های جشن سال ۱۹۷۵ به یاد همه است که چطور احمد شاه مسعود و گلبدین حکمتیار به هدایت آی اس آی پاکستان بنای تخریب و شورش را در نقاط مختلف افغانستان گذاشتند.



درین عکس به چهره های کثیف میهن فروشان با قریشی وزیر خارجه پاکستان نظر اندازید

سایر افراد دیگر در اجماع لاهور عبارت اند از: گلبدین حکمتیار یکی از جواسیس وفادار پاکستان، حنیف اتمر که تا حال چند بار خرید و فروش شده است، خلیلی و محقق دو تن از مزدوران اجنبی و قاتلان مردم افغانستان، سید احمد گیلانی پسر نقیب که از پدر پدر در خدمت استخبارات انگلیس بوده است، سید منصور نادری (کیان) سابق میلشیاوی دولت مزدور شوروی و لطیف پدram تجزیه طلب و مانند سید مخدوم رهین دشمن تمامیت ارضی افغانستان و ده ها تن دیگر که آروزی بربادی افغانستان را در دل می پروراندند.



با افتخار میهن فروشانه نشسته اند

جان موضوع در کجاست و چرا چنین دعوتی از جانب پاکستان به راه افتاد؟ از مدتی است که جنبش های مردم پشتون و بلوچ آن سوی خط دیورند، دولت مزدور پاکستان را دست و پاچه ساخته است. پاکستان هراس دارد که روزی جنبش های مردمی پشتون ها و بلوچ ها به یک رستاخیز واقعی و نهضت سرتاسری تبدیل شود که تجزیه پاکستان را به دنبال خواهد داشت. ازینرو با یک عده از بی مسلکان و میهن فروشان اقوام، بالاخص اقلیت های افغانستان داخل تماس شده و از ایشان دعوت به عمل آورده است که در نشست لاهور اشتراک نمایند. حامد کرزی بی هویت از رفتن به پاکستان خودداری نمود، زیرا

حداقل فهمید که هدف پاکستان چه است؟ منافع اقلیت های افغانستان و پاکستان به ارتباط پشتون ها یکی است. اقلیت های افغانستان ازین هراس دارند که مبدا روزی پشتون های آنطرف سرحد به افغانستان ملحق شده و یکجا با پشتون های افغانستان کتله عظیمی را تشکیل دهند که در آن صورت تغییرات نفوسی که ابعاد سیاسی خواهد داشت، در افغانستان پدید خواهد آمد و توازن کلاً به نفع پشتون ها تغییر خواهد خورد. از نگاه اقلیت های افغانستان بالاخص تاجکان و هزاره ها، بهتر است که افغانستان خط دیورند را به نفع پاکستان به رسمیت بشناسد تا پشتون های پاکستان آرزوی الحاق به افغانستان را از دل دور کرده و نتوانند نسبت و تناسب نفوس کنونی را در افغانستان برهم بزنند. ناگفته نباید گذاشت که میهن فروشان مسلکی تقاضای برپادی و تجزیه افغانستان کنونی را هم دارند و کشوری را به نام افغانستان نمی پذیرند، در حالیکه خود به امر اجانب وزیر و وکیل کشوری به نام افغانستان شده اند.

با این طرز دید، میهن فروشانی که بیشتر شان متعلق به گروه شورای و جمعیت اسلامی اند، به لاهور رفته و به نفع اسلام آباد مشقت به سینه میزنند. برای برحق جلوه دادن خیانت خود به افغانستان، میهن فروشان شورای نظار و دیگران اذعان می کنند که اگر افغانستان خط دیورند را به رسمیت بشناسد، پاکستان از مداخله در امور افغانستان خودداری کرده و صلح و آرامش در کشور حکمفرما خواهد شد. چه ادعای احمقانه و خائنه! دست پاکستان تا شان در حلق افغانستان فرورفته است. خواه افغانستان خط دیورند را به رسمیت بشناسد و یا نشناسد، در موقف پاکستان نسبت به افغانستان کمترین فرقی نخواهد آمد. زمانیکه پاکستان میهن فروشانی مانند حکمتیار ها، مسعود ها، اتمر ها، نقیب ها، خلیلی ها، پدram ها و محقق ها و صد های تن دیگر را در خدمت خود داشته باشد، شناخت و یا عدم شناخت خط دیورند برایش ارزش ندارد.

جای تعجب اینکه این فضله های تاریخ همیشه عبدالرحمان خان را محکوم به خیانت می نمایند، در حالیکه خود ۱۲۶ سال بعد پنجاه مراتبه خائن تر از عبدالرحمان خان و ده ها مراتبه خائن تر از طالبان اند. قریشی وزیر خارجه پاکستان گفت که "عمق ستراتیژیک یک پروپاگند است. پاکستان هرگز در فکر عمق ستراتیژیک در افغانستان نیست." در جریان حاکمیت طالبان، مزدوران شورای نظار همیشه در ظاهر پاکستان را به منظور خلق عمق ستراتیژیک مورد سرزنش قرار میدادند. دلیلش معلوم بود که چرا پاکستان آنها را از نظر دور انداخته است. حال که پاکستان روی دلایل خاص سیاسی، مزدوران سابق خود را بار دیگر در آغوش میکشد، خاک فروشان شورای نظار، جمعیت اسلامی، حزب اسلامی و وحدت اسلامی و سایر تجزیه طلبان جانب پاکستان را گرفته و موقف این کشور را به ارتباط افغانستان تائید می نمایند.

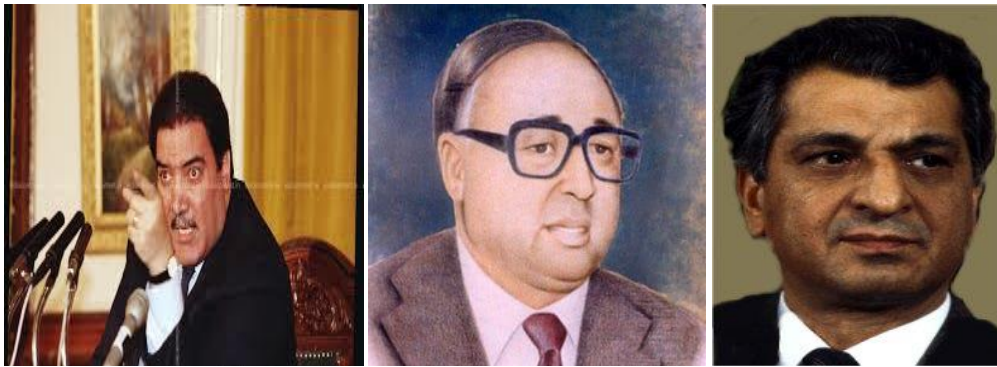
شناخت یک جانبه خط و معاهده دیورند، بزرگترین جنایت و خیانت خواهد بود و حامیان شناخت این خط برای ابد ملعون تاریخ خواهند شد. شناخت خط دیورند زمانی ارزش حقوقی خواهد داشت که بعد از اعاده استقلال و حاکمیت ملی افغانستان، رفراندوم به راه افتد و همه مردم افغانستان در نظر خواهی سهیم شوند. نتیجه این نظر خواهی به ارتباط شناخت خط دیورند قابل احترام خواهد بود.

## هشتم

### آیا میهن فروشی و مزدوری حدی دارد؟ "شهامت" جنرال خونخوار روس - پستی مزدوران روس



جنرال مایوروف: این عکس از اینترنت بدست آمده است



سه خفاش و مزدور شوروی

یکی از دوستانم کتابی را در اختیارم گذاشت که قبلاً ندیده بودم. نام این کتاب "در افغانستان چه می گذشت" است که توسط یک جنرال روس به اسم الکساندر مایوروف تحریر شده است. مایوروف به حیث مشاور عالی نظامی شوروی در افغانستان اشغال شده ایفای وظیفه میکرد تا قوای متجاوز شوروی و دولت دست نشاندۀ کابل را در امور نظامی و حتا سیاسی مشوره دهد که چطور بتوانند بر گروه های جهادی غلبه حاصل نموده و افغانستان را به ازبکستان، تاجکستان و سائر کشور های آسیای مرکزی تحت تسلط سوسیال امپریالیزم شوروی مبدل سازند. جنرال مایوروف میخواهد بعضی حقایق را در مورد تجاوز شوروی به افغانستان بیان کرده و خصلت ضد انسانی دست نشانندگان مسکو را افشاء نموده و از حقایق واقعی و مخفی پرده بردارد.

این کتاب را داکتر داود جنیش به پشتو و ع صفا به زبان دری ترجمه کرده اند که من متن دری آن را در دست دارم. این متن در سال ۱۳۷۹ شمسی در پشاور به طبع رسید.

علی رغم فقدان صحافت و بعضی اشتباهات تایپی، خانه پدر مترجمین آباد که یک متن مهم تاریخی را از لسان روسی به زبان های دری و پشتو ترجمه نموده تا هم میهنان شان از نوعیت تجاوز و شقاوت شوروی در افغانستان و خیانت مزدوران روس آگاه شوند. این کتاب یک سند بزرگ تاریخی است که مطالعه آن را برای هر هموطن حتمی میدانم تا از شخصیت ضد بشری و چهره های سیاه و هولناک مزدوران بیگانه بهتر آگاه شوند.

نظر به گفتار جنرال مایوروف، رهبران دست نشانده مسکو در کابل از زمره فرمایه ترین مردم جهان بودند که هیچ چیزی به استثنای حفظ قدرت و حمایت شوروی برای آنها ارزش نداشت. بالاخص همه خصائل یک انسان هرزه از نگاه وی در وجود ببرک کا رمل، نجیب و کشتمند جمع شده بود. نویسنده از حیوان صفتی نجیب متذکر میشود و کشتمند را یک آدم بی شعور می پندارد. اندروپوف در مورد اناهیتا راتب زاد به جنرال مایوروف گفت که "در رگ های این زن خون سلطنتی جریان دارد. متوجه او باش. در شرایط سخت میتواند ترا کمک کند." جنرال مایوروف واضح نساخت که هدف اندروپوف از توضیحات در مورد اناهیتا چه بود. کشتن شدن هزار ها افغان برای مزدوران خلقی و پرچی ارزش نداشت، اما حینیکه یک عسکر روسی کشته میشد، همه اینها زار زار می گریستند و شوروی شوروی می گفتند. دلیل این بود که می ترسیدند که مبادا رهبری شوروی بالای دست نشاندهانش قهر شده و آنها را از اریکه قدرت به پائین اندازد که معمولاً قدرت های استعماری چنین اقدامات را انجام میدهند اگر منافع شان به خاطر یک تن و یا یک گروه به خطر بیافتد. جنرال مایوروف می نگارد:

**با انجام عملیات و جا بجا شدن قطعات شوروی در دهات و شهر های افغانستان برای ده  
– پانزده روز می خواستم برای رهبری افغانستان نشان بدهیم که برای استحکام حاکمیت  
آنها حاضریم به هر کار ممکن و نا ممکن دست بزنیم.**

نظر بالا نشان میدهد که رهبران دست نشانده مسکو از خود نه قدرت و نه صلاحیت داشتند که بتوانند از به اصطلاح دست آورد های "انقلاب ثور" دفاع نمایند. اگر نیرو های متجاوز روس نمی بود، نظام مزدور روس در سال اول به نابودی کشانیده میشد.

از نوشته جنرال مایوروف بر می آید که در نظام توتالیتر شوروی هیچ کس به کس دیگر اعتماد نداشت. هر فرد می کوشید به هر نحوی که شده، رقیب خود را تخریب نماید و امر خود را خوش نگهدارد تا بدینوسیله بتواند مقام خود را حفظ کند. روش تملق آمیز حتا در کدر رهبری دولت شوروی سابق وجود داشت. دورویی، فتنه گری و دوستی ظاهری، جزء خاصیت نظام شوروی بود. رهبران دست نشانده مسکو هم صرف می خواستند که با تملق و کاسه لیبی نزد شوروی پست های خود را محفوظ نگهدارند تا بدینوسیله بر رقبای خویش غلبه حاصل نمایند. جنرال ها و حلقات سیاسی نظام دست نشانده مسکو حتا حق نداشتند که مقابل آمران روسی خود بدون اجازه سگرت بکشند و جام شراب را بلند نمایند.

کشمکش زیادی بین خلقیان و پرچمیان در دستگاه دولت، بالاخص در اردو وجود داشت. خلقیان دست بالا در اردو داشتند و پرچمیان می خواستند که انحصار خلقیان را در اردو بشکنند. همین به یک ماجرای دائمی بین این دو گروه تبدیل شده بود.

جنرال مایوروف در مورد یک عملیات نظامی علیه قوای حزب اسلامی حکمتیار در قندهار می نویسد که نیروهای ما (نیروهای متجاوز شوروی) ۱۹ تن کشته داده و ۴۰ تن زخمی به جا گذاشتند. البته صد ها تن دیگر هم از افغان ها کشته شدند. ار نظر مایوروف این حادثه نظر به خیانتی اتفاق افتاد که غیر قابل بخشش بود. دولت دست نشانده میخواست که صرف نسبت کشته شدن عساکر متجاوز روس، ماتم ملی اعلام کند، اما موافقه صورت نگرفت. اینکه به چه تعداد افغانها کشته بودند، برای دولت مزدور کابل اهمیت نداشت. ببرک به ارتقای اردو نه علاقمندی نداشت و نه باور. از شکست هایش خوش می شد، زیرا بهانه ای بدستش میداد که از مسکو نیرو های بیشتر درخواست نماید.

بعد از نبرد سختی که در مزارشریف اتفاق افتاد، ببرک کارمل همراه با دوست کی جی بی اش که از او شب و روز مواظبت میکرد، تحت فشار روانی قرار گرفته و هر دو به مشروبات الکلی پناه آوردند. ببرک در هیچ جایی دیده نمیشد و کسی را نمی پذیرفت و حتا در رادیو و تلویزیون سخنرانی ها را قطع کرده بود. ازینرو، جنرال خواست که با اناهیتا که "دوست" ببرک کامل بود داخل تماس شده تا راه بیرون رفت از می خوارگی ببرک را بیابند. مایوروف در مورد اناهیتا می نویسد:

**مو های بلند و ماش و برنج، چشمان بزرگ بادامی، روی موزون بیضوی شکل با آرایش اندک و عطر خفیف فرانسوی، براندام متناسبش پطلون ساخته شده در انگلستان برنگ فولادی روشن، واقعاً برانگیزنده و زیبا بود.**

دوستان من به بهانه کار دفتر را ترک کردند. اناهیتا اصرار نمود که شخص من با ببرک کارمل صحبت نماید. روز صحبت فرا رسید و ببرک را در دفترش ملاقات نمودم. همینکه ببرک به من نزدیک شد، آغوشش را باز نموده و با آواز بلند گریست و می گفت:

**شوروی، شوروی ته ته تواریش. "نگهبان کی جی بی اش توضیح داد که بعد از حادثه مزارشریف، او بسیار متأثر است. ببرک بوتل شراب را گرفت و به تکرار می گفت شوروی، شوروی ته ته واریش، په ژا لاسته، سپا سی بو (تشکر).**

من این فکر را کرده بودم که یک چنین پیش آمد شرم آور را به چشم سر ببینم. مایوروف می نویسد که "من ستر جنرال مایوروف مشاور عمومی نظامی در جمهوری دموکراتیک افغانستان شما ببرک کارمل را به صورت قاطع از شراب نوشیدن منع میکنم و اصرار میکنم که فوراً از این کار دست بردارید." به رفیقش امر کردم که حرف های مرا به ببرک ترجمه نماید. مایوروف می گوید، متوجه شدم که پرده تکان خورده و مطمئن شدم که اناهیتا آنجا نشسته است. چشمان ببرک درخشید و گفت "شوروی، شوروی، سپاسی بو...سپاسی بو. به دوستش گفتم که به ببرک بگویند که اگر شرابنوشی را قطع نکند، به یوری اندروپوف و اوستینوف گزارش میدهم که بالاخره بریژنف هم آگاه خواهد شد." ببرک وعده داد که "به خاطر دفاع از انقلاب ثور و دوستی شوروی هر کاری را انجام میدهم."



مایوروف نجیب الله را یک انسان دیوانه، ظالم و خونخوار معرفی می‌دارد. او می‌گوید که در جریان قیام مردم هرات به ما خبر رسید که نجیب و خاد دیوانگی را شروع کرده و مردم را قتل عام می‌نمایند.

**من خبر بودم که داکتر طب نجیب الله بسیار سنگ دل است. ولی با وجود این، تصور نمی‌توانستم که بعد از پخش اوراق تبلیغاتی ما که در آن گفته شده بود اگر دشمن تسلیم شود عفو می‌گردد، باز هم امر اعدام آنها داده شود. این مطلق حیوانیت است.**

می‌بینیم که حتا دل جنرال خونخوار روس ظاهراً به حال مردم ما سوخت، اما نجیب الله کثیف و مزدور به کشتار مردم ادامه داد تا عطش حیوانیت وی فروکش کند. مایوروف متذکر می‌شود که "من می‌خواستم که جلو اعدام‌ها را بگیرم ولی نجیب به من گفت که این امر ببرک است.. ای ببرک! حال معلوم شد که تو رذیل هستی. چل باز هم.. نجیب به امر ببرک به اعدام یک جانبه آغار کرده است". مایوروف یه یک جنرال دیگر روس امر داد که زود به هرات برود و جلو نجیب را بگیرد. هم میهنان ما متوجه میشوند که سفاکی نجیب و ببرک مو بر اندام خونخواران روس استاده کرده بود. خدا میداند که نجیب چه حیوانیتی در هرات انجام داده که دل روس‌ها به تپش افتاده بود. حامیان این حیوان صفت، ویدیو هایش را در یوتوب می‌گذارند که نشان دهند نجیب الله چه انسان شریفی و با رحمی بود که دلش به حال کشور و مردمش می‌تپد و خواستار صلح و آرامش بود. چه پستی و چه بی‌عزتی!

درینجا یکی حادثهٔ تکان دهندهٔ دیگر را از کتاب الکزاندنر مایوروف ذکر می‌نمایم که گویای اوج فرومایگی و برده‌صفتی رهبران پرچم حزب دموکراتیک خلق بود. مایوروف می‌نویسد که:

به تعداد یازده تن از انترناسیونالیست ما که در جلال آباد گزمه می‌کردند، به یک خانه داخل شده و در حضور ریش سفیدان و اطفال به عزت زنان تجاوز کردند. این تجاوز دو ساعت تمام جریان داشت. اطفال که در یک کنج فرار کرده بودند با گریه و زاری خواستار کمک به مادران خود بودند. ریش سفیدان که می‌لرزیدند، به درگاه خداوند تضرع می‌کردند بر ایشان رحم کرده، ایشان را حفظ نماید. بعد خورد ضابط امر کرد آتش. نخست آن زن را زد که اندکی قبل بر عزتش تجاوز شده بود. بعد دیگران را کشتند. بعد از تانکی ماشین زره‌دار تیل آوردند و بر مرده‌ها پاشیدند. کالاها، لباسهای کهنه و هست و بود آن دهاتی غریب را در آتش افکنده یکجا با خانه گلین او سوختاندند. این گروه پس از آن چند رأس گوسفند را به کندک خود بردند. گویا که دهقانان تحفهٔ روز اردوی شوروی را فرستاده بودند...چه تعداد کثیفی است. یازده کشته، یازده تجاوز گر و یازده گوسفند.

مایوروف می‌گوید که برای رفع خجالت و سرافکندگی و درخواست عذر و معذرت خواستم با کشتمند که صدراعظم بود دیدار نمایم. در حین دیدار از کشتمند خواهش کردم که آنچه قبل از ما برایش گفته شده بود، تکرار نماید. "دیدم که وی منظور مرا فهمید و در پیشانی کشیده اش سیاهی نمودار گردید و چشمان سیاهش به هر سو راه کشید و گفت:

**نجیب رئیس خاد و جنرال سپولینکوف لحظه ای قبل برای من اطلاع دادند که این جنایت را دشمن در لباس دوست انجام داده است. من گفتم ما این جنایت را تحقیق کردیم،**

متأسفانه که نظامیان لشکر چهل آنرا انجام داده بودند. این هیچ امکان ندارد. کشتمند این را گفت و یه سوی من نگاه مکر آمیز نمود و خواستار تحقیقات بیشتر درین باره شد.

جنرال مایوروف می گوید: "بعد ازین حادثه، مکرراً معذرت خواستم و وانمود کردم که جنگ است و جنگ این پیامد ها را دارد. کشتمند با لبان بسته هر چیز را می شنید و حالتی را درک نموده بود و هیچ کمکی هم کرده نمیتوانست."

بار دیگر کشتمند را دیدم . او عوض اینکه معذرت ما را بپذیرد و باوجودیکه تجاوز ما را به افراد ملکی تقبیح کرد، لاکن یک مقدار این گناه را به گردن خود افغانها انداخت. برعکس کشتمند از ما معذرت خواست. عجب!

این است وجدان رهبران "خلق" که سال ها به نام خلق عربده می کشیدند و از ظلم ستم و نظام های گذشته شکوه داشتند. پستی و فرومایگی رهبران نظام مزدور مسکو آنقدر وسعت داشت که حتا جنرالان خون آشام شوروی را خجالت میداد. کتاب "در افغانستان چه می گذشت" یکی از مهم ترین اسناد محکومیت جنایات حیوان صفتان خلقی و پرچمی است که اوراق سیاه تاریخ کشور ما کمتر شاهد آن است. تعجب ندارد که نه کشتمند، نه وکیل و نه سایر پرچمیان خاک فروش ازین حادثه هولناک در یادداشت های خویش اصلاً یادی نکرده اند، زیرا میدانند که ملعون هر دو جهان گشته اند.



## نهم

### نجیب مایل هروی پسر را سوختاند تا ایرانیستانی شود

(۱)



هروی: فرزند ناخلف افغان و ایرانیستانی کنونی

صفحة درى بی بی سی و العربیه به تاریخ ۱۷ جون ۲۰۲۰ گزارش دادند که شهاب مایل هروی پسر نجیب مایل هروی به دلیل اینکه نظام فاشیستی ایران به پدرش تابعیت ایران را نمی دهد، خود را مقابل نمایندگی وزارت خارجه ایران در مشهد آتش زد. نجیب مایل هروی فرزند ناخلف افغان، ۴۹ سال است که در ایران زندگی می کند و سگ درگاه نظام آخندی ایران شده است. باوجودیکه نجیب مایل هروی خود را به نظام آخندی فروخته و آبرو شرف خود را به پای خوکان آخندی ریخته، اما نظام فاشیستی ایران کماکان او را تحقیر نموده و بی عزت ساخته و تقاضایش را برای بدست آوردن تابعیت ایران صد ها بار رد کرد.



جسم سوخته شهاب مایل هروی

آقای شهاب مایل هروی در گفتگوی تلفنی با بی بی سی گفت:

یک ماه قبل به دلیل رفتار تحقیرآمیز دولت ایران با پدرش، عملی نشدن وعده های دولت، ندادن شهروندی به پدرش پس از ۴۹ سال زندگی در ایران و ندادن مسکن مصوبه هیات وزیران خود را آتش زد. آقای هروی گفت که ۲۵ روز در بیمارستان بستری بوده، یک هفته به صورت کامل بی هوش بوده و ۵۸ درصد بدنش سوخته است.

شهاب مایل هروی ادعا نمود که مقامات دولت آخندی ایران او را تهدید نمودند که با رسانه ها حرف نزند و او را متهم ساختند که مناسبات ایران و افغانستان را تخریب می نماید.

بعد از این حادثه، دولت فاشیستی ایران موافقت کرد که به مزدور خود نجیب مایل هروی تابعیت ایران را اعطاء نماید که در واقعیت نجیب مایل هروی از خیرات سوختن پسرش از همین حالا نه ایرانی بلکه ایرانیستانی شده است. سوال درینجاست که چرا دولت فاشیستی ایران حاضر نیست حتا به مزدورانش به آسانی تابعیت بدهد. تقریباً در همه کشور های جهان یک فرد مهاجر می تواند بعد از مدت اقامت سه تا پنج سال، تابعیت همان کشور را بدست آورد به شرط اینکه فرد متقاضی تابعیت، مرتکب کدام جرم نشده باشد.



### روحانی و مزدورش نجیب مایل هروی

برای من بسیار سوال برانگیز است، باجودیکه نجیب مایل هروی ۴۹ سال در ایران زندگی کرد و همه عزت و شرف خود و افتخارات افغانستان را نثار دولت فاشیستی آخندی ایران نمود، چرا دولت آخندی حاضر نشد به این دون همت تابعیت بدهد. شاید ملا های ایران به این عقیده بودند و هستند که "انسانی که به وطن اجدادی خود خیانت کند، چطور می تواند به ایران صادق باشد اگرچه که کاسه لیس دولت آخندی هم شود." اگر دولت فاشیستی آخندی ایران همین طرز دید را در رد تقاضای های نجیب مایل هروی غرض بدست آوردن تابعیت ایران داشته است، من به ملا های ایران حق میدهم.

نجیب مایل هروی در سال ۱۹۵۰ میلادی در ولایت هرات افغانستان متولد گردید. او از سال ۱۹۷۱ میلادی تا اکنون در ایران به سر میبرد. نجیب مایل هروی همسر ایرانی دارد و صاحب دو فرزند است.

داشتن همسر ایرانی هم به حال او کمک نکرد که تا قبل از سوختن پسرش ایرانستانی شود. نجیب مایل هروی در افغانستان درس خواند و نشو نما یافت و در انجمن تاریخ مدتی کار کرد. او همچنان در ایران در رشته ادبیات فارسی ایرانی تحصیل نمود و آثاری از خود به جا گذاشته است. اما سرانجام مار آستین کشور آبائی خود شد و از افغان بودن خود انکار نمود و خود را افغانستانی نامید. به فضل عنایت الهی که حالا افغانستانی هم نیست، بلکه بعد از قربانی دادن و سوختاندن پسرش، "ایرانستانی" شده است.

خبرگزاری آوا به تاریخ ۱۳ سرطان ۱۳۹۹ می نویسد:

به گفته محمدابراهیم شریعتی، پژوهشگر و ناشر افغانستانی مقیم ایران، متأسفانه استاد نجیب مایل هروی، به خاطر بی‌مهری‌های مسئولان و اطرافیان و همچنین شرایط دشوار مالی، این روزها در وضعیتی بسیار نامساعد به سر می‌برد و روزهای خود را در یک بیمارستان روانی (بیمارستان روانی ابن‌سینا در مشهد)، به شب می‌رساند.

زهی سعادت!

این روش دولت آخندی ایران در مقابل یک انسان بی‌هویت مانند نجیب مایل هروی می‌تواند بد نام‌ترین و بی‌حیثیت‌ترین مثال برای سایر خائنان و میهن‌فروشان باشد.

**مبارک، مبارک، مبارک: نجیب مایل هروی ایرانستانی شد**

(۲)

بعد از پسر سوزی، نجیب مایل هروی قادر شد که بعد از مدت ۴۹ سال تابعیت ایران را بدست آورده و ایرانستانی شود. درینجا گزارش بی‌بی‌سی را بدون تصرف خدمت هم میهنان تقدیم میدارم.

<https://www.bbc.com/persian/afghanistan-53563961>

ایران به نجیب مایل هروی تابعیت داد

7/28/2020



به گفته محمد تقی هاشمی نجیب مایل هروی پس از خواندن سوگند نامه و انجام آزمون تابعیت، مراحل قانونی این فرآیند را طی نموده است

محمد تقی هاشمی، مدیر کل امور اتباع خارجی استانداری خراسان رضوی گفته که ایران به استاد "نجیب مایل هروی" شاعر و نویسنده برجسته افغان تابعیت داده است.

(میر عبدالرحیم عزیز: معلوم نیست که آیا بی بی سی کلمه افغان را به نجیب مایل هروی نسبت داده یا محمد تقی هاشمی؟ معمولاً نظام فاشیستی آخندی ایران وجواسیس اش در افغانستان غرض تفرقه افگنی و هویت زدانی، عوض کلمه افغان، "افغانستانی" را استعمال می نمایند).

به گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا) آقای هاشمی گفته که اعطای تابعیت ایران به این "هنرمند" افغان مقیم ایران پنجم اسد/مرداد با تلاش و همکاری تمامی وزارتخانه های مرتبط صورت گرفته است.

این مقام ایرانی گفته که نجیب مایل هروی پس از خواندن سوگند نامه و انجام آزمون تابعیت، مراحل قانونی این فرآیند را طی نموده و اسناد تابعیتی او نیز در ماه های آینده صادر خواهد شد.

مدیر کل امور اتباع خارجی استانداری خراسان رضوی گفته که علاوه بر آن مسائل مرتبط با سند مالکیت آپارتمان و بیمه بازنشستگی آقای هروی نیز مورد پیگیری قرار گرفته است.

در جواز/خرداد امسال شهاب مایل هروی، فرزند نجیب مایل هروی به بی بی سی گفته بود که در اعتراض "به تبعیض دولت ایران علیه پدرش" در برابر نمایندگی وزارت خارجه ایران در مشهد خودسوزی کرده است.

او در آن زمان گفته بود که یک ماه پیش به دلیل "رفتار تحقیرآمیز دولت ایران با پدرش، عملی نشدن وعده های دولت، ندادن شهروندی به پدرش پس از ۴۹ سال زندگی در ایران و ندادن مسکن مصوبه هیات وزیران" خود را آتش زد.

آقای هاشمی گفته که "بازتاب حمایت ایران از نخبگان و فرهیختگان افغانستانی ساکن ایران در سطح رسانه‌های داخلی و خارجی هر گونه سیاه‌نمایی و فضا سازی شبکه‌های خبری مغرض را کمرنگ خواهد نمود."

### اعطای تابعیت ایرانی به چه مناسبت؟

وقتی به فردی تابعیت یک دولت و کشور داده می‌شوند به معنی آن است که شهروند دارای اسناد هویتی آن کشور می‌شوند و از تمام حقوق و تکالیفی که قانون معین کرده برخوردار می‌شوند. وقتی شخصی به تابعیت ایران در می‌آید به معنی آن است که شناسنامه ایرانی می‌گیرد، میتواند تقاضای گذرنامه ایرانی کند، در ایران به طور قانونی زندگی، تحصیل و کار کند. در انتخابات شرکت کند، املاک و مستغلات در ایران به نام خود بخرد و دارای همه حقوقی شود که یک ایرانی باید برخوردار باشد. در برابر تکالیفی هم مقابل دولت دارد.



هروی ده‌ها اثر در ادبیات فارسی در کارنامه دارد

### زندگی نامه نجیب مایل هروی

نجیب مایل هروی متولد سال ۱۳۲۹ شهر هرات است.

او دوره دبستان و دبیرستان (تحصیلات ابتدایی و متوسطه) را در شهر کابل به پایان رساند. چنانچه از خود او نقل قول شده است:

"بنده به روایت مادرم در سال ۱۳۲۱ و به روایت پدرم در سال ۱۳۲۹ شمسی در شهر خمام متولد شدم، مسلماً روایت پدرم ارجح است. آوان کودکی را در هرات گذراندم. شهری از خراسان که در تاریخ فرهنگ فارسی، شهر شناخته شده‌ای است. در مکتب خانه‌های هرات آموختن را شروع کردم و در پی مهاجرت پدر به پایتخت افغانستان - از سن شش سالگی - بنده هم از هرات منتقل شدم و تحصیل را در مدارس کابل دنبال کردم."

آقای هروی در سال ۱۳۴۹ خورشیدی، در انجمن تاریخ کابل به امور فرهنگی مشغول شد و در آن زمان آموزش نسخه‌شناسی را از پدرش فراگرفت. سپس، در سال ۱۳۵۰، برای ادامه تحصیل عازم ایران شد.



نجیب مایل هروی از محققان عرفان و ادبیات فارسی و اهل هرات است و از ۱۳۵۰ تاکنون ساکن ایران

از او نقل قول شده است: "بعد به‌خاطر مقاله‌ای که در سال ۵۰ در کابل منتشر کردم، چنین مقدر شد که بنده کار دانشگاهی و تحصیلات خود را در زمینه زبان و ادبیات فارسی در ایران دنبال کنم."

او در سال ۱۳۵۰ وارد دانشگاه فردوسی مشهد شد و از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ نیز به فهرست برداری در کتابخانه آستان قدس رضوی مشغول شد. پس از آن، شروع به کارهای تحقیقاتی برای تهران کرد. اما زمانی که بنیاد پژوهش‌های اسلامی تأسیس شد، در سال ۱۳۶۵، به این بنیاد پیوست و به پژوهش در زمینه نسخه‌شناسی پرداخت. این همکاری در زمینه نسخه‌شناسی، کتاب‌شناسی و تصحیح متون و تدریس در همین زمینه‌ها سال‌ها ادامه داشت.

نجیب مایل هروی نویسنده، پژوهشگر، نسخه‌شناس، ویراستار و مردم‌شناس است، که رشته اصلی اش عرفان اسلامی است و از او به عنوان یکی از محققان شایسته در نقد و تصحیح متون کلاسیک نام گرفته شده است که با تألیف، تصحیح و بررسی بیش از ۳۰ کتاب ارزشمند و نگارش صدها مقاله، به این مهم پرداخته است.

از آثار مهم نجیب مایل هروی می‌توان به "برگ بی برگ: یاد نامه استاد رضا مایل هروی"، "این برگ‌های پیر، مجموعه ۲۰ اثر چاپ‌ناشده فارسی از قلمرو تصوف"، "مذکر احباب"، "مقامات جامی، گوشه‌های از تاریخ فرهنگی و اجتماعی خراسان در عصر تیموریان"، "کتاب‌آرایی در تمدن اسلامی"، "تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخ خطی"، "شرح فصوص الحکم شیخ اکبر محیی‌الدین ابن عربی" و ده‌ها اثر از این دست نام برد.



## دهم

### طرح انهدام اقتصاد افغانستان توسط ایران و پاکستان



افغانستان دو دشمن عنعنوی و تاریخی دارد: ایران و پاکستان. این دو کشور برای نابودی و انهدام افغانستان و محو آن از نقشه جهان از هیچگونه توطئه و تخریب خودداری نمی ورزند. طرح های استعماری این دو کشور در قبال افغانستان در ۴۰ سال اخیر بیشتر قوام گرفته است. با استفاده از بحران ناشی از تجاوز شوروی و امریکا به افغانستان که به راه انداختن جنگ های داخلی توسط مزدوران اجانب را هم به دنبال داشت همراه با استقرار نظام های ضد ملی و ضد مردمی، ایران و پاکستان سعی نموده اند که از حالت بد کشور ما بهره برداری های ناجایز سیاسی و اقتصادی نمایند. ایران قسمت غرب افغانستان را ملک خود میدانند و پاکستان هم شرق افغانستان را جزء عمق ستراتیژیک خود می شناسد. افغانستان تنها اما پر از خائن و میهن فروش، در تقلائی دایمی به سر میبرد که چگونه بتواند از شر دشمنان داخلی و خارجی نجات یابد و هویت خود را منحیث یک کشور مستقل در جهان تثبیت نماید.

مردم ما قبل از همه به یک زعامت ملی و مردمی نیاز دارند که کشور را بسوی رستگاری و استقلال و امنیت رهبری نماید. مبارزه علیه دشمنان داخلی و خارجی به آهستگی جان می گیرد که چطور افغانستان از رهبری سالم و مردمی برخوردار شود و افراد شریف و میهن دوست در رأس امور قرار گیرند، در غیر آن افغانستان به سوی نیستی که آرزوی میهن فروشان مسلکی و متجاوزین خارجی است، رهسپار خواهد شد. تجاوز شوروی و نصب مزدوران روس در اریکه قدرت و بی ثباتی و بی امنیتی در افغانستان، نفوذ ایران و پاکستان را در افغانستان در تمام سطوح بالا برد. بعد از شکست شرم آور شوروی و آمدن

گروه های مخرب جهادی شیعه و سنی، ایران و پاکستان نقش ضد بشری خود را در افغانستان به اوج رسانیدند.

ایران از طریق حزب وحدت و شیعه های بی مسلک نفوذ مذهبی خود را در افغانستان توسعه داده است. همچنان یک عده از محصلان افغانی که در مؤسسات تعلیمی ایران درس خوانده اند، بهترین وسیله برای توسعه تخریبی ایران در ساحات فرهنگی شده اند. یکی از اهداف ایران، تخریب اصالت فرهنگی و زبانی افغانستان است. ایران کماکان سعی میورزد که از طریق وابستگان خود در مطبوعات و معارف افغانستان رخنه نموده و دری زیبای افغانستان را منهدم نماید. سازمان جاسوسی ایران و اوآک یک تعداد تلویزیون ها و اخبار های داخل کشور را خریداری نموده و با به راه انداختن سایت های انترنیتی در صدد تخریب تاریخ و فرهنگ کشور ما شده است. اصطلاح "افغانستانی" توسط چنگیز پهلوان جاسوس معروف ایران و معلم جاسوسی احمد شاه مسعود رواج یافت تا مردم ما را بی هویت بسازد. ایران همچنان سعی نموده است که در قوم تاجیک افغانستان رخنه نموده تا یک از عده از فروخته شدگان تاجیک را بیشتر بی هویت گرداند. باید یادآور شد که بی مسلکان پشتون مانند حکمتیار و حامد کرزی و شرکاء هم زمانی در خدمت ایران بوده و شاید تا هنوز معاشخور این کشور باشند. فعالیت سازمان جاسوسی ایران تنها منحصر به داخل افغانستان نیست، بلکه جواسیس این سازمان در امریکا و اروپا هم در بدام انداختن انسان های ضعیف النفس و فاقد شرف انسانی در فعالیت دایمی اند. ایران پول هنگفتی در دامن زدن تفرقه های قومی در افغانستان مصرف می نماید. دشمنی تاریخی ایران با قوم پشتون افغانستان غیر قابل انکار است که حتا به دوران شاه ایران بر می گردد. از نگاه فاشیست های ایران و نظام عقب گرای آخندی، پشتون های افغانستان مانع عمده پیشرفت و توسعه طلبی سیاسی و فرهنگی ایران در افغانستان اند. ازینرو، ایران منتهای کوشش خود را می کند تا تفرقه های قومی و مذهبی را در افغانستان وسعت بخشد.

دشمن خارجی دیگر یعنی پاکستان از هیچ گونه تخریب سیاسی و نظامی کشور ما خودداری نکرده است. از زمان تأسیس جمهوریت اول تا اکنون، پاکستان پیوسته کوشیده است که افغانستان را همیشه بی ثبات نگهدارد تا بتواند به آسانی کشور ما را ببلعد. بدون کمترین تردید که پاکستان حمایت غرب را هم در بی ثبات ساختن افغانستان داشته است. موجودیت گروه های جهادی در آن کشور، زمینه را برای دستگاه اسنخباراتی آی اس آی مساعد ساخت که از افرادی مانند گلبدین حکمتیار پشتون، برهان الدین ربانی تاجیک و سایر رهبران جهادی استفاده اعظمی نماید. احمد شاه مسعود و برادرانش قبل از اینکه در خدمت کی جی بی درآیند، از آب و دانه آی اس آی مستفید شده اند. شب جشن سال ۱۹۷۵ که شاهد حوادث ناگوار در پنجشیر، قندوز و لغمان و دیگر جا ها بود، خیانت عده ای از خاک فروشان و خاننان به میهن را به اثبات رسانید. در زمان صدارت ذوالفقار علی بوتو، آی اس آی برای تخریب افغانستان با رهبران خائن اقلیت های افغانستان در تماس شده بود. ربانی و مسعود در آغاز روابط تنگاتنگ با آی اس آی داشتند و از همین منبع تغذیه میشدند. خلق تحریک طالبان و به راه انداختن فضای وحشت در کشور نوع دیگری از شرارت پاکستان در افغانستان بوده است. در همین زمان بود که تیوری "عمق ستراتیژیک" به میان آمد که به موجب آن پاکستان می خواست که افغانستان را به عمق ستراتیژیک خود تبدیل نماید که هنوز هم این ذهنیت در زعامت پاکستان موجود است. پاکستان مانند ایران در دامن زدن نفاق قومی در افغانستان فعال است. جواسیس پاکستان در تمام ساحات در کشور ما رخنه کرده و جنگ قومی را تبلیغ می نمایند. اصرار بر شناخت خط دیورند یک وسیله دیگر فشار پاکستان بر افغانستان است.

یک عده از میهن فروشان حرفه ئی به شناخت خط دیورند که به نفع پاکستان تمام میشود، پافشاری می نمایند. یک مامور سیاسی وزرات خارجه نظام شاهی که انسان همیشه خائن به کشور بود، راز افغانستان



را به ارتباط خط دیورند به پاکستانی ها میداد. اکنون هم، دوستان و هم سلکانش شناخت خط دیورند را از جانب افغانستان تبلیغ می نمایند. اینرا همه میدانند که هیچ خدمت ضد ملی و ضد میهنی مانند سرسپردگی این شرف باختگان به پاکستان بدون پرداخت پول اجراء نمیشود.



تعدادی از فعالین جامعه مدنی در کابل در یک حرکت اعتراضی، با نمایش چهره آدمخواران در برابر سفارت خانه های پاکستان و ایران، از این کشورها و سایر همسایه ها خواستند که دیگر از گروه های هراس افکن که دست به خونریزی و عملیات انتحاری میزنند، پشتیبانی نکنند. فعالین همچنین از ملل متحد تقاضا نمودند تا بر کشورهای حامی هراس افکنان بیشتر فشار بیاورند.

با این مقدمه، حال بر میگردیم به اصل موضوع که انهدام اقتصاد افغانستان از جانب ایران و پاکستان است.

با موجودیت یک نظام مستعمراتی و ضد ملی در کابل، تاریک اندیشان آخندی ایران و دولت فاشیستی پاکستان سعی می نمایند که زیر بنای اقتصادی افغانستان را از بنیاد منهدم کنند تا میهن ما برای همیشه در چنگال خونین این دو کشور متجاوز باقی بماند. افغانستان تا حال بازار خوبی برای اموال نامرغوب ایران و پاکستان بوده است. خصوصاً شهر های غربی و شرقی افغانستان پر از کالا های بی ارزش ایرانی و پاکستانی است. پیشرفت اقتصادی و صنعتی شدن افغانستان مانند چکشی است که بر فرق آخذ های متقلب ایران و مقامات فاشیستی پاکستان فرود می آید. با از دست دادن بازار افغانستان، ایران و پاکستان جایی دیگری برای فروش اموال بی ارزش خود ندارند. بنابراین، حد اکثر میکوشند که اقتصاد افغانستان جان نگیرد و صنایع کشور ما رونق نیابد. از داخل کشور شنیدیم که ایران و پاکستان در صدد تخریب بند و انهار افغانستان اند و در این خصوص افرادی خاصی را تربیه نموده و پول گزافی هم مصرف می نمایند. در جریان جهاد ضد شوروی، پاکستان می خواست که بند برق سروبی را توسط رحیم وردک منفجر سازد، لکن جهادی های واقعی و شریف مانع اقدام این شیاد ضد بشر گردیدند و توطئه پاکستان را خنثی ساختند. ایران از گروه تربیه شده فاطمیون خود در افغانستان تحت رهبری محمد محقق سود میبرد و از آنها در تخریب زیر بنا های اقتصادی افغانستان در نواحی هیرمند و هرات و فراه استفاده می کند.

دو دشمن تاریخی افغانستان در صدد اند که تولیدات صنعتی افغانستان را که به مشکل خلق شده و به بسیار آهستگی تکامل می یابد، در جنین نابود سازند. از جمله، فابریکه های ابتدائی ذوب آهن آماج حملات تخریبی ملای های ایران و پاکستانی های مزدور غرب قرار گرفته است. پرویز خواجه زاده رئیس اتحادیه فابریکه جات ذوب آهن افغانستان اظهار میدارد:

برخی حلقه‌ها و افراد وابسته به اجانب در داخل و خارج سنگ اندازی نموده و در برابر کارهای ما موانع ایجاد می‌نمایند. اگر دولت این صنعت ملی را حمایت نکند، سرمایه‌گذاری ۴۵۰ میلیون دالری ذوب آهن که در افغانستان فعالیت دارند و در سطح منطقه بی‌مثال اند، نابود خواهد شد.

در این سکتور بیش از ۱۴ هزار تن مصروف کار بوده و آموزش‌های لازم را برای رشد خود و تکامل فابریکه‌ها دیده‌اند. دولت قبلاً وعده داده بود تا آهن پاره‌های کهنه به کارخانه‌های ذوب آهن کشور داده شود، ولی این کار انجام نشده و آهن‌های کهنه به دشمن ما قاچاق می‌شود. تعجب اینکه، تعرفه گمرکی به آهن آلات که از بیرون به کشور وارد می‌شود کم است که در نتیجه فعالیت‌های آنان را متأثر ساخته و جلو پیشرفت صنعت آهن داخلی را گرفته که توانایی رقابت آنها را با دشمنان خارجی جداً صدمه می‌زند. اکنون به تعداد ۳۸ کارخانه ذوب آهن در سراسر افغانستان فعالیت دارد که روزانه قادر به تولید تقریباً دو هزار تن انواع آهن بوده و می‌تواند در صورت پشتیبانی دولت (۴)، ۶۰ درصد از احتیاجات داخلی را تأمین نماید. قسمت اعظم تولیدات داخلی آهن برای امور ساختمانی که در افغانستان رونق یافته استفاده می‌شود. اگر جلو فعالیت تخریبی ایران و پاکستان گرفته نشود، سکتور خانه‌سازی و اعمار مجدد هم فلج خواهد شد.

افراد وارد در این ساحه اظهار می‌دارند که دست‌های مرموز وابسته به اجانب در حرکت است که صنعت ذوب آهن افغانستان را به نفع دشمنان تاریخی افغانستان یعنی ایران و پاکستان به نابودی بکشانند. دولت مستعمراتی کابل هم میدانند که چنین فعالیت‌های در جریان است، اما تا حال اقدام جدی نکرده و یا اینکه شهادت آن را ندارد که در تقابل با ایران و پاکستان قرار گیرد. دستگاه استخباراتی ایران و پاکستان در عالیترین سطح دولت مستعمراتی کابل افراد گماشته دارند که می‌توانند فعالیت‌های ضد میهنی را به نفع ایران و پاکستان به راه اندازند و افغانستان را تابع خواسته‌های این دو کشور سازند.

حمایت مردم با شرف و ملی‌گرای ما از صنایع داخلی باعث خواهد که توطئه‌های دشمنان داخلی و خارجی افغانستان ناکام شود و کشور ما در شاهراه ترقی و پیشرفت قدم‌های متین بردارد. ناگفته نباید گذاشت که شرط هرگونه پیشرفت در قدم اول استقلال کشور و در قدم دوم استقرار یک دولت ملی و مردمی است که بر مبنای اراده آزاد مردم بنیاد شده باشد.

## یازدهم

### جنگ طبقاتی و اولیگارش‌ی جهانی

عده ای از تحلیل گران حوادث سیاسی جهان هنوز به تیوری جنگ میان ملل چسبیده و آن را یک اصل عمده در تحرک تاریخ معاصر میدانند. باوجودیکه تیوری جنگ میان ملل و کشورها را نمیتوان کلاً رد نمود و ممکن است جنگ های تباه کن بین المللی بار دیگر دنیا را به سوی نیستی ببرد، اما جنگ طبقاتی در سطح جهانی قبلاً آغاز شده که طبقات استثمارگر و استثمار شده را در تقابل هم قرار داده است. در این جنگ، طبقات محروم و نادار جهان در مقابل طبقه دارا و غارتگر ثروت جهانی صف آرائی نموده و مبارزه همه جانبه را آغاز کرده اند. جنگ طبقاتی سرحد نمی شناسد زیرا گروه های محروم همه کشورها در زیر ضربات خرد کننده و بی رحمانه اولیگارش‌ی جهانی قرار دارند. یک فیصد طبقه استثمارگر، ۹۹ فیصد مردم جهان را در زنجیر بندگی کشیده اند. همین فشار اولیگارش‌ی استثمارگر است که طبقات محروم ملل را با هم متحد میسازد. اگر تحلیل خود را بر مبنای جنگ طبقاتی در سطح جهانی پایه گذاری نمائیم، در واقعیت جنگ سوم جهانی سال ها قبل آغاز شده است.

### در سطوح ملی

فاصله طبقاتی بر مبنای تقسیم ثروت در امریکا نسبت به دهه ۸۰ و ۹۰ قرن بیست و یکم بیشتر شده و خصومت و جنگ طبقاتی را تشدید نموده است. در سه دهه اخیر، قشر دارا ثروتمند تر و طبقات زحمت کش نادار تر شده اند. البته مغالطه نشود که این مقایسه در سطح جهانی نیست که امریکا را در پهلوی سایر کشور های جهان خصوصاً کشور های جهان سوم قرار دهیم و ارزیابی خود را بر آن متکی سازیم. تداوم بحران اقتصادی سه دهه اخیر در امریکا، گویای ادعای من است. به یاد داریم که بحران اقتصادی سالیان ۲۰۰۷-۲۰۱۱ میلیون ها مردم را در امریکا بیکار ساخت، صد ها هزار فامیل منازل خود را از دست دادند، هزار ها بانک و مؤسسات مالی کوچک و متوسط در زیر چرخ رقابت انحصاری نابود شدند و توأم با آن بیکاری در مجموع از ۹ فیصد و در بعضی ایالت حتا از ۱۲ فیصد بالا رفت. اما در حین وقت تعداد معینی از مؤسسات مالی و بانک های متعلق به اولیگارش‌ی در امریکا بیلین ها دالر مردم را غارت کردند بدون اینکه مورد تحقیق قرار بگیرند. در واقعیت همین قشر غارتگر از حمایت دولت و دستگاه های امنیتی برخوردار بوده اند تا کسی نتواند به آنها صدمه وارد نموده و یا آنها را به محاکمه بکشاند. این گروه پول های غارت شده را از امریکا خارج ساخته تا از پرداخت مالیه در امان باشند.

نشیب و فراز حیات اقتصادی، نارامی های اجتماعی و طبقاتی را سبب شده است. این نارامی ها تا حال پوشیده مانده اما سرانجام فوران خواهد زد. گروه اولیگارش‌ی امریکا از احتمال تشدید جنگ طبقاتی بالاخص در شهر های بزرگ و صنعتی خوب وافق است و آمادگی های لازم را غرض رویارویی با آن گرفته است. بطور مثال تعداد دسته های ضربتی پولیس با تکتیک کماندوئی و نظامی نسبت به سال های ۱۹۸۰، ۲۵ مراتب بیشتر شده است که این خود نظامی شدن تدریجی حیات "دموکراتیک" امریکا را به اثبات میرساند. در ۱۹۸۰، دسته های ضربتی پولیس ۳ هزار بار خانه های مردم را کوبیدند، اما اخیراً دسته های ضربتی ۸۰ هزار بار برای مردم مزاحمت ایجاد نموده اند. هر روز منازل بیش از صد

فامیل در امریکا مورد حمله و تفتیش قرار می گیرد که بیشتر شان اقلیت ها اند. دستگاه پولیس با لباس و تجهیزات نظامی مجهز گردیده که از وزارت دفاع برای شان تدارک دیده میشود. دولت فدرال به ارزش ۴.۳ بلیون ملکیت نظامی را به دستگاه های پولیس تحویل داده است که این خود نشانه ای از ترس اولیگارشلی امریکا از تشدید نبرد طبقاتی است که در کمین نشسته است.

اولیگارشلی صرف با بکار برد تکنیک خشن بسنده نکرده، بلکه برای بروز احتمالی قیام های مردمی آمادگی می گیرد. در یک محل نا معلوم در ایالت ورجینیا، شهرک های اعمار گردیده که شبیه به سائز شهر های امریکاست. درین محلات گروه های تازه نفس کماندوئی تحت تربیه گرفته میشوند که برای مقابله با قیام های مردمی و جنگ های پاتیزانی شهری آمادگی داشته باشند. اولیگارشلی میداند که سرمایه داری انحصاری خصومت طبقاتی را بیشتر دامن می زند و طبقات نادار را فقیر تر میسازد که سرانجام به نارامی های جدی اجتماعی منتهی خواهد شد. یک تعداد صاحب نظران معتقد اند که تروریزم دولتی در حیات امریکا حاکم شده است. ادارات امنیتی آگاه هستند زمانیکه مردم به وحشت انداخته شوند، مقاومت و اراده سیاسی شان مضمحل میگردد و به زودی تسلیم میشوند. این تکنیکی است که اولیگارشلی از مدت ها قبل بدینسو به آن متوصل شده است. احصائیه ماه اکتوبر سال ۲۰۱۳ موسسه تحقیقاتی پیو Pew Research Center نشان داد که "چهار از پنج امریکائی به دولت امریکا اعتماد ندارد." آمار تاریخی اپریل ۲۰۱۴ موسسه ریزن روپ (Reason Rupe) اشاره می کند که "سه از چهار امریکا معتقد است که سیاست مداران شان فاسد اند." مردم امریکا خوب میدانند که سیاست مداران شان خود و یا نماینده قشر اولیگارشلی امریکا می باشند و خدمت گذار مردم نیستند.

یکی از نمونه های دیگر وارخطائی اولیگارشلی، تجاوزات پی در پی امریکا به دیگر کشور هاست. یکی از اهداف تجاوزات انحراف اذهان عامه مردم از مشکلات و بحرانات اجتماعی و اقتصادی در داخل است. هر زمانیکه بحران اقتصادی و مالی شدت می گیرد، اولیگارشلی بیشتر متجاوز میشود. در حقیقت سرکوبی در داخل و تجاوز به خارج جز کارنامه سیاه تاریخی اولیگارشلی بوده است. این جاست که قیام های ملی و مردمی علیه امپریالیزم اوج می گیرد و نبرد طبقاتی خاصیت جهانی پیدا می کند. این موضوع را بیشتر در سطوح منطقه ئی و جهانی مورد کاوش قرار می دهم.

در اروپا وضع اقتصادی و اجتماعی حتا بدتر از امریکا بوده و جنگ طبقاتی در این قاره علیه روش های نادرست گروه اولیگارش اروپا در چند سال اخیر شدت یافته است. ارقام بیکاری بیانگر واقعیت های جامعه اروپائی خواهد بود. وقتیکه اروپای غربی به این حالت بد گرفتار باشد، ما حدس زده می توانیم که اروپای شرقی در کدام شرایط اسفبار و دردناک قرار دارد. نزدیکی این قسمت اروپا به اتحادیه اروپائی وضع اقتصادی و اجتماعی این کشور را به مراتب وخیم تر ساخته که حال مردم این کشور افسوس دهه های قبل از دهه ۹۰ را میخورند. احصائیه ها در اروپا گویای بی اعتمادی مردم نسبت به نظام های سیاسی شان و اتحادیه اروپائی است. از یونان و دنمارک تا برتانیه مردم درجوش و خروش اند و علیه بی کفایتی نظام های مستقر نارضایتی خود را بروز میدهند. خصوصاً غضب مردم علیه طرح شدید اقتصادی اتحادیه اروپائی که نمایندگی از اولیگارشلی اروپا می نماید، به یک جنگ طبقاتی تماماً عیار مبدل شده است. مردم در اروپا حکومت خود را به ارتباط سطح بلند بیکاری، پائین افتادن سوبیه زندگی و زیربار رفتن امریکا مورد ملامتی قرار میدهند و نظام های خود را خدمتگذار مردم و جوامع خویش نمی پندارند. بر مبنای همین طرز دید طبقات محروم اروپاست که مبارزه طبقاتی درین قاره گسترش می یابد و تن لرزه ها را در اولیگارشلی اروپا سبب میشود. همچنان، همسوئی بعضی نظام های اروپائی با امریکا در تجاوزات به منظور غارت ثروت و چپاول کشور های ضعیف و ناتوان نارضایتی وسیعی را در مردم

خلق نموده است. پیمان تجاوز کار ناتو روش ضد انسانی اولیگارش‌ی آمریکا و اروپا را با هم تلفیق میدهد که مصیبت‌های عظیمی را در سطح جهانی باعث شده است.

## در سطوح منطقه‌ئی و جهانی

جهانی شدن (Globalization) سرحدات را درنوردیده و موانع سیاسی و مالی را با خشونت از سر راه برداشته است. این میلان هنوز هم ادامه دارد و امپریالیزم جهانی با هراس از عقب افتادن در رقابت‌های انحصاری بدون توقف می‌گردد و ویران می‌نماید. علی‌الرغم کشمکش میان گروه‌های متعدد اولیگارش‌ی که یک امر طبیعی در غارت ثروت ملی کشورها تلقی میشود، همکاری عمیقی هم میان‌شان در حمایت یکدیگر علیه طبقات محروم جوامع نضج گرفته است. گروه‌های اولیگارش‌ی میدانند که سقوط مالی یکی تأثیر تباہ کن بر سایر گروه‌های همکیش دارد. ما بحران مالی و اقتصادی آمریکا را بین سالیان ۲۰۰۸-۲۰۱۱ مشاهده کردیم که چطور افلاس چند بانک و موسسات مالی، سائر موسسات مالی و بانک‌ها را که متعلق به فامیل‌های متنفذ اند، خساره مند ساخت و اقتصاد سرمایه داری آمریکا و اروپا را متزلزل نمود. در سطح جهانی هم همین هراس خلق شده است که بر بادی اولیگارش‌ی یک کشور مانند مرض ساری سائر سازمان‌ها اولیگارش‌ی را در هم می‌کوبد و از پا می‌اندازد. جهانی شدن سرمایه، موسسات اولیگارش‌ی را با هم بافت داده و منافع‌شان را در تقابل با منافع کتله‌های عظیم مردم مشترک ساخته است. ازینرو گروه‌های اولیگارش‌ی سعی می‌نمایند مسیر جنگ‌های تباہ کن را که خود و دیگران را می‌بلعد ماهرانه به سوی طبقات محروم سوق دهند و ثروت خویش را از نابودی حتمی محفوظ بدارند.

والستریت برای نابودی "دشمن" از دو روش استفاده می‌نماید "قدرت یا زور شدید (Hard Power) و قدرت یا زور ملایم (Soft Power). اولی به معنی تجاوز مستقیم و سریع به سایر کشورهاست و دومی جنگ نیابتی و کودتا‌های مورد حمایت امپریالیزم و اعطای رشوه و مصرف پول را در بر می‌گیرد. والستریت هنوز از جنگ و تعرضات مستقیم نظامی به منظور انهدام نظام‌های خلاف میل و تسخیر اراضی و غارت منابع طبیعی کشور‌های مورد نظر دست نکشیده است، اما درحین وقت میکوشد راه‌های کم درد تر و کم مصرف تر را هم سراغ نماید. یکی از این راه‌ها، به راه انداختن جنگ‌های نیابتی و کودتا‌هاست که مثال هر دو را در عراق، لیبیا، سوریه و اوکراین مشاهده نموده ایم. امپریالیزم تلفیق هر دو روش شدید و ملایم را حین تجاوز به افغانستان بعد از حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ غرض انهدام نظام طالبی مورد استفاده قرار داد: یعنی تجاوز مستقیم با استفاده از مزدوران داخلی. بمباران سیستماتیک افغانستان توسط آمریکا و پا گذاشتن نیرو نخبه آمریکا در شمال کشور باعث شد که گروه به نام ائتلاف شمال در خدمت امپریالیزم قرار گیرد. بالاخص منافقان جمعیت اسلامی و شاخه شورای نظار خدمات غیر شرافتمندانه خود را در اختیار متجاوزین گذاشتند. گلم جم دوستم و حزب وحدت هم جز به اصطلاح ائتلاف شمال بودند که سر سپردگی خود را به امپریالیزم به اثبات رسانیدند.

در تعرض به افغانستان، اولیگارش‌ی طالبان سرکش را از سر راه برداشت و زمینه را برای غارت و چپاول ثروت طبیعی افغانستان برای خود مهیا ساخت. امپریالیزم افراد و گروه‌های مزدور داخلی مانند شورای نظار، منافقان جمعیت اسلامی، دوستم و حزب وحدت را با پول و مقام مکافات داد و افغانستان را به دزدان، جاسوسان و قاچاقبران سپرد و خود از عقب اداره افغانستان را در دست گرفت. سهم جواسیس و خاک فروشان شورای نظار از همه بیشتر است و اولیگارش‌ی عمداً یک اقلیت ناچیز را بر سرنوست کشور مسلط ساخت تا مردم ما را عذاب دهد و جنگ قومی و محلی را تشویق نماید. در جریان تجاوز و اشغال، امپریالیزم توانست یک قشر طفیلی بورژوازی کمپرادور را در افغانستان خلق نماید تا اولیگارش‌ی جهانی

در آینده بتواند به آن اتکاء کند. همچنان استفاده از آن جی او ها در سرتاسر کشور وسیله مناسبی برای پخش نفوذ اولیگارش‌ی و استعمار جهانی شده است. آن جی او ها کمر امپریالیزم و اولیگارش‌ی جهانی را در افغانستان بسته کرده اند. این مؤسسات امپریالیستی ذریعه عمال داخلی به تار و پود حیات مردم ما رخنه کرده تا میهن ما را از ریشه برکنند و در عوض یک جامعه بی فرهنگ و بی بندوبار اعمار نمایند. اما خوشبختانه در پهلوی خلق بورژوازی کمپرادور و آن جی او ها، شعور طبقاتی و آگاهی سیاسی مردم ما قوس صعودی را پیموده و طبقات محروم خود را با یک مبارزه همه جانبه علیه استعمار و وابستگان داخلی اش آماده می سازند.

امپریالیزم قبل از داخل شدن در صحنه، از عقب گرداندگی می کند و جوامع مورد نظر را ذریعه دست نشانندگان خود خنجر می زند. تحریکات امپریالیستی به نام های انقلابات نارنجی و گلایی و یا به اصطلاح "دموکراتیک" نمونه بکار برد "قدرت ملایم" (Soft Power) اولیگارش‌ی است که ضرورت تجاوز مستقیم نیرو های امپریالیستی را مرتفع میسازد و بدون مصارف گزاف امپریالیزم را به هدف میرساند. در صورتیکه "قدرت ملایم" کارگر واقع نشد، گزینش نظامی روی دست گرفته میشود، به شرط اینکه بانک ها و مؤسسات مالی گروه اولیگارش‌ی کشور های زیر ضربه از انهدام مصئون باقی بمانند. روی همین دلیل است که کشور های نسبتاً بزرگ و متمول مانند روسیه، چین، هند و برازیل از رویارویی مستقیم با امریکا خودداری می نمایند و روش های تند و خود سرانه امریکا را در سطح جهانی بعضاً نادیده می گیرند. نخبگان این کشور ها روابط محکم تر و نزدیک تر با نخبگان امریکا و غرب اروپا دارند تا با مردم عادی خویش. در واقعیت یک نوع اتحاد نامقدس میان اقشار متمول دنیا برقرار است که ضامن حفظ منافع پولی و مالی یک دیگرند و انهدام نظام های خلاف میل را به همکاری یک دیگر انجام میدهند. ما اتحاد نا مقدس گروه های اولیگارش‌ی جهانی را در سرنگونی نظام صدام حسین، قذافی و ویرانی عراق و لیبیا مشاهده کردیم. یکی از دلایل تجاوز به عراق و لیبیا فقدان موجودیت بورژوازی کمپرادور در این دو کشور بود که امپریالیزم به آن ها اتکاء میکرد تا بتواند جنگ نیابتی را بدون تحمل هزینه سنگین نظامی به راه اندازد. اینرا هم باید بدانیم که سرانجام تصادم منافع میان الیگارش‌ی جهانی است که جنگ ها میان ملل را سبب میشود که مثال های عمده آن جنگ اول و دوم جهانی بود.

صرف نظر از خاصیت دکتاتور منشانه صدام و قذافی، پالیسی اقتصادی و روش نسبی رفاه عامه در این دو کشور مانع عمده رشد بورژوازی کمپرادور شد که در واقعیت خار چشم اولیگارش‌ی جهانی بود، ازینرو باید هر دو نابود میشدند. همچنان تندروان اسلامی در عراق صدام حسین و لیبیای قذافی در موفقی نبودند که نظام این کشور ها را به مبارزه بطلبند تا امپریالیزم بتواند از خدمات آنها مستفید گردد، لذا والستریت و همراهان تجاوز به عراق و لیبیا و انهدام هر دو نظام را سفارش نمود. باید یاد آور گردم که یکی از نتایج تجاوز به عراق و لیبیا و بربادی این کشور ها، ظهور و رشد سریع تند روان اسلامی است که امپریالیزم و اولیگارش‌ی جهانی را در اهداف منطقه ئی مدد میرساند، حتماً اگر بعضاً هم در تصادم قرار گیرند. دلیل دیگر این بود که هم صدام و هم قذافی منزوی شده بودند و حامی منطقه ئی و جهانی نداشتند. اولیگارش‌ی فهمید که تعرض مستقیم به این دو کشور جنگ منطقه ئی و جهانی را شعله ور نخواهد ساخت و به همان کشور ها محدود باقی خواهد ماند.

اولیگارش‌ی در سوریه از قدرت ملایم (Soft Power) یعنی جنگ نیابتی استفاده می کند زیرا میدانند که تجاوز به سوریه درگیری منطقه ئی و یا شاید جهانی را موجب شود. باوجودیکه بورژوازی کمپرادور در کشور های مانند عراق و لیبیا به قدر کافی تبارز نکرده است، اما سوریه حامی منطقه ئی و جهانی دارد که جرأت اولیگارش‌ی را در تجاوز مستقیم سلب کرده است. سوریه از حمایت ایران، حزب الله لبنان و

شیعان در منطقه و روسیه و چین (نسبی) در سطح جهانی برخوردار است. والستریست از محدودیت تجاوز به سوریه و نتایج ناشی از آن آگاه است، لذا جنگ نیابتی را با کمک همراهان منطقه‌ئی مانند عربستان، اردن، قطر و ترکیه و تندروان اسلامی داخلی و منطقه‌ئی در سوریه به راه انداخته تا بتواند نظام اسد را از پا درآورد. باوجودیکه نظام اسد اخیراً دست بالا در جنگ‌های داخلی یافته است، وضع سوریه هنوز هم تاریک معلوم میشود. والستریست سوریه را ویران ساخت و توازن را کلاً به نفع اسرائیل تغییر داد. حد اقل باید ۳۰ سال آرامش در سوریه حکمفرما شود تا این کشور بتواند کمر راست کند و به حالت قبل از جنگ داخلی رجعت نماید.

حالت در اوکراین و ایران متفاوت است. در هر دو کشور نخبگان مالی و بورژوازی کمپرادور جایگاه محکم دارند که از حمایت اولیگارش جهانی بر خوردارند. ازینرو، امپریالیزم موفق شد توسط عمال خود نظام قبلی اوکراین را با کودتا و بدون مصارف کمرشکن از پا درآورد و افراد دست‌نشانده خود را با مانور انتخابات جانشین آن سازد. بحران اوکراین یکی از نمونه‌های تقلای الیگارشی جهانی است تا از تصادم نظامی با روسیه بپرهیزد و از جنگ تباه کن اتمی جلوگیری نماید. به عوض، اولیگارشی با وضع تعزیرات اقتصادی جنگ طبقاتی را از داخل دامن می‌زند و ازین طریق رقیب را از پا در می‌آورد.

طوریکه قبلاً متذکر شدم علیرغم همکاری میان گروه‌های اولیگارشی جهانی، رقابت شدیدی میان آنها برای تحت انقیاد درآوردن کشور های ضعیف در حال تکوین است. زمانیکه منافع پولی اولیگارشی در خطر باشد و احساس نماید که طبقات محروم از ثروت ملی کشور های خود بهره میبرند، آن وقت گروه های اولیگارشی برای محار کردن مبارزات مردمی دست اتحاد میدهند. در اوکراین، اولیگارشی ترجیح میدهد که جنگ فرسایشی را به راه اندازد و روسیه و مخالفان داخلی نظام دست‌نشانده را به تحلیل ببرد. خطر تصادم بین روسیه و ناتو هنوز کاملاً منتفی نشده است، اما بعد از عقب نشینی پوتین در زیر فشار اولیگارشی روس اعلامیه تاریخی ۷ می ۲۰۱۴ دال بر تائید و احترام گذاشتن به انتخابات ریاست جمهوری اوکراین و همکاری با پورشنکو رئیس جمهور جدید وقت اوکراین، احتمال برخورد نظامی بین روسیه و ناتو در حال کنونی کاهش یافته است. این یک موفقیت چشمگیر برای نخبگان جهان بود که توانستند از یک تصادم نظامی تمدن سوز بین روسیه و ناتو به ارتباط بحران اوکراین جلوگیری نمایند و جهان را از آتش اتمی عجالتاً مصئون نگهدارند. اولیگارشی جهانی نمی‌خواهد دست آورد های پولی و مالی خود را از دست دهد و خاطرات جانکاه جنگ اول و دوم جهانی را تکرار نماید. لاکن بازنده اصلی طبقات محروم است که با تعزیرات اقتصادی طرفین خساره می‌کشند اما تسلیم نمی‌شوند.

در ایران هنوز توطئه های امپریالیستی به مرحله پختگی خود نرسیده است، اما تخریب نظام فاشیستی آخندی همچنان ادامه دارد. اولیگارشی در صدد پیاده کردن مثال اوکراین در ایران است زیرا هراس دارد که تجاوز به ایران ابعاد منطقه‌ئی به خود خواهد گرفت و تصادمات نظامی از اداره خارج خواهد شد. ایران همچنان طور نسبی موسسات مالی پیشرفته شبیه به غرب دارد و اولیگارشی ایران هم با اولیگارشی جهانی در دادوستد است که والستریست میتواند در تخریب و یا تعویض نظام آخندی به آن ها متکی شود. مستشعر از ناکامی های گذشته در ایران، والستریست می‌کوشد تغییرات را طبق میل از داخل تشویق نماید و با استفاده از قدرت ملایم (Soft Power) ایران را از مسیر کنونی منحرف سازد. گروه اولیگارشی ایران و بورژوازی کمپرادور که تحت رهبری آیت الله ها رشد نموده همراه با قشر حاکم متمایل به غرب می‌توانند امیدی برای اولیگارشی جهانی در خصوص تغییر در ایران باشند. روش سختگیرانه ایران در سیاست خارجی به آهستگی اما متداوم به روش نرمتر نسبت به غرب و بالآخر امریکا مبدل شده و دیر نخواهد بود که ما شاهد به زانو افتادن نظام آخندی در حضور اولیگارشی جهانی باشیم. تعزیرات شدید

اقتصادی از بیرون و فشار قشر سرمایه دار وابسته از داخل بود که روحانی فرصت طلب را روی صحنه آورد. درین چرخش منافع مردم ایران مطرح نیست، بلکه بقای نظام آخندی هدف اصلی است. منافع اولیگارش‌های ایران ایجاب می‌کند که خود را با اولیگارش‌های جهانی ملحق ساخته تا از ضربات خردکننده جنبش‌های مردمی در ایران مصئون باقی بمانند. مبارزات طبقاتی در ایران ابعاد وسیع به خود خواهد گرفت که لبه تیز آن متوجه اولیگارش‌های این کشور خواهد بود که از حمایت اولیگارش‌های جهانی در تقابل با خیزش‌های مردمی برخوردار خواهد شد.

تحلیل حوادث جهان در عصر جهانی شدن ما را به سوی تحلیل مبارزات طبقاتی در سطح جهانی می‌کشاند. توده‌های اسپر و استثمار شده در سراسر دنیا به این نتیجه خواهند رسید که در مبارزات ضد استعماری و ضد استثمار منافع مشترک دارند. باوجودیکه تجاوزات و به راه انداختن جنگ‌ها چرخ صنعتی امپریالیزم را به پیش میراند و بیلیون‌ها دالر را در کیسه نخبگان میریزاند، گروه‌های اولیگارش‌های جهانی سعی می‌ورزند که از تصادمات مصیبت بار نظامی خوداری نمایند. استعمار از روش کلاسیک تفرقه بیانداز و حکومت بکن و تشویق خصومت‌های قومی، مذهبی و نژادی دست نکشیده است، لکن عملکرد اولیگارش‌های جهانی بیشتر رنگ طبقاتی به خود گرفته است. زمانیکه رسیدن به هدف بدون مصارف عظیم نظامی و کشتار دسته جمعی میسر شود، ضرورتی به تجاوز با قوای عظیم نظامی باقی نمی‌ماند.

اتحاد گروه‌های اولیگارش‌های جهانی در چپاول و غضب ثروت ملی کشورها و درهم کوبیدن جنبش‌های مردمی که برای آزادی و تأمین مساوات و عدالت اجتماعی می‌جنگند، مبارزه طبقاتی را علیه اولیگارش‌های جهانی حتمی ساخته و تدوام بخشیده است.



## دوازدهم

### گلبدين حكمتيار در دام هميشگي پاكستان



گلبدين حكمتيار

به تاريخ ۱۹ اکتوبر سال ۲۰۲۰، گلبدين حكمتيار رهبر حزب انسانكش اسلامي، سفر چند روزه به پاكستان نمود تا بار ديگر سرسپردگي خود را به مقامات استخباراتي اين كشور به خاطر حمايت متدوام آنها از وي ابراز بدارد. براي خوشي رهبران آي اس آي، حكمتيار اظهار داشت كه "پاكستان وطن دوم من است." "وزارت خارجه پاكستان سفر گلبدين حكمتيار، رهبر حزب اسلامي را بخش مهمي از تلاش ها براي گسترش روابط دو جانبه بين پاكستان و افغانستان خواند."

در روز هائي كه موضوع خروج قواي متجاوز امريكا از افغانستان گرم است و گروه ها و افراد مختلف سعي ميورزند از اين حالت به نفع خود مستفيد گردند، سفر حكمتيار به پاكستان هم معني خاص خود را دارد. ممكن حكمتيار در محاسبه سياسي اش به اين عقيدة رسيده باشد كه بعد از عقب نشيني اجباري (شكست) امريكا از افغانستان، دست پاكستان بار ديگر در افغانستان آزاد خواهد شد و مانند ساليان ۲۰۰۱-۱۹۹۲، اسپ خود را چهار نعل خواهد دواند. پاكستان در تمام گروه هاي جهادي بالاخص حزب اسلامي حكمتيار، جمعيت اسلامي رباني و تحريك طالبان به قدر كافي جاسوس و دست پرورده دارد كه براي ده ها سال ديگر از آنها استفاده خواهد كرد. سفر حكمتيار به پاكستان با در نظر داشت جريانات سياسي كشور هم بدون يك هدف سياسي نبود: برگشت به اريکه قدرت با حمايت پاكستان.



**قریشی وزیر خارجه پاکستان از یار وفادار پاکستان پذیرائی میکند**

سایت اکسپرس تریبیون پاکستان به تاریخ دوم نوامبر سال ۲۰۲۰، مضمونی نوشت تحت عنوان "پاکستان: معمای گلبدین حکمتیار." در این مضمون نگاشته شده است:

**حینیکه عقب نشینی قوای امریکا از افغانستان قریب الوقوع معلوم میشود، سیاستمداران در حال ائتلاف ها هستند تا به زینه های قدرت بالا شوند، سفر اخیر گلبدین حکمتیار به پاکستان یک انکشاف بزرگ است.**

حکمتیار در جریان سفرش نقش پاکستان را در برقراری صلح در افغانستان تصدیق نموده و مداخله سیاسی هند را در سیاست افغانستان محکوم کرد. برای هم میهنانی که دهه هفتاد را به خاطر ندارند و یا اینکه چشم به جهان نگشوده بودند، یاد آور میشوم که گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود اعضای سازمان جوانان مسلمان بودند که علیه چپی های آنوقت پیروان مسکو و بیجینگ مبارزه می کردند و از حمایت مالی و لوجیستیکی امریکا و پاکستان برخوردار بودند. بعد از استقرار جمهوریت در سال ۱۹۷۳، یک عده از اعضای سازمان جوانان مسلمان به جرم توطئه گری و براندازی نظام جمهوری اعدام شدند و عده ای دیگری به پاکستان فرار نمودند و از آنجا به حمایت ای اس آی پاکستان به حملات ضد میهنی آغاز نمودند که در شب های جشن سال ۱۹۷۵ به اوج خود رسید. بنابراین، هر دو گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود سابقه خیانت به میهن و همکاری با دستگاه استخباراتی پاکستان را داشته اند. اما در میان همه، گلبدین حکمتیار محبوب القلوب مقامات پاکستانی بوده است.

هم میهنان درد کشیده ما خوب به خاطر دارند که حکمتیار و مسعود (شورای نظار- جمعیت اسلامی) همراه با دوستم، حزب وحدت و اتحاد اسلامی سیاف در سالیان ۱۹۹۲-۱۹۹۶ کابل را به جهنم تبدیل کردند و ده ها هزار تن مردم این شهر را به هلاکت رسانیدند. در تمام این حوادث دستان پاکستان، ایران و روسیه دخیل بود و هر یک از این کشور ها یک گروه ضد ملی را در افغانستان در آغوش داشتند و

حمایت می کردند. اکنون حکمتیار بعد از تسلیم شدن به متجاوزین امریکا، خواستار حمایت دوباره پاکستان است تا در محاسبه سیاسی و نظامی آینده افغانستان مطرح گردد. لکن برای اسلام آباد دشوار خواهد بود که بتواند توازن سیاسی را در تقابل با دولت فعلی کابل برقرار نماید. افغانستان فعلی، افغانستان دهه ۹۰ نیست که پاکستان مهمترین بازیکن آن باشد. اکنون قوای های مختلف خارجی و داخلی در افغانستان در حال پیکار و مجادله اند و پاکستان در مجموع نخواهد توانست که خواست خود را به تنهایی بر افغانستان تحمیل نماید. اما در حین وقت از نفوذ سیاسی پاکستان در حلقات سیاسی و مذهبی افغانستان هم نباید غافل بود.

خبرگزاری اسپوتنیک به تاریخ ۱۶ اکتوبر ۲۰۲۰ گزارش داد که یکی از رهبران جنبش "حفاظت از پشتون ها" در پاکستان به اسم محسن داور اظهار عقیده نمود:

**حکمتیار یک سیاستمدار شکست خورده در فضای سیاسی افغانستان است و مردم او را در انتخابات طرد کردند. حکمتیار باوجود شکست در انتخابات ریاست جمهوری افغانستان، دولت فعلی این کشور را نا مشروع میداند و خواستار براندازی آن از طریق جنگ شده است.**

از این گفتار معلوم میشود که گلبدین حکمتیار ارزش خود را نزد پشتون های آن سوی سرحد از دست داده و حامی ندارد. یگانه پشتیبان حکمتیار در پاکستان احزاب اسلامی و سازمان استخبارات پاکستان آی اس آی است که از همچو افراد بی هویت و میهن فروش برای بی ثبات ساختن افغانستان بهره برداری می نمایند. حکمتیار با جریان صلحی که در قطر به راه افتاده هم مخالفت می نماید، دلیلش نبود خود وی است. او در مورد جریان صلح در قطر چنین اظهار داشت:

**احزاب سیاسی در مذاکرات جاری صلح در دوحه، به حاشیه رانده شده اند. او همچنان گفتگو های صلح در دوحه را تنها میان ارگ و طالبان خوانده و گفته است که به همه افغان ها ارتباط نمی گیرد. حکمتیار حکومت افغانستان را متهم ساخته است که به صلح متعهد نبوده و بر جنگ تأکید می کند.**

اما دولت مستعمراتی افغانستان در عکس العمل به این اظهارات حکمتیار متذکر میشود که حکومت افغانستان تعهد خود به صلح با طالبان را در چندین طرح ثابت ساخته است. موافقتنامه صلح با گلبدین خود یک نمونه زنده از تعهد و صداقت حکومت اسلامی افغانستان است.

ملا منان نیازی، معاون انشعابی طالبان به امضای توافقنامه صلح میان دولت افغانستان و حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار عکس العمل نشان داده و به خبرگزاری مهر مورخه 29 میزان 1395 شمسی اظهار داشت:

**حزب اسلامی به رهبری گلبدین حکمتیار به دستور پاکستان وارد مذاکرات صلح با دولت افغانستان شده است. نیازی از سیاست دوگانه پاکستان در قبال گفتگوهای صلح افغانستان به شدت انتقاد کرد و گفت که اسلام آباد از روند صلح افغانستان به نفع خود استفاده می کند. ادعای حمایت این گروه از صلح میان دولت و حزب اسلامی یک ادعای**

دروغین می باشد. ما طرفدار صلحی هستیم که کشورهای بیگانه در آن دخالتی نداشته باشند.

ملا منان نیازی در ادامه افزود: به دلیل مشکوک و مبهم بودن این توافق و به دلیل دخیل بودن پاکستان در پشت پرده گفتگوها، آنها از توافق صلح میان دولت افغانستان و حزب اسلامی حمایت نکرده اند.

با وجود توافقنامه صلح، دولت مستعمراتی کابل و محافل سیاسی افغانستان به گلبدین حکمتیار کمتر توجه دارند و او را یک قطعه سوخته میدانند. روی همین دلیل است که حکمتیار می خواهد که دوباره سر زبان ها بیافتد تا بتواند نقش مخرب خود را در آینده افغانستان ایفاء نماید. دلیل عمده سفرش به پاکستان همین بود.

## سیزدهم

### یورش سیاسی و نظامی روسیه به سوی افریقا و افغانستان

نسبت آغاز کار دور چهارم پوتین رئیس جمهور روسیه، این مضمون را که در ماه اکتوبر سال ۲۰۱۶ تحریر نموده بودم، دوباره خدمت هم میهنان عزیز تقدیم می‌نمایم. یورش امپریالیستی روسیه در شرق میانه، افریقا و اروپای شرقی که با به قدرت رسیدن پوتین در سالیان اول قرن ۲۱ آغاز شده بود، همچنان ادامه دارد. بنابراین تجدید چاپ این مضمون را لازم دانستم. بایست یادآور شد که تجاوزات پی در پی ناتو سهم خود را در عروج پوتین بازی کرده است.

مسکو بیش از این صرف در سوریه بسنده نمی‌کند، بلکه اکنون یورش سیاسی و نظامی اش جهانشمول شده است. روسیه در امریکای لاتین، شرق دور و افریقا مانند دوران جنگ سرد دهه‌های قرن ۲۰ عمل می‌نماید. روسیه دیگر آن روسیه یالشتین نیست که تجاوزات غرب را نادیده بگیرد و دست روی دست بگذارد. مسکو در سوریه ثابت ساخت که توانائی هر نوع رویارویی را با امریکا و ناتو دارد. کمترین سوء محاسبه بین امریکا و روسیه در سوریه باعث بروز یک جنگ اجتاب ناپذیر بین این دو قدرت جهانی خواهد شد که ابعادش در شرق میانه محدود نخواهد ماند. خالی از دلچسپی نیست که نیات روسیه را در افریقا مورد ارزیابی قرار دهیم و مشاهده نمایم که هدف مسکو از گسترش نفوذش در افریقا خاصاً شمال این قاره چه خواهد بود. قابل یادآوری است که دو اصل عمده، سیاست خارجی روسیه پوتین را می‌سازد: ناسیونالیسم روس و احیای عظمت طلبی سوسیال امپریالیزم شوروی. خواهی نخواهی تطبیق این دو اصل در صحنه عمل، روسیه را با امپریالیزم غرب در تقابل قرار میدهد و سالیان دوران جنگ سرد را احیاء می‌کند.

روسیه آرزو دارد که به قاره سیاه برگردد و مانند دوران جنگ سرد بین شرق و غرب، دوباره به قدرت نمائی آغاز نماید. قدم اول مصر است که شوروی از همین کشور با سرشکستگی خارج ساخته شد و انورالسادات رئیس جمهور وقت مصر به عوض، امریکا را جانشین شوروی ساخت. این بزرگترین ضربه به حیثیت شوروی آن زمان بود که بعداً افغانستان قربانی آن شکست روسیه در مصر گردید. حال روسیه می‌خواهد که دوباره به مصر برگردد و از همین کشور به یورش های سیاسی و نظامی خود در قاره افریقا آغاز نماید. راه طولانی و دشوار است، اما روسیه مصمم است به هر قیمتی که شده موانع سیاسی را از سر راه بر دارد. روسیه هم اکنون با مصر در حال مذاکره است که بتواند از مراکز نظامی مصر استفاده نموده و در صورت موافقت دو جانبه وسایل نظامی خود را انتقال دهد. یکی ازین مراکز بندری در نزدیکی شهر سیدی بارانی در مجاورت سرحدات مصر با لیبیا قرار دارد که زمانی پایگاه نظامی شوروی بود. اگر روسیه به این مرکز نظامی دسترسی کامل بیابد، همه فعالیت های غرب را در لیبیا زیر نظر خواهد گرفت و گروه های ضد غرب به شمول حامیان قذافی را که هنوز هم در فعالیت اند، کمک خواهد کرد. ناتو خصوصاً فرانسه و امریکا از توافق مصر و روسیه در واگذاری این مرکز نظامی به روسیه سخت نگران اند و هراس دارند از اینکه روزی صحنه سیاسی و نظامی لیبیا مانند سوریه عوض گردد. مرکز نظامی سیدی بارانی مانند بندر تارتوس در سوریه ارزش استراتژیک دارد و روسیه را قادر میسازد

تا در بحیره مدیترانه آزادی عمل بیشتری پیدا نماید. نسبت تنش در روابط واشنگتن و قاهره، امریکا قادر نخواهد بود مانع همکاری نظامی روسیه و مصر گردد. مصر در این اواخر مقدار عظیم اسلحه از روسیه خریداری نموده که برای مدتی موجودیت نظامیان روسیه را برای مصر حتمی می سازد.

تنش در روابط مصر و امریکا به ارتباط بحران این کشور ناشی از "بهار عرب"، اعطای کمک های نظامی و مالی امریکا به مصر را تحت تاثیر قرار داده است. این حالت بهترین فرصت را برای روسیه میها ساخته تا داخل صحنه سیاسی مصر گردد. نباید فراموش کرد که مصر دروازه شمال افریقا است. جان کندی گفته بود "بدون فتح قاهره، فتح افریقا ناممکن است." مایوس از روش امریکا، مصر هم به روسیه روی آورد و در یک قلم قرار داد وسیع نظامی را با روسیه به امضاء رسانید که شامل طیارات میگ ۲۹، هیلوکوپتر ها، سیستم دفاع هوایی مدرن و کشتی های جنگی است که تا ماه اخیر سال جاری به مصر ارسال خواهد شد. ارسال این مقدار عظیم مهمات جنگی ایجاب می نماید که تعداد زیادی از پرسونل روسیه هم به مصر اعزام شوند که در این صورت مراکز نظامی گذشته باید احیاء گردد و یا از نو اعمار شود. روسیه و مصر همچنان به توافق رسیدند که فابریکه های اسلحه سازی مصر بازسازی گردد و تولیدات نظامی داخلی اش تقویت یابد. مهم تر از همه و دردآور تر برای امریکا، مصر و روسیه موافقت کردند که گاه گاهی تمرینات نظامی مشترکی را به راه اندازند. همکاری نظامی بین مسکو و قاهره هیچ گونه شرایط سیاسی را برای مصر پیش نکرده است که مانعی در عمل ایجاد کند. در واقعیت خطای سیاسی امریکا سبب شد که روسیه خود را در مصر دوباره بیابد و راهش برای یورش های بعدی در سایر کشور های افریقائی و شرق میانه باز گردد. اکنون روسیه سه پایگاه نظامی در سوریه دارد که با ارسال دفاع هوایی اس ۳۰۰ و اس ۴۰۰ آنها را تقویت می نماید. روسیه عملاً غرب را نه تنها در سوریه بلکه در کل بحیره مدیترانه به مبارزه طلبیده است.

آشتی روسیه و مصر باعث شده است که یک تعداد از کشور های عرب شمال افریقا مانند مراکش هم به مسکو رو آورند. شاه مراکش چند ماه قبل به روسیه سفر کرده بود که منتهی به عقد چند قرار داد نظامی شد. مراکش علاقمندی خود را به طیارات سو ۳۴ و تحت البحری های آمور ۱۶۵۰ ابراز داشته که مورد پذیرش روسیه واقع شده است. روسیه همچنان به مراکش وعده داده است که بنادر نظامی مراکش را بازسازی نماید. باوجود اختلاف نظر بین این دو کشور به ارتباط بحرانات سوریه و یمن، همکاری نظامی بین مراکش و روسیه فضای سیاسی منطقه را به نفع مسکو تغییر داده که یکی هم نزدیکی روسیه با الجزایر است.

روسیه و الجزایر به توافق رسیدند که مسکو به مبلغ بیش از 7 بیلیون (میلیارد) دالر اسلحه به شمول تانک های تی ۹۰ اس، طیارات جنگنده سو ۳۰ و تحت البحری های از نوع "کیلو" به الجزایر بفرستد و تانک های تی ۷۲ این کشور را از حالت فرسودگی نجات دهد. ناگفته نباید گذاشت که این قرار داد ها برای مصر و الجزایر شاید صرفاً سیاسی و نظامی باشد، لکن برای روسیه یک نیروی اقتصادی است که چرخ صنعتی نظامی این کشور را به دوران می اندازد که در حال حاضر سخت به آن نیازمند است.

کشور دیگر افریقائی، تونس است که اخیراً همکاری با روسیه را زیر نظر دارد. پافشاری روسیه در سوریه، تونس را جرأت داده است که نزدیکی با این کشور را آغاز نماید و در تقابل با فعالیت های تروریستی مورد حمایت غرب از مسکو کمک بخواهد. تونس چندین بار مورد حملات گروه های تروریستی مانند القاعده قرار گرفته و متحمل تلفات شده است. کشور های اسلامی شمال افریقا یکی از

محلاتی است که سازمان های تروریستی خود را در آن جا متمرکز ساخته اند. تونس هم جزء همان کشور هاست که بار ها آماج حملات تروریستی واقع شده است. اگر تصور کنیم که شاید هم این تصور درست باشد که یک عده از سازمان های تندرو اسلامی که در شمال افریقا فعالیت دارند که از حمایت غرب برخوردار اند، دعوت روسیه در کمک به کشور های مورد نظر معنای خاص خود را افاده میکند: **صف آرائی جدید علیه غرب در پخش نفوذ در افریقا.**

حوزه خلیج در شرق میانه فراموش روسیه نشده است. دیپلمات ها روسیه در عراق و قطر مصروف عقد قرارداد های نظامی اند تا مسکو بتواند به کشور های این منطقه اسلحه بفروشد و عایدی بدست آورد. بر مبنای یورش سیاسی، نظامی و اقتصادی روسیه در شرق میانه و شمال افریقا، روسیه توانسته است که بیش از ۳۶ فیصد اسلحه کشور های مورد نظر را تهیه نماید. با در نظر داشت مدت زمان دخول روسیه در شرق میانه و شمال افریقا، این یک رقم درشت برای صادرات تسلیحاتی روسیه محسوب شده و موفقیت بزرگی را برای سیاست خارجی روسیه نشان میدهد.

طوری که در پنج سال اخیر مشاهده کرده ایم، جهان به سوی جنگ سرد دوم روان است. این بار هم غرب و روسیه "خلف شوروی" در تقابل اند. ایدیولوژی "سوسیالیستی" جای خود را به "ناسیونالیسم" روسیه خالی کرده است. به هر اندازه ای که غرب جسورتر و بیباک تر شود، روسیه هم نارام تر و عصبانی تر خواهد شد. روسیه سعی می کند که عظمت دوره شوروی هم در داخل و در هم خارج احیاء گردد. بر مبنای این روش، تصادم دیپلماسی و یا شاید هم نظامی بین غرب و روسیه ناگزیر خواهد شد و در نتیجه جنگ سرد دوم با تمام قوت در سطح جهانی گسترش خواهد یافت.

## الف

### مسکو و طالبان

افغانستان داخل یک "بازی بزرگ" دیگر شده است: این بار هم مانند دهه هشتاد دو قدرت جهانی امریکا و روسیه در تصادم اند که برای "جنگ سرد دوم" آمادگی می گیرند. کشور هائی که برای جنگ قائم مقامی بین امریکا و روسیه نشانه گیری شده، از قبل تعیین گردیده است. افغانستان، اوکراین، سوریه و کشور های بالتیک در اروپای شرقی اهداف اولی این دو قدرت جهانی به شمار میروند. امریکا برای مدت بیست سال حاکم بلا منازع افغانستان شمرده میشد، اما حضور ناخواسته اش هر روز به مقاومت مخالفان مواجه گردید. افغانستان جائی بود که سوسیال امپریالیزم شوروی از آن با سرافکندگی بیرون رفت و مسکو امریکا را عامل عمده شکست خود دانست. اکنون نوبت روسیه است که امریکا را به سرنوشت نکبتبار خود در افغانستان مواجه سازد. مسکو سعی میورزد که با طالبان کنار بیاید و امریکا را در تنگنا قرار دهد. روابط تناتنگ مسکو با طالبان، امریکا و دولت مستعمراتی کابل را آشفته و مضطرب ساخته است.

سیاست منطقه به سرعت در حال تغییر بوده و تعهدات و پیمان های قبلی ارزش خود را آهسته آهسته از دست میدهند. بازیگران جدید سیاسی هم در سطح ملی و هم در سطح منطقه ئی ظهور کرده اند که کمتر تابع ضوابط عنعنوی داخلی و بین المللی اند. از زمان تجاوز شوروی و بعداً امریکا به افغانستان، چهره کشور ما از ریشه تغییر خورده است. نیرو های جدید سیاسی در کشور جانشین بازیگران گذشته شده است. امروز گروهی به نام طالبان به یک واقعیت جدید سیاسی کشور مبدل گشته که کمتر در تخیل کسی خطور میکرد. برای من تعجب ندارد که چرا طالبان در محاسبه سیاسی افغانستان داخل شده اند، زیرا سطح



سیاست بازی در مجموع در افغانستان بسیار عامیانه و مبتذل گشته است که در پرتو آن ظهور گروه های مانند طالبان و حزب اسلامی و جمعیت اسلامی و دیگران یک پدیده طبیعی به نظر می آید. در راستای آن، بازیگران منطقه ئی و جهانی که حامی گروه های داخلی اند و منازعات درونی را دامن می زنند، خود را برای تقابل جدیدی آماده میسازند. رقابت و همکاری میان قدرت های رقیب گذشته و نو در افغانستان در حال تکوین است و کشور ما هم از قبل به یکی از قربانگاه های زور آزمائی جهانی و منطقه ئی مبدل شده است.

برگشت روسیه در سیاست افغانستان قابل پیش بینی بود، بالاخص اینکه روسیه بعد از بحران اوکراین در اروپا در مضیقه قرار گرفت. سوریه در شرق میانه و افغانستان در جنوب غرب آسیا مجرائی بود که روسیه توانست از فشار ناتو فرار نماید و امریکا را به مبارزه بطلبد. امریکا و دولت مستعمراتی کابل اظهار عقیده می نمایند که "عمیق تر شدن روابط بین روسیه و طالبان به منظور سرنگونی دولت افغانستان می تواند باعث پیچیده شدن و خراب تر شدن امنیت شود". جنرال نیکولسن قومندان قوای متجاوز امریکا در افغانستان خاطر نشان ساخته است:

روسیه به ایران و پاکستان برای نفوذ بد خواهانه در افغانستان پیوسته و به طالبان مشروعیت بخشیده است... استدلال روسیه این است که این طالبان است که با داعش می جنگد، نه دولت افغانستان. این حقانیتی که روسیه به طالبان میدهد، مبنای واقعی ندارد، اما برای تضعیف دولت افغانستان و تحت شعاع قرار دادن تلاش های ناتو در افغانستان است.

با پیروی از امریکا، مقامات دولت مستعمراتی کابل هم لب به شکایت گشوده و متذکر شده اند:

حمایت روسیه از طالبان افغانستان تاکنون بیشتر سیاسی بوده است. اما سلسله ملاقات هائی که در مسکو و تاجیکستان بین دو طرف انجام شده، مقامات دفاعی و اطلاعاتی افغانستان را نگران حمایت مستقیم مالی و یا ارسال سلاح برای طالبان کرده است... حمایت روسیه از طالبان یک روند جدید خطرناک تلقی می گردد.

دولت روسیه و طالبان تماس های دو جانبه را مورد تأیید قرار داده و دلایل خود را اظهار داشته اند. الکساندر مانتیسیکی، سفیر روسیه در افغانستان در مجلس اعیان دولت مستعمراتی کابل در باره چگونگی روابط کشورش با طالبان به سناتوران توضیح داد و گفت:

روسیه و طالبان در جنگ با داعش در افغانستان منافع مشترک دارند و این کشور به منظور تأمین امنیت اتباعش با طالبان تماس دارد... جنگجویان گروه داعش کوشش دارند تا خود شان را به آسیای مرکزی روسیه و چین برسانند و روی همین دلیل، روسیه از افزایش فعالیت های داعش در افغانستان نگران است... این همه پایگاه نظامی امریکا در اینجا به چه هدف هائی به وجود آمده اند و قتیکه نمی توانند هراس افکنان را شکست بدهند.

نطاق وزرات خارجه روسیه همچنان متذکر شد که روسیه خواهان صلح در افغانستان است که تنها از طریق ارتباط همه گروه ها از جمله طالبان ممکن خواهد بود.

یکی از سناتوران دولت مستعمراتی کابل اعتراض کرد و به سفیر روسیه گفت که "در کشور ما نمایندگی سیاسی دارید که حکومتش را به رسمیت می‌شناسید اما از مخالفتش تقاضای مسئولیت میکنی." یک سناتور دیگر هم صدای اعتراض را بلند کرد و گفت "حکومت باید مقامات روسی را تفهیم و متقاعد کند که داعش دشمن مشترک همه هست و ما آرام نمی‌نشینیم که داعش از مرزهای ما به سمت شما بیاید. این عمل روسیه نقض روابط دیپلماتیک و مداخله در امور کشور است که با دشمنان یک کشور صدای دوستی بلند می‌کند و به دنبال نفع بردن از آنان است." موازی به صحبت سفیر روسیه در مجلس اعیان دولت مستعمراتی کابل، طالبان هم دهن به گفتار گشودند و تماس شان را با مسکو تائید کردند. طالبان گفتند:

**برای اینکه امریکا و متحدانش را از افغانستان بیرون کنیم، به حمایت نیاز داشتیم و از سوی هم روسیه خواستار خروج سریع نیروهای خارجی از افغانستان بود، که بر همین اساس اتحاد روسیه و طالبان شکل گرفته است.**

سوال اینجاست که تماس مسکو با طالبان تا کجا پیش خواهد رفت و چه ابعادی خواهد داشت؟ اگر علایق مسکو با طالبان صرفاً سیاسی و امنیتی باشد، در حالت عدم موجودیت یک دولت مستقل ملی در افغانستان، فهم آن قابل درک خواهد بود. اما اگر این نوع تماس‌ها به مانند همکاری و کمک مادی و نظامی امریکا با گروه‌ها جهادی مستقر در پاکستان در دهه هشتاد تغییر جهت دهد، این جاست که مو بر اندام امریکا و دولت دست‌نشانده اش (مانند دولت خلقی - پرچمی) در کابل استاده خواهد شد و مردم افغانستان هم صدای اعتراض را بلند خواهند کرد.

جغرافیای افغانستان، این کشور را در معرض توطئه و تجاوزات قدرت‌های جهانی قرار داده و آسیب پذیر ساخته است. در قرن ۱۹، "بازی بزرگ" بین روسیه تزاری و برتانیه، افغانستان را دستخوش حوادث ناگواری ساخت. در قرن ۲۰، تجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان، "بازی بزرگ" را در افغانستان بین امریکا و شوروی به راه انداخت و امریکا توانست که با حمایت از گروه‌های جهادی مستقر در پاکستان، شوروی را در تنگنای سیاسی و نظامی قرار دهد. اما این رشادت مردم ما بود که سرانجام شکست شوروی را در افغانستان تسجیل نمود. در قرن ۲۱، صحنه "بازی بزرگ" در افغانستان بار دیگر تکرار شده و امریکا و روسیه (بازمانده شوروی) باز هم در تقابل قرار گرفته اند. اینک نوبت روسیه است که از عین تکتیک امریکا در تحت فشار قرار دادن شوروی استفاده نماید تا انتقام شکست خود را بستاند. تا زمان پیشروی ناتو به سوی اروپای شرقی و خلق بحران اوکراین، روسیه عقلامندی زیادی به بحران افغانستان نشان نداد. در سال‌های اول تجاوز امریکا و متحدین به افغانستان، روسیه به قوای امریکا و ناتو اجازه داد که از خطوط مواصلاتی این کشور و ممالک آسیای مرکزی در نقل و انتقال مواد لوژیستیکی استفاده نماید. لاکن پیشروی خلاف انتظار ناتو به سوی اروپای شرقی و نزدیک شدن به سرحدات روسیه، زنگ خطر را در مسکو به صدا در آورد و همکاری جای خود را به رقابت و صف آرایی جدید داد.

بحران اوکراین، نقطه اوج "جنگ سرد دوم" بین امریکا و روسیه شد. برای قدرت نمائی و مات ساختن ناتو، مسکو با سرعت جزیره کریمیه را دوباره به روسیه ملحق نمود، بدون اینکه ناتو و امریکا بتوانند کمترین کاری انجام دهند. تهاجم سیاسی و نظامی روسیه در شرق میانه آغاز شد و مسکو عملاً لنگر خود را در عقب نظام بشر اسد انداخت تا از انهدام کامل نجات یابد. واقعاً اگر کمک روسیه نمی‌بود، سوریه به سرنوشت عراق و لیبیا مواجه شده و پارچه پارچه میشد که هنوز هم این خطر در کمین این کشور قرار دارد. روسیه بعداً به افغانستان رو آورد تا امریکا را در فشار سیاسی قرار دهد. حسن نیت ظاهری روزهای اول مسکو نسبت به تجاوز امریکا به افغانستان جای خود را به ضدیت و تخریب جایگاه امریکا داده

است. تماس مسکو با طالبان دو معنی دارد: شناخت این گروه منحيث یک جناح غير قابل انکار در سياست افغانستان و استفاده ايزاری از طالبان در مقابله با امريکا. اين بدین معنی است که افغانستان در "جنگ سرد دوم" بين امريکا و روسيه نقش محوری دارد که هر دو را در رويارویی مستقيم قرار داده است.

نقش و تاثير دولت مستعمراتی کابل در چنين یک تحول بسيار اندک است، زیرا فاقد وجاهت سياسی و ملی است. یک نظام با اين خصوصيت نمیتواند وزن سياسی داشته و با قوت در صحنه سياست داخلی و جهانی عرض اندام نماید. دولت مستعمراتی کابل مانند دولت مزدور خلقی - پرچمی در ترحم کشور اشغالگر به سر میبرد. ضعف دولت مستعمراتی کابل، گروه های مخالف مانند طالبان را تشييع می نماید که بتازند و ابتکار عمل را در دست گیرند. مسکو هم منتظر فرصت است تا فغان امريکا و ناتو را در افغانستان بکشد و مستانه بگرد.

## ب

### افغانستان در مذاکرات مسکو کنار زده شد



روسیه، چین و پاکستان به تاریخ 27 دسمبر ۲۰۱۶ در مسکو گردهمائی داشتند تا بحران افغانستان را مورد بحث قرار دهند. چیزیکه مایه تعجب همه شده است، نبود دولت مستعمراتی کابل در اين نشست بود. ديگران در مورد بحران افغانستان صحبت می نمایند، در حالیکه خود کشور بحران زده افغانستان سهمی ندارد. از افغانستان اشغال شده اصلاً دعوت نشد که در اين نشست اشتراک ورزد و در مسائل مربوط به خود حرف بزند. آیا پاکستان خواست که انتقام شکست خود را در کنفرانس "قلب آسیا" در دهلی از افغانستان و هند بستاند و یا اینکه اين آرزوی روسيه بود تا امريکا و دولت دست نشانده اش را در بلا تکلیفی قرار دهد و وانمود سازد که واشنگتن تنها چرخ دهنده سياست افغانستان و مسائل جهانی نیست. برداشت چنين است که هر دو نظر می تواند نقشی در به راه انداختن نشست مسکو داشته باشد.

گردهمائی مسکو روز ۲۷ دسمبر یعنی روز تجاوز شوروی به افغانستان آغاز شد. در مسکو، سران سه کشور پيرامون جنگ و صلح در افغانستان بحث نموده تا راه های "حل" آن را جستجو نمایند. چند روز

قبل، یک عده از طالبان از دفتر قطر هم مخفیانه به روسیه سفر کردند و بعید نیست که آنها هم در این نشست مسکو در عقب حضور یافته باشند. از افغانستان اشغال شده دعوت نشد که در مذاکرات مسکو اشتراک کند. دولت مستعمراتی افغانستان صرف تأثر نه احتجاج خود را نسبت عدم موجودیت نماینده اش در نشست مسکو اظهار داشت و از شناخت احتمالی طالبان به حیث یک گروه متشکل با قدرت ابراز نگرانی کرده است. دولت مستعمراتی کابل، جلسه مسکو را "مداخله در امور افغانستان دانست"، اما قادر نشد که کدام تفاوتی را خلق نماید. زعامت دولت مستعمراتی باید بدانند که اگر در افغانستان یک دولت مستقل ملی وجود میداشت، هرگز چنین یک افتضاح اتفاق نمی افتاد.

نشست تاریخی ۲۷ دسمبر مسکو، در واقعیت یک پیروزی دیپلماتیک برای اسلام آباد و بعداً برای مسکو تلقی میشود. در کنفرانس "قلب آسیا" مورخه ۳-۴ دسمبر، هند با یورش دیپلماتیک پاکستان را در یک فشار بزرگ سیاسی قرار داد. افغانستان هم در پناه هند جلوه گری سیاسی نمود و بر روش پاکستان تاخت و تاز نمود. بعید نیست که این نشست به ابتکار پاکستان صورت گرفته باشد که موافقت روسیه و چین را هم در قبال داشته است. عدم موجودیت نماینده هند در نشست مسکو، انتقام دیگر پاکستان از هند است. هند یک بازیگر مهم در سیاست افغانستان تلقی میشود که کابل هم در عقب این کشور علیه پاکستان سنگر گرفته است. پاکستان با حمایت چین موفق شد که هند را در نشست مسکو راه ندهد و با یک تیر و دو نشان، هند و افغانستان را به دور اندازد.

میدانیم که اخیراً مسکو با طالبان تماس هائی حاصل نموده و روابط ذات البینی شان گسترش یافته است. من در مضمون خود تحت عنوان "مسکو و طالبان" طور مبسوطی به تماس های روسیه با طالبان اشاره کردم. فقط چند روز قبل شنیده شد که یک هیئت طالبان از دفتر قطر به روسیه سفر نموده است. سفر طالبان به روسیه که مقارن با نشست مسکو بوده، نباید تصادفی تلقی شود. قویاً تصور میشود که هر سه کشور خواسته اند نمایندگان طالبان را از نزدیک ملاقات نموده تا بتوانند هر یک از این سه کشور رقبای منطقه ئی و جهانی خود را زیر فشار قرار دهند. با این مانور سیاسی، پاکستان توانست شکست خود را در کنفرانس "قلب آسیا" در مسکو جبران نماید. روسیه با تشدید جنگ سرد، خواسته است که امریکا را در افغانستان تحت فشار قرار دهد. از نظر گاه مسکو "جنگ بین طالبان و دولت کابل، یک جنگ داخلی است نه تروریسم. مسکو معتقد است "طالبان برخواسته از جامعه افغانستان است که از پایگاه جغرافیائی، مردمی و فرهنگی برخوردار اند." ازینرو دید مسکو با دید واشنگتن و کابل در تضاد قرار می گیرد و مسکو می کوشد که رقیب جهانی اش را در یک جنگ سرد دیگر در افغانستان به مبارزه بطلبد. اضطراب دولت کابل در این است که مبادا طالبان منحیث یک "قدرت" در افغانستان شناخته شده که به مشروعیت احتمالی آن ها هم کمک خواهد کرد. از نشست مسکو چنین استنباط میشود که ترس کابل بیجا نخواهد بود.

برای دولت مستعمراتی کابل نه تنها مایه شرمساری، بلکه یک شکست بزرگ سیاسی تلقی میشود که نتوانست در گردهمائی مسکو حضور یابد. آیا افغانستان توان این را دارد که از روسیه، چین و پاکستان جویا شود که چرا در نشست مسکو دعوت نشد، آنهم در موضوع بحث متعلق به افغانستان؟ افغانستان زور و توان سیاسی ندارد که با کشور های قدرتمند تر از خود چانه بزند. از یک کشور اشغال شده و مستعمره مانند افغانستان که حاکمیت ملی اش سلب شده و وزن سیاسی جهانی اش هم به حد اقل رسیده است، نباید چنین انتظار را داشت.

## پ

### بیهودگی دولت مستعمراتی کابل



#### دو اعجوبه تاریخ

نظام مستعمراتی کابل یکی از بی حیثیت ترین نظام های سیاسی جهان در سطوح ملی، منطقه ای و جهانی است. به ندرت سراغ شده می تواند که دولتی در جهان وجود داشته باشد که تا این اندازه بی صلاحیت و بی اعتبار جلوه نماید. در داخل کشور، نظام مستعمراتی کابل هنوز هم در جنگ و جدال ذات البینی خود آغشته است. امنیت روز تا روز وخیم تر شده و مخالفان قوی تر میشوند. دولت مستعمراتی کابل تا گلو در فساد و فساد پیشگی غرق است. در سطح جهانی، برای دولت مستعمراتی کابل آبرو و حیثیت باقی نمانده، زیرا جهان میدانند که حاکمان کابل کی ها اند و چطور به اریکه قدرت نصب شده اند. اشرف غنی زمانیکه فهمید ترمپ حاضر نبود که او را در جریان جلسات ملل متحد در ماه سپتامبر ۲۰۱۸ سال جاری ببیند، ماهرانه عبدالله رئیس اجرائی خود را فرستاد و عبدالله و حامیان احمقش به این دل خوش کردند که امریکا او را خواسته نه غنی را. در حین اقامت چند روزه در امریکا، هیچ یک از افراد عالیرتبه اداره ترمپ با عبدالله دیدار نداشتند. سرانجام با سرافکندگی (اگر به خود بگیرد)، امریکا را ترک گفت و احوال پذیرائی بی مزه خود را به اطلاع غنی رساند. در سطح منطقه، دو دشمن همیشگی ما، نظام فاشیستی آخندی ایران و پاکستان و کشور های هنوز مستعمره روس یعنی تاجیکستان و ازبکستان، به نظام مستعمراتی کابل ارج نمی گذارند. تصامیم مربوط به افغانستان، توسط کشور های متخاصم همسایه بدون اطلاع کابل اتخاذ میشود. دلچسپ اینکه امریکا، خالق این نظام، هم احترامی به دست نشاندهانش ندارد. دولت دست نشانده کابل فقط ناظر فروپاشیدگی خود از درون است که چه روزی مانند نظام دست نشانده روس از هم بپاشد.

در روز هائی که زلمی خلیل زاد مشاور وزارت خارجه امریکا در امور افغانستان به قطر رفت تا نمایندگان تحریک طالبان را ملاقات نماید و با آنها جریان صلح را مورد بحث قرار دهد، دولت مستعمراتی کابل

صلاحیت ابراز نظر را در این مورد نداشت. با وجودیکه هدف امریکا از صحبت با طالبان تقاضای همکاری از آنها به ارتباط انتخابات تقلبی شورا بود تا آرامش نسبی تأمین گردد و امریکا آن را منحیث دست آورد خود به جهان عرضه نماید، اما کنار زدن کابل از جریان مذاکرات، خود نمونه‌ئی از بی ارزش بودن نظام فاسد کابل بود. خلیل‌زاد اصلاً جرأت نکرد که از طالبان خواستار مذاکره مستقیم با دولت کابل شود، زیرا تحریک طالبان بارها مذاکره با دولت کابل را رد کرده اند. به عقیده تحریک طالبان، طرف دعوی آنها امریکای اشغالگر است نه دولت دست‌نشانده اش در کابل.

در جریان معامله گری، چند تن از طالبان از زندان گوانتاناما رها شدند تا در مذاکرات صلح شرکت نمایند. همچنان طالب دیگری به اسم ملا "عبدالغنی برادر" یکی از بنیان‌گذاران تحریک طالبان که نسبت سرپیچی از اوامر اسلام آباد در پاکستان زندانی شده بود، بدون کمترین مشوره با کابل از زندان رها گردید. این جریانات چیغ زعامت فاسد و بی‌هویت کابل را کشید که چرا پاکستان در مورد رهائی ملا برادر با افغانستان مشوره نه نموده و یا حد اقل این کشور را در جریان نگذاشته است. دفتر عبدالله عبدالله رئیس اجرائی دولت مستعمراتی کابل اعلام کرد که "ملا برادر به دلیل سرپیچی از دستورات پاکستان دستگیر شد و در پاکستان هم زندانی گردید و حالا هم یک جانبه از سوی پاکستان و بدون در نظرداشت افغانستان آزاد شده است."

هنوز هم دولت مستعمراتی کابل در خواب گران است و موقف مستعمراتی خود را خوب نمی‌فهمد. پاکستان ضرورتی ندارد که در خصوص طالبان با کابل مشوره نماید. خود تصمیم می‌گیرد و آن را عملی می‌نماید. اگر افغانستان آزاد می‌بود و افراد با هویت و صادق در رأس دولت قرار میداشتند، آنگاه اسلام آباد شاید احترامی به افغانستان قائل می‌شد و وزن سیاسی کشور ما نیز در سطح منطقه بالا میرفت. جالب اینکه سفارت پاکستان در کابل اعلام نمود که "ملا عبدالغنی برادر به هدف تسهیل روند مذاکرات صلح میان طالبان و حکومت افغانستان آزاد شده است." همچنان دو مقام استخباراتی دولت پاکستان به خبرگزاری اسوشیت پرس اظهار داشتند که "ملا برادر پس از مذاکرات به سطح عالی، رها شده است." این خود یک تحقیر دیگری بود که اسلام آباد به کابل تقدیم نمود، بدین معنی که موجودیت دولت مستعمراتی کابل برای اسلام آباد اصلاً مطرح نیست. در حین وقت، نطق طالبان به نام ذبیح الله مجاهد تائید کرد که "ملا برادر در نتیجه تفاهم سیاسی میان نمایندگان دولت امریکا و گروه طالبان آزاد شده است." پس به دولت مستعمراتی کابل چه آبرویی باقی مانده است که ادعای مشروعیت و برانندگی نماید.

چند روز قبل، روسیه ابتکار به راه انداختن جریان صلح در افغانستان را به دوش گرفت و نشست را در مسکو دایر نمود که عده ای از نمایندگان پائین رتبه کشور های منطقه شرکت نموده بودند. پنج تن از طالبان درین نشست حضور داشتند. طالبان بارها گفته است که "ما هرگز با دولت کابل داخل مذاکره نخواهیم شد. طرف دعوی ما امریکاست که کشور ما را اشغال کرده است." درین نشست یک هیأت از "شورای صلح" مربوط به دولت مستعمراتی کابل به مسکو آمد که یک خانم هم شامل بود. قیوم کوچی کاکای اشرف غنی و سفیر اسبق افغانستان اشغال شده در روسیه که فعلاً کدام وظیفه ندارد، هم در کنفرانس سهیم گردید. لکن معلوم نیست که کوچی برای چه منظور و به نمایندگی کدام جناح به مسکو آمده بود. اما اینقدر میدانم که کوچی در گذشته گاه‌گاهی با طالبان تماس حاصل نموده و شاید روی همین دلیل به روسیه اعزام شد تا جریان اجلاس مسکو را به اطلاع برادر زاده اش، اشرف غنی، برساند.

به عکس پایان نظر افگنید و مشاهده خواهید کرد که طالبان در دست چپ لاوروف وزیر خارجه روسیه جا گرفته اند که نشاندهنده اهمیت بیشتر تحریک طالبان نسبت به دولت کابل است. اعضای شورای صلح بعد از فرد نشسته در سمت راست لاوروف جا به جا شده و قیوم کوچی هم در پهلوئی خانم سرابی نشسته است.



برداشت یک عده از اهل خبره به شمول تحلیلگران داخلی اینست که نمایش مسکو کلاً به نفع طالبان تمام شده است.

به عکس دیگری در پایان نگاه کنید که چگونه محمد عباس استانکزی یکی از اعضای هیأت طالبان که در سمت چپ لاوروف استاده، شف لنگی خود به شکل پیروزمندانه آویخته است. نمایندگان سائر کشور ها که در دو جناح راست و چپ لاوروف استاده، به نشست مسکو وجه موفقانه بخشیده اند. باید یاد آور شد که پورش دیپلماتیک روسیه از ناکامی های پی در پی امریکا در افغانستان سرچشمه می گیرد. عجب! کشوری که افغانستان را به تباهی کشاند و مزدوران خود را برای ده سال بر مردم ما تحمیل کرد که در نتیجه آن افغانستان عزیز تا امروز در خون و آتش می تپد، اکنون طبل صلح را برای مردم بدبخت و کشور اشغال شده ما مینوازد. این خود می تواند بزرگترین سرشکستگی سیاسی و دیپلماتیک برای امریکای اشغالگر باشد.





علی رغم اشتراک چند تن از اعضای شورای صلح و قیوم کوچی کاکای اشرف غنی، عدم حضور نماینده رسمی دولت مستعمراتی کابل نماینگر ذلت و بی اعتباری این نظام در سطح جهانی است که هر روز هم وجه و هویت آن متزلزل تر میشود. در چنین فضای نارام و در اوج شکست و ناکامی، اشرف غنی رئیس جمهور دولت مستعمراتی کابل اعلام نمود که "به خارجی ها اجازه تصمیم گیری درباره صلح افغانستان را نمی دهیم...طالبان برای مذاکرات بین الافغانی آماده شوند زیرا ما اختیار صلح را به دست بیگانگان نمی دهیم."

سوال اینست که اگر آقای غنی اینقدر هشیاری و غرور نسی می داشت و به عقیده اش پابند میبود، چرا کاکای خود را عرض اشتراک در نشست مسکو به روسیه فرستاد و روی چه دلیل و یا دلایلی اعضای شورای صلح را به روسیه اعزام نمود؟ بار دیگر آشکار می گردد که تصمیم گیرنده دولت مستعمراتی کابل نیست. هیچ دولت مستعمراتی صلاحیت ابتکار عمل را در سطح جهانی ندارد. بار ها گفته ام و بار دیگر اینجا تأکید می نمایم: تا زمانیکه افغانستان آزادی و استقلال خود را بدست نیورد، حاکمیت سیاسی و ساحوی اش تثبیت نگردد و یک نظام متکی به اراده آزاد مردم روی صحنه نه آید، عزت و آبروی افغانستان در سطوح ملی و جهانی اعاده نخواهد شد.

## چهاردهم

### پاکستان: از بازدارندگی ستراتیژیک تا بازدارندگی طیف کامل

اسلحه اتمی و استعمال آن جزء تکنیک و ستراتیژی نظامی پاکستان است که از اواخر دهه هشتاد تا اکنون منحصراً یک وسیله بازدارنده علیه تجاوز احتمالی هند در ذهن حاکمان نظامی و ملکی پاکستان پرورش یافته است. برتری کیفیتی و کمیتی نظامی هند، پاکستان را وادار ساخته است که در صورت تجاوز هند بر پاکستان، دوکتورین نظامی خود را بر پایه استعمال اول اسلحه اتمی بنا نماید. به عبارت ساده تر، پاکستان خود را ناگزیر می بیند که در تقابل با توانائی عظیم نظامی هند و در صورت حمله این کشور، برای دفاع خود از اسلحه اتمی استفاده نماید که عاقبت آن نه تنها برای این دو کشور، بلکه برای منطقه و جهان مصیبت بار خواهد بود.

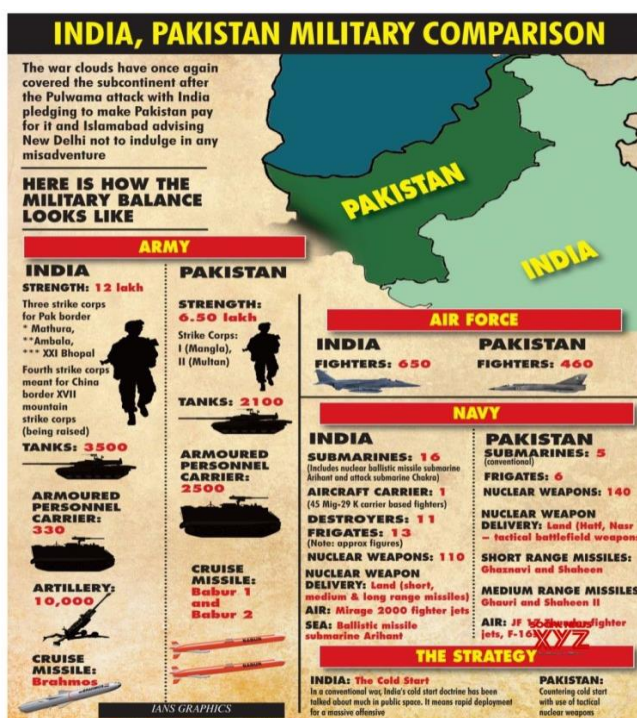


پاکستان سریعاً در حال اتمی شدن است. این کشور قادر خواهد بود تا حد اقل تا ده سال دیگر، بین ۳۰۰ تا ۳۵۰ بم اتمی تکنیکی و ستراتیژیک تولید نماید. پاکستان اولین کشور است که دوکتورین نظامی خود بر مبنای استعمال اول اسلحه اتمی بنا نهاده است، آنهم در صورتیکه خاک و امنیت پاکستان به خطر جدی مواجه گردد. این دوکتورین متوجه افغانستان ضعیف و ناتوان و اشغال شده نیست، بلکه متوجه هند قوی و تواناست که نظر به احصائیه "قدرت آتش جهانی" در جهان درجه چهارم شناخته شده است. به موازات گسترش توان اتمی، پاکستان از تقویت قوای نظامی عنعنوی خود غافل نبوده است.

پاکستان حال قادر شده است که به کمک چین طیارات جت جنگنده به نام جی اف ۱۷ تولید نماید و تا اندازه ای خود را از تعزیرات نظامی امریکا بی نیاز سازد. تحلیلگران نظامی اظهار عقیده می نمایند که طیارات جت جنگنده جی اف ۱۷ از نگاه مانور معادل طیارات اف ۱۶ امریکائی است که برای دفاع از آسمان پاکستان علیه رخنه هند یک پدیده تلقی میشود. با تولید طیارات جنگنده جی اف ۱۷، پاکستان قادر

شده است که برای خود بازار جهانی خصوصاً در قاره آفریقا هم دستیابی نماید. پاکستان همچنان در تولید تانک ها و سایر وسایل نظامی، پیشرفت های داشته است.

به هر اندازه ای که مسابقه تسلیحاتی بین هند و پاکستان افزایش می یابد، منطقه و جهان در اضطراب بیشتر قرار می گیرند. طوریکه میدانیم، پاکستان به مرکز جهادیزم و تروریسم جهانی مبدل گردیده است که دو کشور همسایه یعنی هند و افغانستان بیشتر از همه صدمه آن را تحمل کرده اند. افغانستان اشغال شده توان بازدارندگی پاکستان را ندارد، اما هند کشور دیگری است که با در نظر داشت ضرورت ستراتیژیک، پاکستان را تکه تکه خواهد کرد. همین ترس از هند است که پاکستان را به سوی اتمی شدن روان ساخته تا بتواند برتری هند را با توان اتمی خود جبران نماید. پاکستان مصمم است که دوکتورین "آغاز سرد" هند را با دوکتورین "بازدارندگی طیف کامل" جواب دهد.



دوکتورین "آغاز سرد" یک نوع تکتیک جنگی در دوکتورین نظامی هند علیه پاکستان است که این کشور را به خاطر به راه انداختن فعالیت های تروریستی در صورت لزوم مجازات می نماید، بدون اینکه به یک جنگ همه جانبه و یا اتمی متصل شود. بر مبنای این دوکتورین، هند واحد های نظامی میکانیزه کوچکی را تشکیل داده که طبق ایجاب شرایط و ضرورت، قادر خواهد شد که ضربات سریع و مددش بر پاکستان وارد سازد. در مقابل، پاکستان هم تصمیم دارد که هر گونه تجاوز هند را روی هر بهانه ای که باشد با تمام قوت دفع کند. این روش نظامی پاکستان را به نام "بازدارندگی طیف کامل" یاد می کنند. پاکستان برای بقاء و جبران ناتوانی نظامی خود در مقابله با هند، دوکتورین "بازدارندگی طیف کامل" را ابداع نموده و آن را جزء دوکتورین مجموعی نظامی خود ساخته است.

بر مبنای این دوکتورین، پاکستان منتظر استعمال اسلحه اتمی از جانب هند نخواهد شد تا این کشور هم به سلاح اتمی پناه ببرد و از آن منحصراً وسیله "بازدارندگی ستراتیژیک" استفاده نماید، بلکه با کمترین تحریکات نظامی هند، پاکستان طور همه جانبه به هند جواب خواهد داد. به عبارت ساده تر، پاکستان از مرحله "بازدارندگی ستراتیژیک" وارد مرحله "بازدارندگی طیف کامل" شده است که استعمال اسلحه اتمی تکتیکی یک قسمت از دوکتورین نظامی پاکستان را در این مرحله تشکیل میدهد. اسلام آباد در حالات خطرناک امنیتی، استعمال اسلحه اتمی را مدنظر خواهد داشت:

**تجاوز قوای های هند به داخل سرحدات پاکستان  
تصرف قریب الوقوع یکی از شهرهای مهم پاکستان مانند لاهور  
خطر نابودی اردوی متعارف پاکستان و یا سائر دارائی های ستراتیژیک  
حمله به اهداف مهم پاکستان نظیر سدها یا تاسیسات اتمی  
اقدام به محاصره مکان و منابع حیاتی پاکستان  
تجاوز هند به کشمیر**

عکس العمل هند در قبال عملی شدن دوکتورین "بازدارندگی طیف کامل" پاکستان چه خواهد بود؟ بدون کمترین تردید که هند دست روی دست نخواهد گذاشت تا تماشای انهدام قوای نظامی و شهرهای خود توسط بم ها و راکت های اتمی پاکستان باشد. نیروی نظامی و قوای اتمی هند، ده ها بار توانا تر و مستعد تر نسبت به پاکستان است. در صورتیکه پاکستان دست به اسلحه اتمی برد، هند هم جواب متقابل خواهد داد. نتیجه، یک جنگ تماماً عیار بین این دو کشور در خواهد گرفت که ابعاد وسیعی خواهد داشت و پای قدرت های جهانی را درین جنگ خواهد کشانید و بشریت را به سوی تباهی سوق خواهد داد.

در دهه ۹۰، پاکستان متعرض افغانستان را عمق ستراتیژیک خود تصور میکرد. بدین معنی که اگر نبرد غیر اتمی بین پاکستان و هند به وقوع بپیوندد، توانائی نظامی هند صدمات جبران ناپذیری بر پاکستان وارد خواهد کرد و قوای شکست خورده پاکستان هم اجباراً به سوی خاک های افغانستان عقب نشینی خواهد کرد تا تجدید قوا نموده و برای شکست خود به تعرضات علیه قوای هند آغاز نماید. در این حالت افغانستان به عمق ستراتیژیک پاکستان تبدیل شده و سرزمین های شرق کشور ما پامال اردوی شکست خورده پاکستان خواهد شد. یکی از دلایلی که پاکستان به آسانی افغانستان را رها نمیسازد، همین است. بنابراین، پاکستان یک نظام دست نشانده را در افغانستان آرزو میکند تا کابل همیشه دست نگر اسلام آباد باشد.

با دسترسی به تکنالوژی اتمی، اهمیت دوکتورین عمق ستراتیژیک نزد اسلام آباد کاهش یافته اما کاملاً فراموش نشده است. تأکید پاکستان حال بیشتر بر "باز دارندگی طیف کامل" است که در صورت احساس خطر امنیتی از جانب هند، استعمال اول اسلحه اتمی را تقاضا دارد. روش اتمی پاکستان پیامد های جدی و ناگوار منطقه ای و حتی جهانی خواهد داشت که از نظر ها پنهان نمی ماند. اول اینکه، بی ثباتی سیاسی - اقتصادی در داخل، دوم اینکه، کشمکش عمیق بین نظامیان و حکومت ملکی که اردوی پاکستان دست بالا دارد، سوم اینکه، خشم عمومی مردم نسبت به طبقه فاسد حاکم و چهارم اینکه، نفوذ چین در ستراتیژی نظامی و اتمی پاکستان که غرب از آن هراس دارد.

**امید که رهبران این دو کشور بالاخص حاکمان دیکتاتور پاکستان غیر عقلانی عمل نکنند و مردم خویش و منطقه را به کام نیستی نبرند.**

## پانزدهم

### نصایح بی نتیجه مقامات ویتنامی به وکیل میهن فروش



از مطالعه کتاب خاطرات عبدالوکیل وزیر خارجه دولت خلقی - پرچی نظام دست نشانده سوسیال امپریالیزم شوروی دریافتم که مقامات ویتنامی تصمیم گرفته بودند که وکیل را رهنمائی نموده و دولت دست نشانده مسکو را به راه راست هدایت کنند، اما به نتیجه نرسیدند. نصایح مقامات ویتنامی موثر واقع نشد و افغانستان اشغال شده به سوی برپادی رفت که تا اکنون ادامه دارد. اگر وکیل و حزبش واقعاً به معقولیت مقامات ویتنامی به دقت گوش میدادند، روزگار افغانستان به مراتب بهتر از حالت کنونی میبود.

عبدالوکیل یک از اعضای شاخه پرچم حزب خائن و ضد ملی خلق که برای مدتی سفیر نظام دست نشانده روس در ویتنام بود، خاطرات خود را در ملاقات ها با مقامات ویتنامی نوشته است که میتوان از آن حس میهن دوستی مقامات ویتنامی و حس میهن فروشی مقامات دولت دست نشانده روس را در کابل به آسانی فهمید. از خلال ملاقات هایش با جانب ویتنام معلوم میشود که مقامات آن کشور برای وکیل اهمیت دیپلماتیک قائل نشده، زیرا میدانستند که او سفیر یک کشور مستقل نیست و ارزش سیاسی و معنوی ندارد. در قدم اول او را در یک هتل جا دادند نه در یک تعمیر آبرومندی که شایسته ای یک سفیر بود. یعنی همان هتل هم محل اقامت و خانه اش بود و هم دفترش. به اثر عذر و زاری وکیل، کشور ویتنام دو اطاق یک هتل را در اختیارش گذاشتند که از همانجا کار سفارت را پیش میبرد. سفارت به نام افغانستان صرف دو مامور داشت: شخص سفیر و یک کاتب با یک تایپ کهنه که در اطاق دیگر بودباش داشت. مقامات ویتنامی به وکیل گفت که این کشور جنگ زده است و ما خانه های مفشن نداریم که در اختیار شما قرار بدهیم. وکیل چند مراتبه اصرار کرد که دولت ویتنام یک محل آبرومند در اختیارش بگذارد، اما مقامات ویتنامی برایش گفتند که چرا آمدی، ما ترا نخواسته بودیم. به هر صورت وکیل تا زمانی که در ویتنام سفیر بود در همان دو اطاق هتل هم زندگی میکرد و هم کار سفارت به نام افغانستان را پیش میبرد. جای تعجب اینکه، قدر و عزت وکیل و هم قطرائش در کشور های امپریالیستی بیشتر نسبت به کشور های سوسیالیستی برادر بود. در سفارت لندن، در یک تعمیر مفشن زندگی میکرد

و حیات شاهانه داشت، در حالیکه یک کشور سوسیالیستی برادر ، برای او ارزش یک انسان را هم قائل نبود.

وکیل بی حیثیت می نویسد که مقامات ویتنامی از وی سوال کردند که چرا روس ها را به کشور تان خواستید؟ کشور شما در اشغال است و شما آزادی ندارید. مقامات ویتنامی برایش گفتند که شما میدانید که در اوج جنگ های ضد امپریالیستی مردم ویتنام، ما اجازه ندادیم که یک عسکر شوروی در جبهات جنگ داخل گردد. ما از شوروی کمک می گرفتیم و اسلحه دریافت می کردیم، لکن علی رغم پافشاری روس ها، هرگز به عساکر شوروی اجازه ندادیم که به ویتنام بیایند و فعالیت نمایند. مقامات ویتنامی به وکیل گفتند، باوجود به اصطلاح "سوسیالیست" بودن هر دو کشور، ما میدانستیم هر زمانی که عساکر یک کشور خارجی خون خود را در یک سرزمین دیگر بریزانند، آن سرزمین را حق خود میدانند که کشیدن شان کار آسانی نخواهد بود. آیا وکیل نمیتوانست از این رویه غیر معمولی اما درست مقامات ویتنامی به باداران روسی اش شکایت کند و هانوی را ترک بگوید؟ معلوم میشود که شخص وکیل و مقامات نظام دست نشانده خلقی کمترین صلاحیت در مورد تقرر و برکناری وی نداشتند و صرف تابع دساتیر مسکو بودند.

وکیل میهن فروش به گفتار معقول و ضد استعماری مقامات ویتنام گوش نداد و برعکس خیانت به میهن را تا روز آخر حیات سیاسی اش در نظام خلقی ادامه داد و نسبت به گذشته، شوروی پرست تر شد. اکنون آه و ناله می کشد و اظهار ندامت می نماید، لکن برایش بسیار دیر شده است که بتواند خیانت هایش را به افغانستان جبران نماید و خطا کاری های خود را ترمیم کند. شاید وکیل اکنون بداند یا نداند که او و دوستانش چه گردن بستگی نزد مردم و جامعه خود دارند. هزار ها نفرین مردم با او و همقطراننش است و عذاب وجدان آنها در صورتی که موجود باشد، شب و روز او و دوستانش را تا اخیر عمر معذب خواهد کرد.



## شانزدهم

### امرالله صالح و دستگاه استخباراتی امریکا گشتاپو وارد میدان میشود



جنرال SS



امرالله صالح

در این اواخر امرالله صالح یکی از عمال شورای نظار و سابق رئیس سازمان امنیت ملی دولت مستعمراتی کابل به تبارز سیاسی آغاز نموده است. صالح مذبوحانه سعی می نماید که چهره واقعی ضد ملی و ضد انسانی خود را در زیر جمله پردازی های تصنعی بپوشاند و طوری جلوه گری کند که او میتواند بهترین بدیل برای حامد کرزی باشد. این همه سعی و تلاش وی بدون تبسم و اشاره سی آی ای ناممکن است. هر دو عبدالله و صالح برای فروش خویش حاضرند به هر گونه پستی و ذلت تن در دهند. حامد کرزی هم دست روی دست نخواهد گذاشت تا شاهد اضمحلال خود بدون یک رویارویی و برخورد با رقیبان شورای نظاری باشد. اما هر دو جناح یک وجه مشترک دارند: **خیانت به میهن.**

امرالله صالح در سال ۱۹۷۲ در پنجشیر به دنیا آمد. اینکه چه وقت و در کجا تحصیلات ابتدائی، متوسطه و عالی مکتب را تکمیل نموده معلوماتی در دست نیست. در جریان سال های مبارزاتی ضد اشغالگران شوروی به قول یکی از هموطنان ما به اسم د. پنجشیری در سایت کوچک پرس (<http://www.kokchapress.com/index.php/1387-12-15-07-03>) در کشور های ازبکستان و تاجکستان دست فروشی میکرد. همچنان او برای احمد شاه مسعود کار می نمود و معلوم نیست که آیا امرالله صالح از جریان فراد داد مخفی رهبرش احمد شاه مسعود با قوای ۴۰ اشغالگر شوروی آگاه بود یا



خیر. هموطن ما آقای د. پنجشیری در همین سایت در مورد احمد ضیاء مسعود و امرالله صالح می نویسد که آنرا بدون کم و کاست و یا اصلاح املائی و انشائی اینجا نقل می کنم:

بر اساس اصول سیاست رجال سیاسیون همواره تلاش مینمایند تا با قوت و نفوس مردمان شان منافع ملی را درنخست درقدم دوم منافع حزبی و مردمی شان را حفظ کرده دراین راستا گام های به پیش میگذارند. سعی میکنند تا از محبوبیت شان درمیان طرفداران شان کاسته نشود. در صورتیکه این طبقه افراد سیاسی درمیان مردم شان ذهن زده شود منافع شخصی شان را نسبت به منافع گروهی و حزبی وکشورشان ترجیح دهند درانصورت علاوه براینکه نمیتوانند از مردم شان نمایندگی کنند بلکه اظهارات شان بجز ... گوئی و خود فریبی چیزی دیگر نمی باشد.

جریانات و حوادث بعدی ثابت ساخت که تحلیل و برداشت محترم د. پنجشیری از شخصیت این دو تن خائن و میهن فروش درست از آب برآمده است

در دهه ۱۹۹۰، صالح به هدایت احمد شاه مسعود با سازمان ها جاسوسی ازبکستان و تاجکستان همکاری نمود و با طرز کار ضد بشری کی جی بی سابق که تا آن وقت در این دو کشور در حال تطبیق بود خوب آشنائی یافت و از آن استفاده برد. امرالله صالح آن روش ها را برای طرح های آینده در ساحه عمل مورد استفاده قرار داد و از خود یک گشتاپوی نوین به وجود آورد. شخصیت ضد ملی اش در همین وقت جوانه گرفت و تکامل یافت. صالح هدف خود را کشتن مخالفین قراد داد و به آن عملکردش مانند نازی ها فخر میفروخت. در فیس بوک آمده است که امرالله صالح در رشته "تحلیل علوم" از پوهنتون کلری (Cleary) در ایالت مشیگن دوکتورای افتخاری بدست آورده است. در شرح زندگی اش از اقامتش در امریکا ذکری نشده که چه مدتی را در این کشور و به چه منظوری سپری کرده است.

بعد از آموزش های اولیه جاسوسی و خیانت به میهن، امرالله صالح در سال ۱۹۹۷ آمر دفتر جاسوسی احمد شاه مسعود در دوشنبه تعیین گردید و همچنان منحیث سفیر غیر رسمی و هم آهنگ کننده تماس های احمد شاه مسعود با سی آی ای اجرای وظیفه میکرد. یکی از خصوصیات سیاسی احمد شاه مسعود این بود که با کلیه سازمان های جاسوسی کشور های مورد نظر تماس برقرار میکرد تا در موقع ضرورت خود را به آنها بفروشد و یا از آنها معاونت بجوید. از شرح زندگی مبهم امرالله صالح بر می آید که در اواخر دهه ۱۹۹۰ برای آموزش تعلیمات جاسوسی به امریکا رفته و مدتی را درین کشور گذرانده است. روی همین دلیل است که به زبان انگلیسی هم خوب بلدیت دارد. بدون کمترین تردید که سی آی ای خواست که از وی در آینده کسی و چیزی بسازد و این سرمایه گذاری برای سی آی ای نتیجه دلخواه هم به بار آورد. امرالله صالح اولین شخصی بود که خبر قتل احمد شاه مسعود را به اطلاع افراد مربوطه سی آی ای رسانید. ستیف کول (Steve Coll) در صفحه ۵۷۵ کتاب خود به اسم "جنگ ارواح" (Ghost War) می نویسد:

بعد از قتل مسعود امرالله صالح از تاجکستان به مرکز ضد تروریست سی آی ای تلفون نمود و با ریچ (Rich) آمر شعبه بن لادن صحبت کرد. صالح اشک می ریخت و هق هق گریه میکرد و با جملات بالا و پائین جریان حادثه را توضیح میداد. مامور سی آی ای از وی سوال کرد که مسعود کجاست؟ صالح گفت که او در یخچال است. منظورش سرد خانه برای مردگان بود.

ما در میابیم که امرالله صالح از همان وقت به بعد جزء جواسیس سی آی ای در افغانستان به شمار می آید.

حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ فرصت طلایی را برای تجاوز امپریالیزم امریکا به افغانستان که سال ها انتظار آن را داشت، میسر ساخت. یورش نظامی امریکا با همکاری گروه شورای نظار احمد شاه مسعود و منافقین جمعیت اسلامی ربانی از شمال افغانستان آغاز شد. باید یادآور شد که این بار دوم بود که خائنان ائتلاف شمال با دو قدرت جهانی در تجاوز شان به افغانستان همکاری کردند: اول با سوسیال امپریالیزم شوروی و دوم با امپریالیزم امریکا. خیانت و میهن فروشی برای گروه های ضد ملی شمال به یک فرهنگ جاودان تبدیل شده است. امرالله صالح در اوج بمباران وحشیانه امریکا به حیث معاون عارف سروری آمر استخباراتی ائتلاف شمال به فعالیت آغاز نمود. ارتباطات وی با سی آی ای موجب پیشرفت و صعودش در دستگاه استخبارتی نظام مستعمراتی کابل گردید. بعد از شکست نظام قرون وسطائی طالبان، عارف سروری در پست ریاست اداره امنیت ملی نظام مستعمراتی کابل قرار گرفت و امرالله صالح از جانب امریکا به حیث آمر شعبه یک آن ریاست که مسئول تماس با تشکیلات استخباراتی، نظامی و دیپلماتیکی کشور های خارجی بود، مقرر گردید.

این طبیعی است که اختلافات سلیقه ئی بین آمر و مادون مزدور روزی آغاز میشود و گسترش می یابد. هر یک سعی میکرد که توجه قدرت مهاجم یعنی امریکا را به سوی خود جلب کند و صلاحیت بیشتری بدست آورد. در آخرین دور نبرد، امرالله صالح با حمایت امریکا عارف سروری را در اوایل سال ۲۰۰۴ از صحنه بدر کرد و خود در پست ریاست اداره امنیت ملی تکیه زد. در این مرحله از حیاتش، شخصیت ضد ملی و روش گشتاپوئی اش بیشتر تبارز یافت و به مرحله تکامل نسبی رسید. برای خوشی خاطر آمران امریکائی، تعداد بی شماری را کشت و شکنجه داد. چنانچه طی یک مصاحبه تاریخی ۱۳ می ۲۰۱۱ با شبکه تلویزیونی سی بی اس (CBS) که سی آی ای برای پرانچه کردنش ترتیب داده بود، اظهار داشت که **"من با افتخار تعداد کثیری آنها را کشتم"**. این طرز صحبتی است که مصیبت آوران اس اس نازی در اوقات فراغت با هم تبادل میکردند و به اعمال وحشیانه خود می بالیدند.

در یک نظام ضد ملی و مستعمراتی هر یک از مهره های قدرت سعی میورزد تا بیشتر مورد توجه و شفقت نیرو های اشغالگر قرار گیرد و حریف سیاسی را کشت و مات دهد. ما در افغانستان تحت اشغال قوای شوروی دیدیم که چطور مزدوران خلقی و پرچمی به جان هم افتادند و شکم یک دیگر را دریدند. هر دو جناح به این عقیده بودند از توجه خاص کی جی بی و جی آر یو برخوردارند و در جریان کشمکش ها ذات البینی حمایت سازمان های استخباراتی شوروی را به رخ یک دیگر می کشیدند، غافل از اینکه شوروی ها به دنبال منافع خود بودند و حیات وابستگان خلقی و پرچمی برای آنها کمترین ارزشی نداشت. سرنوشت ذلتبار افراد هر دو جناح را همه میدانند. چنین حالت نکبتبار متوجه قدرت مندان نظام مستعمراتی دست نشانده امریکا هم است.

هر روزی که گذشت، اختلافات ذات البینی حامد کرزی و امرالله صالح جدی تر شد. کشمکش این دو سرسپرده اجانب به خاطر آزادی کشور از قید بیگانگان، رفاه مردم کشور و سعادت و ترقی نبود، بلکه روی عقده ها و حسادت ها قومی و شخصی، برخورد منافع، تضاد افکار و ترس از مانور های پیش دستانه بود. کرزی از اعتبار روز افزون امرالله صالح و بی اعتبار شدن خودش نزد امریکائیان بیم داشت و می ترسید که صالح او را دفعتاً از صحنه بدر کند. کرزی منتظر فرصت بود که ضربه خود را بر صالح وارد نماید و این فرصت در ماه جون سال ۲۰۱۰ برایش میسر شد. در یکی از روز های این ماه، حمله ای از جانب مخالفان دولت کابل به محل برگزاری "جرگه مشورتی صلح" صورت گرفت. حامد

کرزی، امرالله صالح و حنیف اتمر وزیر داخله وقت را که نتوانستند مانع حمله مخالفین کردند متهم به بی کفایتی ساخت و با تقاضای استعفای آنها هر دو رقیب را از صحنه خارج ساخت.

امرالله صالح مخالف هرگونه سازش با تحریک طالبان است، البته نه به خاطر منافع علیای کشور بلکه برای حفظ قدرت شورای نظار یعنی گروه مربوطه خودش. این گروه در جنگ و ستیز و خیانت و میهن فروشی ظهور کرده و پرورش یافته و میداند که هر نوع "صلح" زوالش را در پی خواهد داشت. او در جریان تشیع جنازه داوود داوود گفت که "پیام من این است که ما نباید اشک بریزیم - نباید صبر کنیم. بیائید حس انتقام را در وجود و صف خود پرورش دهیم." او میداند که راه دادن دوباره طالبان باعث نزول هندسی قدرت شورای نظار و در مجموع ائتلاف شمال خواهد شد و یکی از دلایل مخالفتش با کرزی هم همین طرز دید وی بود.

برعکس، کرزی بقای خود را در سازش و معامله گری های بعدی با طالبان میداند و موجودیت افراد مزاحم را در دستگاه حکومت مستعمراتی خود تحمل نمیتواند. امرالله صالح هر جا که میرفت بر ضد صلح کرزی با طالبان صحبت میکرد. اما وقتیکه پی برد که آرایش امریکا قبل از کرزی با طالبان داخل مذاکره شده است، لهجه تند خود را تغییر داده و اظهار میدارد که "صلح یک ضرورت حیاتی برای کشور ماست." صالح اکنون مبلغ "بسیج عمومی" است و آنرا راه برون رفت از بن بست کنونی میداند. با وجود اختلافات سلیقه‌ئی بین صالح و کرزی هر دو وجوه مشترک فراوان دارند: هر دو میهن فروش اند. هر دو از سوی اجانب مقرر شده اند. هر دو در خدمت سی ای ای بوده اند. هر دو با متجاوزین همکاری کرده اند. هر دو شرف باخته اند و بالاخره هر دو هویت ضد ملی دارند.

حال سی ای ای برای امرالله صالح تبلیغ میکند و برای شناساندن او آمادگی می گیرد. پرانچه کردن امرالله صالح قبلاً آغاز شده است و کرزی هم این را میداند که شاید روزی امرالله صالح سرخورش گردد. زمینه مصاحبه وی با شبکه تلویزیونی CBS به تاریخ ۱۳ می ۲۰۱۱ میسر گردید و سفری هم بسوی هالند برایش ترتیب داده شد تا خود را معرفی کند و طبق دستور سخن گوید. صالح سفر های دیگری هم به سائر کشور ها در پیش خواهد داشت. موظفین توظیف شده اند که امرالله صالح را آدم هشیار، زرننگ و دراک بنامند و او را فرد مستعد برای آینده افغانستان به جهان وانمود گردانند، همانطوریکه برای احمد شاه مسعود تبلیغ میکردند تا او را مردم بپذیرد. امرالله صالح از تاسیس مراکز دایمی امریکا در افغانستان حمایت می کند و مخالفت ظاهری کرزی را با "قرارداد ستراتیژیک" امریکا با افغانستان محکوم می نماید. صالح خوب میداند که اگر امریکا نباشد خودش و گروه شورای نظار رهسپار دیار عدم خواهند شد. ازینرو کلاً خود را در اختیار امریکا قرار داده و تابع او امر این کشور شده است.

امرالله صالح باید بداند، صرف نظر ازینکه در کدام پست ایفای وظیفه میکند و از جانب کدام کشور بیگانه مورد حمایت قرار می گیرد، مردم افغانستان او را متعلق به همان گروه و یا گروه هائی می دانند که کابل را به ویرانه تبدیل کردند، هزار ها تن را کشتند، صد هزار را آواره ساختند، هزاران زن را بی سیرت نمودند و سر انجام به ظهور طالبان میدان دادند. مردم ما هر خائن به کشور را به پای میز محاکمه خواهند کشاند و به سزای عمل شان خواهند رساند.

## هفدهم

### شرق میانه در بحران دائمی



خیزش های مردمی و جنبش های ضد استعماری، شرق میانه را در آستانه تحول و آزمایش بزرگ تاریخی قرار داده است. امپریالیسم از جریانات سیاسی منطقه سخت در هراس بوده و سعی می ورزد که هر باخت را با یک برد جبران کند ولو که به قیمت ویرانی کامل کشور مورد نظر تمام شود. قیام های مردمی از یکسو زعمای وابسته به استعمار را بدور انداخته و حاکمیت استبدادی چند دهه آن ها را پایان داد، اما از جانب دیگر توطئه ها امپریالیستی نظام های فاسد اتوکراتیک مذهبی را بیشتر از گذشته مورد حمایت قرار داده تا جنبش های مردمی را در داخل همان کشور ها و ممالک مجاور خنثی سازد. با صدور سلاح ها جدید، تشدید مسابقه تسلیحاتی و تحکیم حاکمیت نظام های ضد ملی اتوکراتیک، امپریالیسم تقلاء دارد تا شرق میانه را کماکان در چنگال خویش نگهدارد.

در سال ۲۰۱۲، ناتو از عربستان سعودی تقاضا نمود که به پروگرام همکاری این پیمان تجاوز کار در منطقه بپیوندد. برای دلگرمی این کشور و سایر کشور های حوزه خلیج، امریکا اعلام نمود که مبلغ ۴۵ بیلیون دلار اسلحه به ۱۷۳ کشور فرستاده که بیشتر آن شامل امارات متحد عرب، قطر، اسرائیل، عربستان سعودی، کویت و بحرین میگردد. برای اینکه جریان را طبیعی جلوه دهد و نیات استعماری خود را در شرق میانه پنهان نماید، امریکا یک مقدار اسلحه را نیز به جیبوتی و هندوراس به فروش

رسانیده است. با از دست دادن ظاهری مصر و تونس، آمریکا جداً متوجه است که نظام های اتوکراتیک بحرین، عربستان سعودی، کویت و امارات عربی در دست مخالفین نیافتند تا منافع استعماری اش صدمه نبیند. دقیقاً این کشور هائی است که حقوق بشر، حقوق فرد، حقوق زن و دموکراسی را که آمریکا مبلغ آن است، طور کامل زیرپا میکنند. چرا آمریکا صدای خود را در تخلفات حقوق بشر در این کشور ها بلند نمی کند، دلیل آن واضح است. ثروت زیر زمینی این ممالک کلاً در اختیار امپریالیزم جهانی است. این جاست که نه زیرپا گذاشتن حقوق انسانی برای آمریکا مهم است و نه به اصطلاح انتخابات تقلبی پارلمانی.



تاسیسات نظامی آمریکا در شرق میانه

بر مبنای تصویب کنفرانس سران ناتو در استانبول در سال ۲۰۰۴، بحرین، کویت، قطر و امارات عرب به "ابتکار همکاری ناتو" در منطقه پیوستند که بعد از آن قوای بحری ناتو به تکرار به بنادر نظامی این کشور ها لنگر انداخته و بحران منطقه را دامن زده است. یکی از اهداف ناتو تحریک این کشور ها در جنگ با ایران و سوریه است. شورشیان سوریه از سوی عربستان سعودی و قطر تغذیه می شوند و تروریسم را در سوریه وسعت می بخشند. کار تخریب سوریه برای ناتو از طریق کشور های عرب خلیج آسان تر شده است. بعد از انهدام نظام علوی خاندان اسد، نابودی حزب الله و ایران روی دست گرفته خواهد شد که در نتیجه روسیه و چین از شرق میانه اخراج شده و این منطقه ای از جهان کلاً در چنگال ناتو و امپریالیزم جهانی خواهد افتاد. توسعه ناتو درینجا توقف نخواهد کرد. به زودی عربستان سعودی و عمان به ناتو خواهند پیوست و نظام های دست نشانده در لیبیا، عراق، یمن و سوریه ای بعد از اسد و همچنان لبنان در پیمان تجاوزکار ناتو جذب خواهند شد. بحرین و امارات قبلاً خود را در خدمت ناتو قرار داده و عساکر خود را برای تجاوزات پی پی در پی به افغانستان فرستاده اند. قطر و امارات به مراکز سوخت گیری طیارات پیمان تجاوز کار ناتو در انهدام لیبیا مبدل شده بودند.

عملیات گسترده قوای ناتو که قسمت اعظم آن را نظامیان امریکائی تشکیل میدهد، ایجاب می کند که کارخانه جات اسلحه سازی امریکا با ظرفیت همه جانبه به کار افتاده تا اسلحه مورد ضرورت را برای تجاوز و کشتار تهیه نمایند. تسلط بر شرق میانه باعث میشود که برای میلیون ها تن بیکار امریکائی در شرایط خراب اقتصادی این کشور کار خلق گردد و تولید صنایع نظامی امریکا و اعضای اروپائی ناتو رونق بیشتری یابد. بدین صورت امریکا و متحدین اروپائی بلیون ها دالر اسلحه به شرق میانه صادر خواهند نمود و در مقابل بلیون دالر ملل اسیر شرق میانه را بلع خواهند کرد که از نفع آن کورپوریشن های ضد بشری اسلحه سازی امریکائی و اروپائی سیراب خواهند شد.

عربستان سعودی در جریان سال ۲۰۱۲، بیش از ۳۰ بلیون دالر را صرف تسلیحات خود خواهد کرد. ۸۴ طیارات جنگی اف ۱۵ (F-15) ۷۲ بلک هاک و ۷۰ اپاچی هیلوکوپتر، هزار ها بمب ضد پناه گاه های زیر زمینی، راکت های ضد راکت و صد ها کشتی جنگی شامل این معامله نظامی است. عمان و کویت هم بیش از ۱۲۳ بلیون دالر اسلحه از امریکا و کشور های اروپای غربی بدست آورده اند. سوال در این جاست که عربستان سعودی و یا سایر کشور کوچک خلیج فارس با این ذرات خانه های عظیم نظامی چه خواهند کرد؟ جواب صرف این میتواند باشد که ناتو ازین کشور برای تعرضات آینده خود به افریقا و جنوب غرب آسیا، سرکوبی قیام های مردمی و ضد استعماری، انهدام سوریه و لبنان، تعرض بر ایران و اعمار سد بزرگ در مقابل نفوذ چین و روسیه استفاده خواهد کرد. همکاری همه جانبه ترکیه با امریکا و ناتو در به راه انداختن مانور های نظامی و در اختیار قرار دادن احتمالی فضای ترکیه برای طیارات جنگنده اسرائیل در حمله بر ایران گویای تسلط جهانی امپریالیزم و انهدام کشور ها و نظام های خواهد بود که سدی برای توسعه طلبی و تجاوزات ناتو تلقی می گردند.

ما تقلب و فریب را در راه و روش امریکا و متحدین اروپائی اش در تبلیغ حقوق بشر و دموکراسی مشاهده می نمایم. تا زمانیکه یک کشور منافع امریکا را تأمین نماید و حاکمیت امپریالیزم را بپذیرد، هیچ گاهی جنایات همان نظام علیه مردمش مورد سوال به اصطلاح مدافعین حقوق بشر قرار نمی گیرد. کشتار مردم بوسیله نظام های مورد حمایت امپریالیزم کمترین تفاوتی برای واشنگتن و لندن و پاریس ندارد. برای نجات از همچو حالت، ضرورت کامل برای مبارزه ضد استعماری در منطقه است. نظام های وابسته به استعمار باید منهدم گردیده و بر خیزش های ملی و مردمی تاکید گردد. جزء شکست استعمار، راه دیگری برای تداوم حیات شرافتمند نخواهیم داشت.

## الف

### مصاحبه تکان دهنده صدراعظم سابق قطر

بحران و جنگ تباه کن و خانمانسوز سوریه این کشور را در محراق سیاست جهانی قرار داده است. غرب، روسیه، ایران و اسرائیل و متحدین غرب همه در رقابت با هم در خلق بحران این سوریه شریک و مسئول اند. البته نظام ضد مردمی نظام اسد که صد ها هزار نفر را به کام مرگ فرستاده است، هنوز هم برای بقای خود می جنگد و تسلیم توطئه ها نمیشود. صدراعظم سابق قطر پرده از بعضی راز ها به ارتباط بحران سوریه برداشته است که توجه هم مینهان را به آن جلب نموده و این مضمون با ارزش را در معرض دید شان قرار میدهم.

مصاحبه حماد بن جاسم بن جابر بن التانی صدراعظم سابق قطر با یکی از شبکه های تلویزیونی این کشور به ارتباط بحران سوریه و مداخلات بیگانگان در این کشور غوغای عجیبی در منطقه برپا کرده است. این مصاحبه ضربه هولناکی بر ادعای های پوچ و بی معنی عربستان، امریکا و ترکیه وارد نموده و پرده از بسیاری رازها برداشته است. این هم یکی از دلایلی است که عربستان و سایر کشور های خلیج به اشاره امریکا بر قطر فشار وارد نموده اند که تسلیم شود و از راه مستقل و نزدیکی با ایران دوری جوید. این مصاحبه افشاء ساخته است که گروه های مسلح مخالف دولت بشر اسد تحت اوامر دول خارجی بوده و از آنها هدایت می گیرند. من قسمت های عمده این مصاحبه را خدمت هم میهنان تقدیم می کنم. بخشی از این مصاحبه توسط نویسنده ئی به اسم "تایلر دوردن" (Tyler Durden) به تاریخ ۳۰ اکتوبر ۲۰۱۷ در وب سایت Information Clearing House به نشر رسیده است.

طبق عقاید یک عده از تحلیل گران حوادث شرق میانه، مصاحبه انفجاری حماد بن جابر اعتراف علنی به همکاری و سازش چهار کشور ترکیه، امریکا، عربستان سعودی و قطر در طرح بی ثبات ساختن سوریه و نظام بشر اسد نشان میدهد که نیرو های خارجی گروه های تندرو به شمول النصره و القاعده را مسلح ساخته و آنها را تعلیم و تربیه داده اند. این اعتراف می تواند زمینه را برای ادعای سوریه در مورد تجاوز به قلمرو و حاکمیتش آماده ساخته و کشور های مداخله گر را در پیشگاه محکمه بین المللی عدالت به محاکمه کشانیده و تقاضای جبران خساره نماید.

طوریکه جنگ در سوریه به آهستگی رو به اختتام میرود، معلوم میشود که در هر هفته بر مبنای شهادت یک عده از ماموران رسمی دخیل در بحران سوریه، مواد و اسناد زیادی برملاء شده که پرده از توطئه عظیمی علیه سوریه و نظام اسد بر میدارد. تشدید بحران میان قطر و سازمان همکاری کشور های خلیج تحت رهبری عربستان سعودی باعث شده است که اسناد متعددی روی صحنه آمده که نشاندهنده این واقعیت تلخ است که عربستان سعودی و امیرنشینان خلیج می خواستند که بعد از انهدام عراق و لیبیا، گلم بشر اسد را جم نموده و سوریه را به نفع اسرائیل چند پارچه ساخته و یا اینکه مانند عراق و لیبیا غرق در بحران سازند.





در یک مصاحبه تلویزیونی، "حماد بن جسیم" صدراعظم سابق سوریه فاش ساخت که کشورش همراه با عربستان سعودی، ترکیه و آمریکا از سال ۲۰۱۱ اسلحه به گروه های جهادی در سوریه فرستاده اند. بایست اضافه کرد که کمیته فوتبال جهانی ۲۰۲۲ قطر، مبلغ ۵۰۰۰۰۰ هزار دالر به بنیاد کلنتن تحفه داد.

حماد بی جسیم اظهار می کند که عملیات مخفی ای که به نام "شکار طعمه" یاد میشود، اسد و یارانش را به طعمه تشبیه کرده که بایست یک به یک نابود میشدند. همین طرح باعث گردید که یک عده قلیل نظامیان سوریه فرار کنند و خود را به عربستان سعودی و یا آمریکا تسلیم نمایند تا در صورت پیروزی مخالفان دوباره به قدرت برسند. از خلال صحبت حماد، حمایت مستقیم آمریکا و کشور های خلیج از القاعده در سوریه استنباط میشود. او می گوید که "قطر اسنادی دارد که نشان میدهد، از آغاز جنگ در سال ۲۰۱۱ تا کنون، هدف مداخله گران تغییر نظام در سوریه بوده است." حماد اعتراف نمود که "ما اسناد کامل داریم که دخالت ما را در سوریه نشان میدهد. کشور های خلیج با حمایت آمریکا و عربستان سعودی، گروه های جهادی را در سوریه مسلح ساخته اند. او ادعا می کند که عبدالله شاه وقت عربستان که تا سال ۲۰۱۵ حکمرانی نمود همراه با آمریکا، قطر را توظیف ساختند که رهبری عملیات مخفی و جنگ نیابتی را به عهده گیرد. یک عده از صاحب نظران به این عقیده اند، باوجودیکه اظهارات صدراعظم سابق قطر افشاء کننده است، یک موضوع نهفته دیگری دارد که می خواهد از قطر در حمایت از تروریزم دفاع نموده و آمریکا و عربستان سعودی را در تنها گذاشتن قطر در جنگ سوریه متهم سازد. حماد بن جسیم توضیح میدهد که "قطر به تمویل و تسلیح گروه های شورشی در سوریه ادامه داد، در حالیکه دیگر کشور ها حمایت خود را تقلیل بخشیدند." روی همین دلیل است که او بر آمریکا و عربستان سعودی تاختم و اظهار می کند که "در آغاز هر دو با ما بودند و همه در یک سنگر بودیم." او تأکید کرد: "وقتی که جنگ در سوریه آغاز شد، همه ما از طریق دو اطاق عملیاتی کار می کردیم: یکی در اردن و دیگری در ترکیه."

"حماد" متذکر میشود:

زمانیکه حوادث در سوریه اول آغاز شد، من به عربستان سعودی رفتم و با عبدالله شاه وقت این کشور ملاقات کردم. من این کار را به هدایت پدرم انجام دادم عبدالله گفت، ما در عقب شما هستیم. شما با این طرح به جلو بروید و ما کار ها را هم آهنگ می نمائیم، لاکن شما در رأس امور خواهید بود. ما همه اسناد را داریم و هر چیزی که به سوریه فرستاده شد، اول به ترکیه رفت و با همکاری قوای آمریکا از طریق ترکیه توزیع گردید. ما با هر کس دیگر مانند نظامیان در این موضوع داخل بودیم. در آنجا، اشتباهات صورت گرفت که حمایت از عناصر نادرست را در بر داشت. شاید روابط با النصره برقرار شده بود، لاکن من میدانم. شما یعنی آمریکا و عربستان با ما در یک سنگر بودید. حالا طعمه از دست ما رفت و بشر اسد هنوز باقی است. وضعیتی که در جریان است، هرگز اجازه نخواهد داد که در سازمان همکاری خلیج پیشرفتی حاصل شود.

حماد می گوید، طوریکه همه میدانند، سی آی ای با همکاری متحدین خلیج مستقیماً در تغییر نظام در سوریه دخیل بوده است. موضوعات استخباراتی در این خصوص به بیرون درز کرده است. دولت آمریکا میدانست که سلاح های پیشرفته ای که غرب و کشور های خلیج تهیه می کردند در دست القاعده و داعش می افتد، در حالیکه ادعا می نمودند که گروه های میانه رو را مسلح میسازند. بطور مثال یک یادداشت

استخباراتی که به هلری کلنتن فرستاده شد و بعداً به بیرون درز کرد، حمایت قطری ها و سعودی ها را از داعش نشان میدهد. در این یادداشت آمده است:

**حکومات قطر و عربستان سعودی کمک های پنهانی و حمایت لوژیستیکی به داعش و سایر گروه های تندور سنی می نمایند. علاوه بر آن، یک سند بلند بالای مخفی اداره امنیت ملی امریکا که توسط سنودن برملاء گردید، به وضاحت نشان میدهد که مخالفان مسلح در سوریه از سالیان اول جنگ که حیات نیم میلیون تن را گرفته است، تحت حکم حکومت بیگانه فعالیت می کردند.**

جدید ترین سند اداره امنیت ملی امریکا تائید می کند که در سال ۲۰۱۳، شورشیان ساحات ملکی دمشق به شمول میدان هوایی بین المللی این شهر را مورد حملات راکت ها زمین به زمین قرار دادند که توسط عربستان سعودی تهیه شده و با آگاهی کامل امریکا انجام شد. حکومت امریکا و سعودی جریان حملات راکتی را از اطاق های عملیاتی نظارت می کردند.

حماد بن جسیم اظهار می کند که "بدون کمترین شک، اسناد عظیمی در ماه ها و سال های آینده بیرون خواهد آمد."

## ب

### درز در جناح شرقی ناتو ترکیه زیر ذره بین

دولت اردوغان با روسیه به موافقت رسیده است که ترکیه سیستم دفاعی اس - ۴۰۰ روسیه را خریداری نماید. این بار اول است که یک عضو ناتو آن هم ترکیه که اهمیت زیادی در این پیمان تجاوزکار دارد، از روسیه اسلحه دفاعی خریداری می نماید. این معامله به مشابه یک کودتا از جانب روسیه در قلب ناتو شمرده میشود. ترکیه یکی از مهم ترین کشور های عضو ناتو است که بعد از برتانیه دومین قدرت نظامی را (به استثنای سلاح اتمی) در اروپا تشکیل میدهد. از دست دادن ترکیه برای امریکا و ناتو بزرگترین ضربه به این پیمان دفاعی محسوب میشود. اینکه اردوغان موفق خواهد شد که توافق خریداری اس - ۴۰۰ را از روسیه به مرحله اجراء بگذارد، بایست منتظر باقی ماند. به یقین که "اردوغان" از سرنوشت "نواز شریف" آگاه شده است.



این نوع قول دادن حیات سیاسی "نواز شریف" را پایان داد

ترکیه مصمم است که این کشور سیستم پیشرفته راکت دفاعی اس - ۴۰۰ (S-400) را که یکی از بهترین در جهان است به قیمت ۵.۲ میلیارد دلار از روسیه خریداری نماید. این سیستم هنوز هم در روسیه قابل استفاده است. روسیه به زودی سیستم دفاعی اس - ۵۰۰ را برای اردوی این کشور جانشین اس - ۴۰۰ خواهد کرد. هر زمانیکه یک قدرت جهانی اسلحه جدید را اختراع می نماید و به زرادخانه خود می افزاید، اسلحه قبلی را به معرض فروش قرار میدهد. روسیه اس - ۳۰۰ را به ایران فروخت که آنهم به تناسب منطقه با ارزش ارزیابی شده است. ترکیه عدم رضایت خود را از تصمیم ناتو در مورد فقدان حمایت این پیمان از جناح جنوبی ترکیه اعلام نمود و تصمیم گرفت که خود دفاع این منطقه را بدوش گیرد. خریداری سیستم دفاعی اس - ۴۰۰ از روسیه، امریکا و سایر اعضای ناتو را در حال سرگیچی قرار داده است که چطور بتوانند ترکیه را ازین معامله مهم و پرمفعت برای روسیه باز دارند.



سیستم دفاعی اس - ۴۰۰

از آغاز بحران سوریه تا کودتای سال ۲۰۱۶ در ترکیه، این کشور دست امریکا را در تضعیف این کشور دخیل می داند. بالاخص حمایت امریکا را از کرد های سوریه در تقابل با نظام اسد و حمایت از تشکیل

یک کردستان بزرگ که یک قسمت از خاک ترکیه را هم در بر خواهد گرفت، انقره را سخت در اضطراب قرار داده است. ترکیه هم برای اینکه بتواند امریکا و ناتو را در بلاتکلیفی قرار دهد و راه و روش مستقل تری را نسبت به گذشته در پیش گیرد، روی ملاحظات خاص سیاسی حتا ستراتیژیک سیستم دفاعی اس - ۴۰۰ ساخت روسیه را انتخاب کرد که می تواند جدی ترین اخطار برای ناتو و امریکا باشد. مهم تر از همه، ترکیه اجازه خواهد داشت که سیستم دفاعی اس - ۴۰۰ را بعد از مدتی در داخل تولید نماید. یک عده از ستراتیژیست ها ابراز نظر می نمایند که ترکیه چگونه قادر خواهد شد که اسلحه روسی را با اسلحه ناتو که در اردوی ترکیه مورد استعمال دارد، آشتی دهد و از هر دو در حین وقت مساویانه بهره برداری نماید. سیستم دفاعی اس - ۴۰۰ قادر است که تا فاصله ۲۵۰ میلی طیارت و راکت را شناسائی نموده و آنها را نابود نماید. اسرائیل اولین کشوری است که ازین معامله اظهار نگرانی کرده و متصور است که توازن را در شرق میانه برهم خواهد زد.

ترکیه یک کشور بسیار با اهمیت پیمان تجاوز کار ناتو به شمار میرود. معلوم نیست که امریکا تا کجا می تواند زیاده روی های اردوغان را تحمل نماید. مثال "نواز شریف" به ما آموختاند که امریکا تحمل متحدین سرکش خود را ندارد و هر یک را که زیاده روی نماید، از صحنه بر میدارد. البته، اهمیت سیاسی و نظامی، موقعیت جغرافیائی، نقش جهانی و منطقه ئی و قدرت اقتصادی یک کشور هم در تصمیم قدرت های حاکم در جهان تاثیر می گذارد. ما منتظریم که چه عقوبتی متوجه اردوغان خواهد شد.

## هژدهم

### مراکز نظامی امریکا در جهان

غرض حفظ تفوق نظامی و استمرار حاکمیت جهانی، امریکا در ۱۶۰ کشور جهان مراکز نظامی تأسیس نموده و یا اینکه افراد نظامی خود را گسیل داشته است. این احصائیه نشاندهنده این واقعیت است که امریکا بیش از ۹۳ فیصد مراکز نظامی خارجی در جهان را در اختیار داشته که زمینه مداخله را برای امریکا در اقصای دنیا میسر می‌سازد. یعنی هر زمانیکه امریکا اراده نماید، میتواند به بهانه‌های مختلفی که منافع اش در خطر مواجه است، در هر کشوری که خواسته باشد تجاوز نموده و نظم آن کشور را طبق دلخواه تغییر داده و افراد و گروه‌های مورد نظر را در کشور تحت سیطره در اریکه قدرت بنشاند. اگر این نظر را بپذیریم که هر قدرت جهانی از ازمنه قدیم تا حال عروج و نزولی داشته است، امریکا هم ازین معادله و منطق تاریخی سرانجام بدور نخواهد ماند.



### جایگاه مراکز نظامی امریکا در جهان

طبق گزارشات منابع مختلف سیاسی و خبر رسانی، امریکا به تعداد ۴۷۷۵ مرکز نظامی در داخل و بین ۵۱۴-۸۰۰ مرکز نظامی در کشور های خارجی دارد. پایگاه های اصلی امریکا در کشور های اشغال شده و یا ظاهراً متحد سیاسی و نظامی امریکا زیر نظارت مستقیم پنتاگون در ۴۵ کشور به وجود آمده و همچنان در ۱۱۵ کشور دیگر ماموران نظامی خود را فرستاده است که اوضاع همان کشور را از نزدیک مراقبت نمایند. یعنی مراکز نظامی و یا پرسونل نظامی امریکا در تمام قاره ها و در اکثریت کشور های جهان فعالیت دارند که به عقیده طبقه حاکم امریکا منافع دراز مدت این کشور را تضمین می نماید. بنابراین تعداد زیادی از کشور های جهان حاکمیت و استقلال خود را از دست داده و تابع دساتیر و اشنگتن شده اند.

مصارف نگهداشت مراکز نظامی امریکا در سطح جهانی سالانه حدل اقل به ۱۵۰ بیلیون دالر بالغ میشود. بر مبنای این رقم، تصور شده میتواند که بودجه اصلی وزارت دفاع امریکا در مجموع به چند بیلیون تخمین خواهد شد؟ ناگفته نباید گذاشت که یک عده از تحلیل گران امور نظامی امریکا معتقد اند که امریکا صد ها مرکز نظامی مخفی دارد که هرگز برملاء نخواهد شد. باجود ثروت بیکران و مصارف غیر ضروری نظامی، فقر در بسا نقاط امریکا بیداد می کند و مردم از قلت مواد غذایی کافی و نبود بیمه صحی فغان شان به آسمان بلند شده است. مصارف کمر شکن نظامی و توسعه طلبی های بیمورد باعث گردیده است که مردم امریکا هسته های مقاومت را علیه طبقه حاکم این کشور خلق نمایند تا از تجاوزات بر سائر کشور های دست بکشند و توجه را بیشتر بسوی رفاه مردم خود معطوف دارند. از شاخ افریقا تا بحر هند و از آسترالیا تا امریکای جنوبی جائی نیست که امریکا مراکز نظامی نداشته باشد. پس مردم اجباراً سوال می کنند که چرا؟



### جایگاه مراکز نظامی امریکا در داخل که به آسانی حساب نمیشود

زمانیکه دونالد ترمپ اعلام نمود که قوای امریکا را از سوریه خارج خواهد ساخت، برای مدت دو روز خوشبینی در داخل و خارج خلق شد که امریکا سعی میکند تا روش های نادرست گذشته را در شرق میانه تغییر داده و با تعقل بیشتر در منطقه عمل خواهد کرد. لاکن فشار ها بر اداره ترمپ آنقدر زیاد بوده است که خوشبینی های موقتی جای خود را آنآ به بدبینی های همیشگی عوض نمود. بایست بدانیم که امریکا، فرانسه و سایر متحدین عرب سخت در کارزار سوریه شکست خوردند که عوامل این شکست در موجودیت قوای ایران و مساعدت روسیه به نظام بشر اسد بوده است. سوریه نزدیک بود که به سرنوشت عراق و لیبیا دچار گردد، اما مداخلات روسیه و ایران باعث شد که بشر اسد میدان باخته را دوباره ببرد و حاکمیت نظام خود را کم و بیش احیاء نماید. اکنون بعضی کشور های عرب مانند عربستان سعودی، قطر و امارات و ترکیه که منتظر سقوط بشر اسد بودند، در صدد اند که روابط خود را با سوریه از سر گیرند و مناسبات سیاسی و اقتصادی را با این کشور بار دیگر سروسامان دهند. برای امریکا راه دیگری به جزء عقب نشینی باقی نمانده است. گروه های جنگ طلب که عظمت امریکا را در تجاوزات دایمی می پندارند،

مخالف عقب نشینی امریکا از سوریه و افغانستان اند و بر اداره ترمپ فشار وارد می نمایند که در نظرات و گفتار و عملکرد خود تجدید نظر نماید.

گزارشات حاکیست که در مقایسه با امریکا که بیش از ۹۳ فیصد مراکز نظامی در بیرون از کشور را دارد، فرانسه، برتانیه و روسیه بین ۱۰ تا ۲۰ و چین تنها یک پایگاه نظامی در جهان دارد که در مجموع ۵ تا ۷ فصد را تشکیل میدهد. گزارشات همچنان متذکر میشود که پنتاگون از مراکز نظامی مخفی امریکا که به نام "مراکز سیاه" نامیده میشود، اصلاً نام نمی برد. حتماً قسمت اعظم اعضای کانگرس از موجودیت مراکز سیاه آگاهی ندارند. افریقا از زمره جا هائی است که پنتاگون کمتر از آن نام میبرد. رقابت جدی بین چین و امریکا در قاره سیاه در جریان است و لیبیا یکی از قربانیان اصلی این رقابت محسوب میشود. امریکا به زعمای کشور های افریقا اطلاع داده است که بین امریکا و چین یکی را انتخاب نمایند. این گفتار امریکا گویای این حالت است که قاره افریقا بار دیگر در منجلاب بدبختی فرو خواهد رفت و طعمه استعمار جهانی خواهد شد و بردگی آن تدوام خواهد یافت.

کشتی های طیاره بردار امریکا که در تمام ابحار جهان در گشت و گذار است و حامل صد ها طیاره جنگی و هزار ها تن عسکر و حتا بم های اتمی اند، شامل این احصائیه نمیشوند. هریک از کشتی های طیاره بردار امریکا قادر است که تأسیسات نظامی و اقتصادی کشور مورد نظر را تخریب و نابود نماید. تأسیس مراکز نظامی و رفت و آمد کشتی های طیاره بردار در ابحار جهان برای امریکا این فرصت را میسر ساخته است در هر کشوری که بخواهد تجاوز و یا مداخله نموده و نظام و زعامت آن را سرنگون سازد و افراد مورد نظر خود را مانند عراق و افغانستان در اریکه قدرت نصب نماید. در حال کنونی، امریکا در افغانستان ۱۴ هزار و در عراق ۵۲۰۰ عسکر دارد که به اشغال و چپاول منابع این دو کشور تداوم می بخشند. باید یادآور شویم که تعداد مراکز نظامی امریکا و ایساف در افغانستان تا سال ۲۰۱۲ به ۵۵۰ رسید بود. اگر برج های مراقبتی و پوسته های تفتیش را در شاهرها ها هم به آن علاوه نمائیم، تعداد این مراکز در افغانستان به ۷۵۰ بالغ میشود.



جایگاه علنی مراکز نظامی امریکا و ایساف در افغانستان در سال ۲۰۱۴

با وجودیکه از تعداد مراکز نظامی امریکا و ایساف بعد از سال ۲۰۱۴ کاسته شده است، با آنهم امریکا به قدر کافی ماموران و مراکز نظامی در افغانستان دارد که بتواند به اشغال میهن ما تا مدت ها ادامه دهد. تکنولوژی پیشرفته و طیارات بی ۵۲ و درون ها باعث شده که امریکا مراکز نظامی خود را کاهش دهد و به عوض برای تداوم اشغال افغانستان و کشتار مردم ما به تکنولوژی پیشرفته هوائی متکی گردد.



## نزدهم

### بازتاب جهانی حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱

این مضمون در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۹ تحریر شده بود که بار دیگر خدمت هم میهنان تقدیم میشود.

فاجعه ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ یکی از حوادث دردناک تاریخ معاصر جهان است. این حادثه همچنان نقطه عطفی در روابط بین المللی بشمار رفته که بزرگترین بهانه را برای امریکا و متحدین در زیور کردن جهان داد. دو کشور افغانستان و عراق قربانی تجاوزات بهانه جویانه امریکا گردیده و صد ها هزار تن از مردم بی تقصیر این دو کشور در مانده تار و مار شدند. اینکه صرف القاعده در خلق این وحشت دست داشت یا اینکه توطئه دیگری در کار بود، هنوز هم مورد تحقیق محققان است. تحلیلگران مسائل بین المللی و تروریستی تیوری های متعددی را مورد ارزیابی قرار میدهند. تروریزم خواه فردی باشد یا گروهی و یا دولتی، حقوق طبیعی مردم را پامال میکند و انسان را در سطح حیوانی پائین میآورد. هر افغان با وجدان حادثه جانکاه سپتامبر ۱۱ سال ۲۰۰۱ را به فامیل های داغیده امریکا تسلیت میگوید و تجاوز دولت امپریالیستی امریکا را بر افغانستان و عراق و روش حیوانی اشغالگران را نسبت به مردم این دو کشور به شدت محکوم میکند.

فاجعه تروریستی ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱، بهترین زمینه را برای جنگ های هژمونیک امریکا میسر ساخت. با استفاده ازین فرصت ناخجسته، امریکا خواست تا نظم نوین جهانی را طبق اراده خویش توسعه دهد و نیات استعماری امریکا را بر ساحات و کشور های مورد نظر تحمیل نماید. ملل متحد هم منحیث يك وسیله خواست های جهانی امریکا مورد استفاده قرار گرفته است. این سازمان دیگر آن سازمان دوران جنگ سرد نیست که کشور های جهان سوم میتوانستند بین دو قدرت جهانی دست به مانور بزنند. ملل متحد اکنون مانند يك شعبه وزارت خارجه امریکا عمل می نماید.

مصیبت ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ همچنان به تقدس حاکمیت ملی کشور ها پایان داد و ملت ها را آماج حملات تجاوز کارانه متجاوزین ساخت. از زمان عقد معاهده صلح و ستفالی در سال ۱۶۴۸ که آغاز تشکل دولت های ملی پنداشته میشود، بارزترین خصوصیت دولت ها حق "حاکمیت ملی" بود که تا اواسط دهه ۱۹۷۰ دوام یافت. با ظهور مفکوره وابستگی متقابل، نشیب حاکمیت دولت های ملی آغاز گشت که با فروپاشی شوروی به اوج خود رسید. سرانجام وحشت ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، دست آویزی فریبکارانه ای برای امریکا و متحدینش داد تا طبق میل بر هر کشوری ناتوان که به آرزوی های استعمار گردن نه نهد و تابع خواست های استعماری نشود، تجاوزکنند و حاکمیت ملی اش را به بهانه ترویج دموکراسی و تامین حقوق بشر و یا حقوق زن پامال سازند. با وجود این، دولت های ملی به اتکای اراده مردمی از خود پایداری نشان میدهند و به آسانی تسلیم امپریالیزم نمیشوند. این حادثه ناگوار باعث شد که امریکا برای مدتی یکه تاز میدان شود و خیزش هژمونیک این کشور در سطح جهانی شدت بیشتر کسب نماید. بطور کلی، حادثه تروریستی سال ۲۰۰۱، اهمیت مجدد جیوپولیتیک را دوباره مطرح کرد، مناظره جهانی

برای امنیت بین المللی را تزئید بخشید و نظامی شدن فضای سیاست جهانی را تشدید نمود و سرانجام هویت خائن ملی را در کشور های تحت سیطره اجانب برملا ساخت.

نظرات متفاوتی از جانب صاحب نظران در مورد چگونگی حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر اظهار شده است:

بر حسب نظر اول، سازمان تروریستی القاعده صد در صد مسئول خلق فاجعه تروریستی ۱۱ سپتمبر است. القاعده در گذشته در چنین عملیاتی دست داشت و بعد از ۱۱ سپتمبر سال ۲۰۰۱ نیز به فعالیت های تروریستی خویش ادامه داد. انفجار در سفارت خانه های امریکا در کینیا و تانزانیا در سال ۱۹۹۸ و حملات تروریستی ماه مارچ ۲۰۰۴ در مادرید و جولای ۲۰۰۵ در لندن گویای انجام عملیات تروریستی ۱۱ سپتمبر توسط القاعده و فعالان این سازمان تروریستی است. در آغاز بن لادن از دخالت در این حادثه تروریستی انکار ورزید، اما بعداً در ویدیو تیپ ۱۴ دسامبر ۲۰۰۱، حادثه تروریستی را به سازمان القاعده نسبت داد. احصائیه رسمی نشان میدهد که ۱۹ تن از توطئه کنندگان که هیچ يك آنها افغان و عراقی نبود به اصرار القاعده و تحت رهبری خالد شیخ محمد دست به آن جنایت زدند.

بر حسب نظر دوم، مقامات امریکائی زمینه ساز حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ شدند تا بدین نحو فرصت طلایی را برای جهان کشائی امریکا خلق نمایند. يك عده از محققان به این باورند که مقامات استخباراتی امریکا بدون تردید از وقوع حادثه تروریستی آگاه بودند، لکن گذاشتند که اتفاق بیفتد. این حادثه بهترین فرصت را برای امریکا میسر ساخت که به افغانستان و عراق تجاوز کند، مزدوران خود را در مسند قدرت بنشانند و هر دو کشور را مستعمره خود سازد. در ۲۳ سپتمبر ۲۰۰۱ دونالد رمزفیلد اظهار داشت که "هرگز متقاعد نشده ام که شبکه بن لادن به تنهایی عمل کرده باشد. هیچ راهی در این جهان وجود ندارد که يك شبکه با چنین موثریت و حمایت پولی و بدون کمک يك دولت بتواند دست به چنین اقدام بزند." این يك صحبت تصنعی برای تجاوز به افغانستان و بالخصوص عراق بود. مایکل میچر یکی اعضای حزب گارگر در پارلمان برتانیه توجه خود را بر "پروژه دک چینی برای يك قرن جدید امریکا" معطوف ساخته و معتقد است که "افرادی که بدور دک چینی معاون رئیس جمهور سابق حلقه زده بودند، ممکن عمداً باعث حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر در نیویارک و واشنگتن شدند، یا اینکه اجازه دادند چنین وحشت صورت بگیرد تا دوره جنگ های جدید تجاوزکارانه به نفع امریکا آغاز شود." گزارش ها نشان میدهد که حد اقل ۱۱ کشور قبلاً امریکا را از حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر آگاه ساخته بودند که از جانب این کشور نادیده گرفته شد. همانطور که به آتش کشیدن عمدی رایشتاگ زمینه ساز تثبیت دکتاتوری هتلری و میلیتاریزم آلمان شد، به همان نحو، ۱۱ سپتمبر سال ۲۰۰۱ زمینه ساز دکتاتوری در داخل و تشدید امپریالیزم قهار امریکا برای تجاوز به افغانستان و عراق و تسخیر ثروت شرق میانه و آسیای مرکزی و رویارویی با جهان اسلام و چین گردید.

بر حسب نظر سوم، اسرائیل در به راه انداختن حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر سال ۲۰۰۱ نقش تعیین کننده داشت. يك تعداد از موشکافان سیاسی معتقد اند که صیهونیزم جهانی فکر استیلا بر امریکا را دارد و بنابراین دسیسه می چیند که روابط جهان اسلام و جهان مسیحیت را برهم بزند و هر دو را در تقابل همدیگر قرار دهد. چون به عقیده صیهونیست ها، اسلام و مسیحیت از تمدن های بزرگ تاریخی برخوردارند، نابودی یکی و یا هر دو، راه را برای تسلط جهانی صیهونیزم باز میکند. سانسور در امریکا اجازه تحقیق در مورد نقش اسرائیل در حادثه تروریستی ۱۱ سپتمبر را نمیدهد. ازینرو، اکثر تحقیقات در این مورد ناتمام باقی مانده است.

نتیجه فاجعه تروریستی ۱۱ سپتمبر ۲۰۰۱ برای غرب و بالاخص برای طبقه حاکم امریکا بسیار قناعت بخش و دوست داشتنی بوده است. امریکا طرح های امپریالیستی خود را به وجه احسن در مرحله اجراء گذاشت و قسماً به اهداف ستراتیژیک خود نزدیک شد، اما در نهایت نتوانست کاملاً به آرزوی خود برسد. امریکا دو ملت افغان و عراق را به تباهی کشانید و صد ها هزار تن مردم را در این دو کشور نابود کرد تا ثروت شرق میانه و آسیای میانه را به غارت ببرد. لاکن مبارزات قهرمانانه مردم افغان و عراق امریکا را وادار ساخت تا در تهاجم احتمالی بعدی دوبار بیانیدشد.

پیروزی اوباما و شکست محافظه کاران در انتخابات سنا و گانگرس تغییر بنیادی در سیاست خارجی امریکا پدید نخواهد آورد، بلکه امریکا صرف برای مدتی برای یورش های بعدی نفس تازه خواهد کرد. امریکا نه تنها به زودی افغانستان را ترك نمی گوید، بلکه برای ستراتیژی طولانی هم سرمایه گذاری میکند. طبقه حاکم امریکا در هر زمانی به يك دشمن خارجی ضرورت دارد تا مردم خود را بدانسو مصروف نگهداشته و توجه آنها را از بحرانهای داخلی منحرف سازد. اگر مصروفیت ذهنی برای مردم امریکا به ارتباط افغانستان و عراق خلق نمیشد و هراس عمداً در ذهن آنها تزریق نمیگردید، شاید بحران اقتصادی فعلی مردم این کشور را به قیام علیه سیستم فعلی تحریک میکرد. صاحبان امریکا به نقطه ضعف خود واقف اند و زیرکانه در رفع آن میکوشند بدون اینکه اکثریت مردم به نیات آنها پی ببرد.

مبارزات مردم افغانستان بر ضد استعمار تا پیروزی نهائی ادامه خواهد یافت و افغانستان بار دیگر جایگاه خود را در ردیف ملل آزاد جهان بدست خواهد آورد. با آزادی کشور از قید اسارت، دست نشانندگان استعمار روز های سیاهی را در انتظار خواهند داشت.

## نتیجه

با مرور مضامین، حال هم میهنان ما به قضایای کشور و جهان کم و بیش پی برده و به یقین که درک کرده اند کشور مصیبت زده ما چه بدبختی ها را تجربه کرده و مردم ما تا چه اندازه رنج و عذاب کشیده اند. کشور های استعماری نه افغانستان را آرام می گذارند و نه سائر کشور های جهان اسلام را. در هر جا که منابع و ثروت طبیعی باشد، شاخ و پنجه استعمار هم حضور خواهد یافت. باوجودیکه افغانستان در ۴۵ سال اخیر بار ها مورد تاخت و تاز و تجاوز اجانب قرار گرفته است، مقصر اصلی فرزندان ناخلف وطن و شرف باختگان مسلکی اند که کشور را به اجانب پیشکش نمودند و در بدل پول و مقام ناموس وطن را فروختند.

روحیه مقالات به ما می فهماند که هیچ اجنبی بر ما ترحم ندارد. شعار های مزورانه حقوق بشر، دموکراسی و یا حقوق زن برای فریب فریب خوردگان و دست نشاندگان شرف باخته طرح ریزی شده است. متجاوزین برای اعتلای افغانستان آزاد به سرزمین بلاکشیده ما یورش نیورده اند، بلکه برای چور و چپاول ثروت بیکران ما سرزمین مردم افغان را لگد مال کرده اند. دفاع از سوسیالیسم و مجادله علیه تروریسم فقط و فقط یک بهانه بود که در لافافه کلمات و جمله پردازی های زیبا در خورد ما دادند. همان تروریستی که در اول نابود شد، بار دیگر تاج سر متجاوزین شد. این حالت چندین بار در تاریخ ۴۵ سال اخیر کشور تکرار شده است.

چه باید کرد؟ قبل از همه، ارزش های مادی و معنوی خود را محفوظ بداریم تا از تاراج فرهنگی اجنبیان مصئون باقی بماند. هویت خائنان به کشور را شناسائی نموده و آنها را نزد ملت خویش افشاء کرده تا برای همیشه شرمسار و سرافکنده حیات ذلتبار خود را سپری نمایند. هرگز میهن را نفروشید. فروش کشور نتایج زیان بخشی دارد که امروز آن را تجربه می کنیم.

[www.dawatmedia24.com](http://www.dawatmedia24.com)